WWW.RAWA.ORG
Facebook.com/RAWA.Afghanistan

آزادی | دموکراسی
عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۷۰ اسد ۱۳۹۳ ـ اگست ۲۰۱۴



خواهران، خودکشی نکنید، به دشمن‌کشی برخیزید! صفحه ۵



بیست و هفتمین سالروزشهادت مینا صفحه ۲۶

سگ زرد برادر شغال

«انتخابات» جنایتکاران صفحه ۲

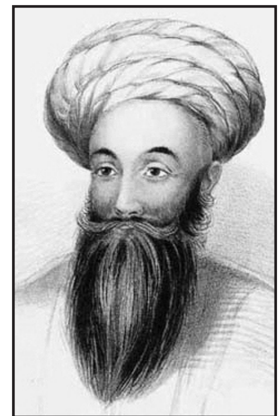
انتخابات در شرایط اشغال و تسلط پلیدترین دژخیمان جهادی و نوکران امریکا جز بازی و عوامفریبی و تحکیم دولت پوشالی نمی‌تواند باشد.

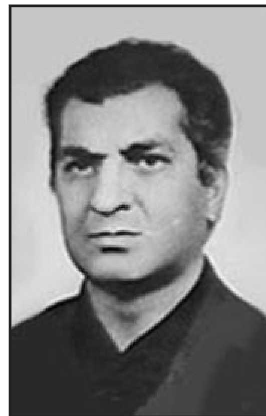
«انتخابات» جنایتکاران

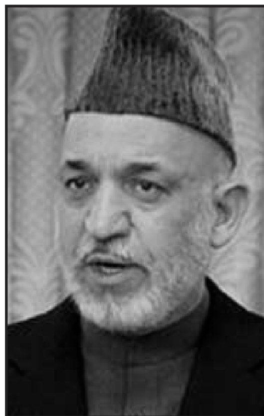
سگ زرد برادر شغال

عـده‌ای از عمال «سـی‌آی‌ای» و سـگ‌های دسـت‌آموز جنایتکاران به تقلید عق‌آور از رژیم ایران، انتخابات را «حماسـه» خواندند و از شـرکت میلیون‌ها تن در آن سـخن گفتند. اما دیری نگذشت که بوی «حماسه» بالا شد و معلوم گردید که مثل انتخابات قبلی پر از تقلب و دست بردن جنایت‌سالاران بوده است. ما همیشه تأکید کرده‌ایم که انتخابات در شـرایط اشـغال و تسلط پلیدترین دژخیمان جهادی و نوکران امریکا جز بازی و عوامفریبی و تحکیم دولت پوشالی نمی‌تواند باشـد. شرکت بخش‌هایی از مردم در آن هم به علت امید بسـتن بـه تغییری در عالم یـأس و بی‌پناهی و در عینحال فقدان جنبش وسیع انقلابی می‌باشد. و تا زمانی که حرکتی سرتاسـری و توده‌ای با رهبری‌ای انقلابی پدید نیامده است، وضع بر همین منوال خواهد بود و جنایت‌سـالاران با نمایش «انتخابات» ریاسـت جمهـوری و پارلمان وغیره مـردم را فریـب داده و بر گرده‌ی آنان سـوار خواهند ماند. لیکن بـا وصف ضعف نیروهای انقلابی، مـردم به تجربه خود هم به ماهیت انتخابات و بی‌اثر بودن آن در درمـان هزار و یک رنج و مصیبت‌شـان پـی خواهند برد. تعداد وسـیعی از هم اکنـون پی برده‌اند که: بین عبدالله و اشـرف غنی هیچ فرقی ماهیتی وجود ندارد. اولی شاخ‌های سابقه جنایت‌پیشگی را در پس و پیش‌اش دارد و با آشـتی وقیحانه با «برادر حکمتیار» برای هـزار و یکمین بـار ثابت نمود که خاینان جهادی از یک جنس اند. اشـرف غنی اگر چه هنگامی که جنایت‌سـالاران در خون باشندگان کابل مستی می‌کردند، تحت تعلیمـات خاص دولت امریکا قرار داشـت تا در آینده پاسـدار منافع آن در افغانسـتان باشـد ولی با تعیین تبهکارانی به بدنامی رشـید دوسـتم و سرور دانش از سرسـپردگان رژیم جنایتـکار ایران و از مهره‌هـای افغانی واواک منحیـث معاونانـش ثابـت نمود که پشـت شـال و تسـبیح‌اش گلبدین‌هـا و سـیاف‌ها و خلیلی‌ها و سلطانزوی‌ها و ضیأ مسعودها و قانونی‌ها و حاجی الماس‌ها و سیدکیان‌ها، قطب‌الدین هلال‌ها و مولوی تره‌خیل‌ها و جمعه‌خان همدردها و وحیدالله سباوون‌ها و دیـن محمدها و... نهان است؛ که این اراذل فقط و فقط تشنه‌ی قدرت و ثروت بیشـتر بوده و بـه این خاطـر حاضر اند نه تنها بر «حماسـه» بشاشـند که حتی با وسـاطت پدرخوانده‌ی شـان جان کری نیز با هـم جور نیامده و از کشـیدن تیغ بر روی یکدیگـر دریغ نخواهند ورزید، چنانچه عطا محمد مانند یک بدمعاش فلم

بقیه در صفحه ۹۸


شاه شجاع اول


شاه شجاع دوم


شاه شجاع سوم


... و چهارمین شاه شجاعان و مگس‌های چتلی شان با پدرخوانده جان کری.

www.rawa.org
rawa@rawa.org

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۷۰ اسد ۱۳۹۳ - اگست ۲۰۱۴

در این شماره:

پوزش و تذکر

خوانندگان عزیز، اگرچه بسیاری از مطالب شماره حاضر در سایت ما گذاشته شده بودند، از این تاخیر بیسابقه در انتشار «پیام زن» عذر می‌خواهیم. دلیل عمده آن غیر از تنبلی و عدم احساس مسوولیت جدی، گرفتاری در امور تشکیلاتی و رسیدگی به مسایلی بود که تازه به تازه با آن مواجه می‌شدیم. بهرحال بدون ادعای موفقیت در حل کامل مسایل فوق، تصمیم گرفتیم این شماره را انتشار دهیم و امید وضعیت ما در زمینه با تغییری مثبت همراه باشد.

همچنین لازم به یادآوری است که از درج نوشته در باره فلم «قانون» گذشتیم که کار یک کارگردان زن بیچاره و بیسواد و نودست می‌باشد و بیش از آن پیش‌پا افتیده و بی‌ارزش است که به تبصره‌ای بیارزد. باید به کار فلمسازان بسیار پرمدعا و قدیمی مثل داکترعبدالواحد نظری با داغ ننگین لقب «کارمند شایسته فرهنگ افغانستان» بر پیشانی، و به عنوان نمونه فلم «گمراه» او پرداخت که چیزی به غایت مبتذل‌تر از «قانون» و عاری از هرگونه برخورد به جنایتکاران و فاجعه‌های جاری بر وطن و مردم است.

هکذا وقتی خاینان ملی پشتون مثل داکتر انوارالحق احدی، عمر زاخیوال، کریم خرم، فاروق وردک، عمر داوودزی و همدستان غیرپشتون شان مانند اعظم دادفر، رنگین دادفر سپنتا، مخدوم رهین و... را می‌بینیم که با وصف رسوایی خیانت‌های مالی و فساد و قومپرستی‌های رذیلانه و جیره گرفتن از رژیم خون‌آشام ایران، با چه وقاحت و بیشرافتی به چوکی چسبیده‌اند، نقد نظرات قومگرایانه‌ی طالبی داکتر روستار تره‌کی که در فرانسه تشریف دارد اهمیت و تقدمش را از دست می‌دهد. طبق معمول باید بکوشیم به همان چهره‌ها و روشنفکران خودفروخته‌ی سیازاده بپردازیم که همچون پایی‌گک‌ها بر زانوی سرجنایت‌سالاران نشسته و فخرفروشانه مستی می کنند.

خواهران، خودکشی نکنید، به دشمن‌کشی برخیزید!

سالانه بیش از ۲۳۰۰ زن در افغانستان دست به خودکشی می‌زنند که در مقایسه با چهل سال قبل این رقم ۲۴ برابر افزایش را نشان می‌دهد. آمار اصلی مسلما بسیار بالاتر ازین است زیرا بی‌شمار خودکشی‌هایی است که خبر آنها به بیرون درز نمی‌کند.

برعلاوه‌ی خودکشی، قتل، سنگسار، مُثله کردن، ربودن، تجاوز فردی و جمعی، قتل‌های نامردانه‌ی «ناموسی»، بد دادن، ازدواج با کودکان، خرید و فروش و یا تبادله با حیوانات، به قید نکاح درآوردن چهار زن و نگهداری شان در حرمسراها منحیث بردگانی برای ارضای شهوت حیوانی جنایتکاران و...، گویای وضعیت هراس‌آور زنان افغانستان است که در هیچ گوشه‌ی دنیا حتی تحت رژیم‌های تبهکار ایران و کشورهای عرب غلام امریکا هم نظیر ندارد. و این همه از برکت تجاوز امریکا زیر نام «دموکراسی و حقوق زنان» و اتکای آن بر جنس‌های متنوع جنایت‌پیشگان است!

بسیاری از دولت‌ها و جیره‌خواران داخلی آنها راجع به علل ستمکشیدگی هولناک زنان ما، تبلیغات شکنجه‌دهنده و گمراه‌کننده‌ای را راه می‌اندازند تا علت سیاسی مسئله (موجودیت نیروی اشغالگر امریکایی منحیث بانی و قیم فاسدترین و کثیف‌ترین دولت دست‌نشانده و باندهای بنیادگرایش چون گلبدین، ملا عمر، پیرم قل، ظاهر اغبر، اسماعیل، خلیلی، فهیم، عطامحمد، محقق، سیاف، سید واحد بهشتی، علم سیاه، مرزبان، و قس‌علیهذا که «غیرت» شان در برخورد بی‌ناموسانه به زنان و انکار مطلق برابری آنان با مردان با توسل به دین و فرهنگ و... خلاصه می‌شود) را پوشانیده، آن را اقدامی «جنایی»، «خانوادگی» و حتی «بیولوژیکی» و «اقلیمی» جلوه دهند.

سخنان داکتر فیض‌الله کاکر مشاور ریاست جمهوری در امور صحی -یکی از همان لشکر مشاوران مفتخور و جاسوس- نمونه‌ای است از اظهارات یک تحصیل‌کرده‌ی شرفباخته:

> «عوامل خودکشی‌ها در افغانستان متعدد است... از جمله کمبود اشعه آفتاب، کمبود اومیگا ۳، مصرف زیاد روغن‌های نباتی جامد و احساس ناامنی‌ها. از مجموع این مسایل مرض افسردگی به وجود می‌آید و کسانی که به مرض افسردگی دچار هستند، حوصله‌شان به اندازه‌ای می‌رسد که وقتی با فشار روحی دیگری مقابل شوند، خودکشی می‌کنند.»

بعد به مردم توصیه می‌کند:

> «برای مبارزه با امراض افسردگی شدید از روغن نباتی نیمه جامد کمتر استفاده کنند و حداقل در هفته سه بار در برابر اشعه مسقیم آفتاب قرار گیرند. استفاده



آنانی که تصمیم به خودکشی می‌گیرند باید بدانند که وجود شما ارزش دارد و از دود شدن بیصدای‌تان جلادان جهادی و طالبی حظ برده نه تنها به جنایت و بی‌ناموسی علیه خواهرک‌ها و مادرک‌های سوگوارتان پایان نمی‌دهند که برعکس با خالی و خمود دیدن عرصه مبارزه، مست‌تر وهارتر می‌شوند.

از روغن نباتی باعث می‌شود تا ویتامین "دی"ای که از دیگر مواد غذایی اخذ می‌گردد، توسط آن در جگر خنثا و باعث افسردگی گردد.» [۱]

اینست «تجاویز» داکتری اماله شده‌ی سی‌آی‌ای که «افسردگی» زنان ما را نه در آلودگی همه محاکم با بنیادگرایان، نه بیعدالتی، نه بی‌قانونی، نه بی‌بازخواستی، نه بیکاری، نه فقر و مصایب کشنده بلکه با رذالت کم‌نظیری در کمبود «شعاع آفتاب» و استفاده از «روغن جامد» می‌بیند!

داکتر مفلوک بی‌وجدان نمی‌داند که اگر امریکا و متحدان، غداران جهادی و طالبی را بر گرده‌ی مردم ما نمی‌نشاندند؛ اگر هست و بود ملت ما به تاراج نمی‌رفت؛ اگر کمک‌های خارجی با اینچنین چشم‌پارگی خاینانه‌ی بازهم بی‌مانند در جهان، از طرف اخوان‌الشیاطین و شرکا دزدی نمی‌شد؛ اگر افغانستان بی‌صاحب مرکز رقابت و فعالیت دستگاه‌های مختلف جاسوسی جهان نمی‌شد؛ اگر با سرازیر گردیدن سیل فلم‌ها و درام‌های ارتجاعی و ماورای مبتذل با محتوای به شدت خرافی و «عشق»های هرزه‌ی «ناکام» و «کامیاب» به چتل‌دانی مردارهای کثیف «هنری» رژیم‌های فاشیستی و ضد مردمی ایران، ترکیه و هند مبدل نمی‌شد؛ و... هزاران زن و دختر ناکام ما طوری از زندگی به سیر نمی‌آمدند که برای نجات از آن به ترسناک‌ترین نحو به زندگی خود خاتمه بخشند.

به همان پیمانه‌ای که حضور این نیمه نفوس برای انقلاب ضرور است، ضد انقلاب هم به آن بی‌تفاوت نیست. حمایت امریکا از بنیادگرایان و حتی حاکمیت خمینی جلاد در مقابل چپ‌ها و ناسیونالیست‌ها در ایران از همین طرز دید و ضرورت ناشی می‌شد زیرا یگانه نیرویی که در مخصوصا جوامع اسلامی عقب‌مانده با استفاده از دین و ضد انسانی‌ترین و ننگین‌ترین عنعنات می‌تواند زنان را سهل‌تر محدود و سرکوب و از کار و سیاست انقلابی دور نگهداشته و به کنج خانه پرتاب کنند، بنیادگرایان هستند. امریکا با تسلط بنیادگرایان بر این کشورها، لا اقل از «شر» حضور یک نیمه‌ی سترگ در جنبش‌ها و انقلاب‌های آزادی و دموکراسی‌طلبانه، خود را خاطرجمع می‌سازد.

قلب اعضای «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) همیشه از خودکشی زنان وطن ما به سختی فشرده شده و به درد می‌آید که این سیه‌روزشدگان کارد به استخوان رسیده‌ی ما چرا نتوانسته‌اند به جای خودسوزی، در راه سوختن این «نظام» پوشالی دشمن همه زنان و مردان محروم و بی‌دادرس میهن گام نهند؟ که اینان وقتی هر دری را به روی خود بسته می‌بینند چرا لااقل بر قابل دسترس‌ترین عوامل تیره‌روزی شان حمله نبرده و با گرفتن عدالت در دست، آنان را پیش از خود نمی‌سازند تا بدون چشیدن لذت انتقام ولو در آخرین لحظه، زندگی را وداع نگویند؟ اگر چنین شده بود تا امروز چه بسا بیشتر از تعداد قربانیان، عناصر پلید و جانورمنش هم نابود شده بودند.[۲] در عین‌حال ما شک نداریم که اگر زنانی که فکر انتحار وسوسه‌ی شان می‌کند ناگهان به انتقام‌گیری بیندیشند، از خودکشی منصرف شده، احساس امید و نیرو کرده و به دشمن‌کشی نه در سطوح کوچک و خانواده بلکه در سطح کل خاک خیانت شده‌ی خود رو خواهند آورد. وقتی آدم از خود گذشت و از مرگ نترسید دیگر هیچ مشکلی نیست که نتوان بر آن غلبه کرد و خود را به رهایی نسبی رسانید.

آنانی که تصمیم به خودکشی می‌گیرند باید بدانند که وجود شما ارزش دارد و از دود شدن بیصدای تان جلادان جهادی و طالبی حظ برده نه تنها به جنایت و بی‌ناموسی علیه خواهرک‌ها و مادرک‌های سوگوارتان پایان نمی‌دهند که برعکس با خالی و خمود دیدن عرصه مبارزه، مست‌تر و هارتر می‌شوند.

خودکشی به معنای آنست که وقتی کسی به روی ما سیلی زد روی دیگر خود را هم پیش کنیم که بزنند. این خلاف کرامت انسانی، شهامت و عزت افغانی ماست؛ باید سیلی را با مشتی کوبنده‌تر جواب دهیم. دیگر خود را نکشیم خواهران، به هر طریقی بکوشیم بر منشا تیره‌بختی‌های خود یعنی جنایتکاران و سگ‌های خرد و کلان آنان، آتش زنیم!

این رسمی است که ملالی میوندها و میناها برای ما به جا گذاشته‌اند!

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۱۶ جدی ۱۳۹۱ - ۵ جنوری ۲۰۱۳

این اعلامیه در کابل و چند ولایت دیگر پخش شد.

پی نوشت‌ها:

۱) با دیدن این گفته‌ها به یاد اندرزهای خاینانه‌ی داکتر اسدالله حبیب میهنفروش مشهور می‌افتیم که راه حل دشواری‌های جانگداز روانی مردم ما را با وقاحتی خادی در «باز کردن فضای دل» و «مشوره پذیری و مشوره‌دهی» با «همسایه و قریب» می‌دانست. (رجوع شود به «پیام زن»، شماره مسلسل ۴۲، حوت ۱۳۷۴ -فبروری ۱۹۹۶)

۲) اگرچه ما معتقدیم که امحای افراد به زدن یک یک کرم‌ها و مگس‌هایی در یک خندق مملو از نجاست می‌ماند که فایده نخواهد داشت مگر اینکه خندق را با ریختن خاک از بین برد. با اینهم هزار بار بهتر است اگر فکر امان‌ندهنده‌ی خودکشی جایش را به انتقام از عامل خودکشی بدهد.

پایگاه‌های امریکا ملجاء و متکای روشنفکران و «کارشناسان» خودفروخته

ما همواره گفته‌ایم که خیانت تجاوزکاران روسـی تنها در تباهی اقتصادی و سیاسـی کشور خلاصه نمی‌شـود، بلکه به فحشا کشـانیدن جمع کثیـری از روشـنفکران ما و قطع نیش شـرف و شـخصیت مبارزاتی آنان هم بود که آثارش تا به حال برجاسـت. نکته اساسی‌ای که در مسخ روشـنفکران برازندگی کسب می‌کند روحیه بردگی، مزدوری و جاسوسـی است که در تار و پود آنان ریشـه دوانده و گویی مگر با مرگ دست از سر شان بردارد. آنان قسمی حقنه شده‌اند که هرطوری است باید به یک قدرت خارجی بـه مثابـه منجی و مراد خـود بنگرند. آنان در نیروی شـوروی و دست‌نشـاندگان دنیای شـان را آباد کرده بودند و با زوال شوروی و تار و مار شـدن و خزیدن سـگ‌های وطنی‌اش به غارهای خود، روشـنفکران وابسـته به آنان، خود را مطـرود و بی‌پدر و مادر و وامانده در وادی سـرافگندگی و خواری تنها یافتند. اما از آنجایی که با شـیر چاکری به یک قدرت کلان شده و خو گرفته بودند، با تسلط امریکا بر کشور، قیم جدید را در وجود او دیدند و بی‌درنگ سر بر آستانش نهادند.

ولـی امریکا تنهـا ایـن روشـنفکران را به عنـوان ابزار تجاوزی‌اش به کار نگرفت بلکه با پیشـکش دالر و مقام و تحصیل و زندگی در «سـرزمین فرصت و ثروت»، خیلی بیشتر و آسان‌تر از شوروی توانسـت روشـنفکران زیاد دیگری را نیز به استخدام درآورد. و امـروز همیـن تعلیمات دیدگان «سـی‌آی‌ای» اند که منحیث دسـت و پای امریکا نقش عمده‌ای در پیشـبرد امور اشغال و سـرپا نگهداشتن فاسـدترین و بی‌آبروترین و منفورترین دولت دست‌نشـانده در دنیا بازی می‌کنند. اینان اند که با در دست داشتن رسـانه‌ها و مقام‌های کلیدی دولتی می‌خواهنـد افکار مردم را در جهت تایید و تکریم و «آینده‌ساز بودن» اشغال امریکا سمت دهند.

«رادیو آزادی» نظیر بی‌بی‌سـی و صـدای امریکا و... در تزریق فکر انقیادطلبانه (سـتایش ادامه حضـور امریکا) در اذهان مردم افغانسـتان وجیبه‌اش را به وجه شـایانی پیش می‌برد. «رادیو آزادی» در شـرایطی که عرض وجود کـرد با پخش گزارش‌های تازه از داخل و خارج، مصاحبه‌های زنده و... حیثیت نوری کوچک در ظلمت دیرینه را داشـت. ولی به تدریج معلوم شد که این رادیو خاص از بـرای خدا در خدمت منافع مردم محـروم ما نبوده بلکه برای اشاعه‌ی لازم و مفید جلوه دادن آقایی امریکا در افغانستان و جهان فعال می‌باشد.

در برنامـه «در امـواج آزادی» (۲۱ دلو ۱۳۸۹) چهار نفر (هیـگل سـلیمان‌خیل، ودیر صافی، جعفر رسـولی و خود ظریف نظر) و در برنامه‌هـای دیگرهادی خالد و غیره در باره ضرورت و سودمندی پایگاه‌های نظامی امریکا دلیل می‌آورند تا عبودیت مقابل امریکا را کمال وطندوسـتی جلوه دهند. ولی آیا ایده‌ی اسـتقلال را کـه بدون آن، مفاهیم آزادی، دموکراسـی، عدالت اجتماعی و ارزش‌هایـی از این قبیل، بی‌معنا خواهنـد بود، می‌توان در ذهن و روح مردم ما کشت؟ آیا «رادیو آزادی» و «کارشناسان» نامبرده بـه فرض این که شـیر پرچم و خلق و جنایت‌سـالاران جهادی را ننوشیده باشند، می‌دانند که با تایید پایگاه‌های امریکا درچه موضع خاینانه‌ای سقوط کرده و چگونه با میهنفروشان پرچمی و خلقی و جهادی پهلو می‌زنند؟

برای آن که موضع آقایان را بهتر بشناسیم بر جمله‌هایی از آنان مکث می‌کنیم:

پوهاند ودیر صافی:

«سـاختن پایگاه نظامی در کشور باید طبق قانون و مقـررات صورت گیرد که بـه منافع ملی و تمامیت ارضی کشـور ضرر نرسـاند و از طرف پارلمان باید تصویب شـود. اگر ایـن پایگاه‌هـا ۴۰ فیصد هدفش مبارزه علیه تروریزم باشـد بایـد ۵۰ فیصد برای منافع افغانستان کار کند.»

جنرال هیگل سلیمان‌خیل:

ایـن فرد اول از عـدم ضرورت پایگاه‌هـای نظامی حرف می‌زنـد و به جـای آن تقویه اردو را توصیـه می‌کند ولی گویی با شنیدن فتوای اسـتادانش ودیر صافی و جعفر رسولی گناهش را متوجه شده باشد می‌گوید:

«قسـمی که قبلا گفتم تایید این مسئله کار ولسی جرگه و لویه جرگه اسـت...اگر به آنها اجازه ساختن پایگاه‌هـا را می‌دهند باید وقت‌اش را معلوم کنند زیرا پایگاه دایمی منجر به دوام جنگ می‌شـود... زمانیکه در یک کشـور پایگاه ساخته می‌شـود باید به‌اساس پرتوکول باشد ازطرف لویه‌جرگه تایید و نفع‌افغانستان درنظر گرفته‌شود و به تمام جهان اعلام گردد.»

هادی‌خالد میهنفروش پرچمی در مصاحبه‌ی ۲۰ دلو ۱۳۸۹:

«تایید می‌کنم که افغانسـتان این نیاز را دارد ولی طوری که رییس جمهوری می‌گوید این باید قانونمند باشد و مصالح مملکتی ما باید در اینجا رجحان داشته باشد.»

رحیم وردک وزیر دفاع و جاسـوس قدیمی «سی‌آی‌ای» کـه در سـال‌های ۱۹۸۰ حتی از اعضای هیئت‌های «سـی‌آی‌ای» برای خرابکاری در جنبش‌هـای آزادیبخش جنوب افریقا بود و با پسـر خلف خاینش حامد وردک از درک شـرکت امنیتی (NCL) میلیون‌هـا دالـر به جیـب زده، کاملا طبیعی اسـت کـه این طور ولینعمتانش را راضی سازد:

> «ایجاد پایگاه‌های دایمی امریکا می‌تواند امنیت را در دراز مدت در کشور تضمین کند.»

و «کارشـناس»ی به نام جنرال امرالله امـان نیز مانعی در ایجاد پایگاه‌ها ندیده و غم کشورهای همسایه را می‌خورد:

> «ایجـاد پایگاه‌های دایمی برانگیختن حساسـیت کشورهای همسایه را به همراه خواهد داشت.»

اگر این فرد اندکی غیرت و حس وطندوسـتی می‌داشت، بیـش و قبل از پریشـانی از«حساسـیت» کشـورهای همسـایه، «حساسیت» خودش را علیه پایگاه‌ها ظاهر می‌ساخت.

مشاهده می‌شـود که برای ذوات فوق پایگاه‌ها هیچ عیبی نداشـته و میمون و مبارک اند فقط باید پارلمان بسـیار محترم که ۹۵ در صد اعضایش زنان و مردان وابسـته به باندهای جنایت‌سالار جهادی اند آن را پاس کند که به برکتش افزوده شده و هم خدای نکرده اگر روزی مردم به مخالفت برخیزند فورا سـرکوب گردند چرا که پایگاه‌ها از سوی «خانه ملت» -خانه‌ی سیاف‌ها، محقق‌ها، لطیف پدرام‌ها، میرویس‌یاسـینی‌ها، حاجی‌الماس‌ها، هماسلطانی‌ها، جبرییلی‌ها، حضرت‌علی‌ها، صیفوره‌نیازی‌ها، ملاعزت‌ها، قانونی‌ها، فوزیه‌کوفی‌ها، شکیلا هاشمی‌ها، عالمی‌بلخی‌ها، داوودکلکانی‌ها، و سایر جلادان و جیره‌خوران محترم- تصدیق شده است!

از «کارشناسان» باید پرسید، مادر و زن‌تان را بر اساس تایید کـدام ارگان و چگونه «پروتوکول» آماده‌اید در اختیار بیگانگان بگذارید که افغانسـتان را به امریکاییان می‌دهید؟ «قانونی» شدن، چقدر و چه چیزی از تسـلیم شـدن به امریکا و خم کردن سر ملت افغانسـتان پیش جهانیان می‌کاهد که با پررویی‌ای روسپیانه رویش تاکید می‌ورزید؟ آیا در افغانستان پامال بدترین خاینان و آدمکشان فاسد تاریخ، نهادی صالح وجود دارد که به تصدیق و عدم تصدیق آن بتوان بهایی قایل شـد؟ روشنفکری که مردم را به پارلمان پر از هرویین سـالاران تبهکار و در گرو سیاف و قانونی و محقق رجعت داده و امیدوار سازد، در واقع بر بی‌ننگی‌اش صحه می‌گذارد و اگر ایـن را نپذیرد در آن صورت آگاه یا نـاآگاه چیزی بیش از عامل کودن و بیمایه‌ی سرقاتلان نخواهد بود.

اساسـاً تمام شـاگردان مکتب «سـی‌آی‌ای» که نگرش به اوضاع ملی و بین‌المللی را صرفا با عزیمت از خواسـت و هژمونی امریکا عقلانی و علمی می‌دانند، مسـلماً تجزیه‌ی افغانسـتان را هم -که حتی تصورش اسـتخوان مردم ما را می‌سـوزاند- در لیست خیانت‌های آتی خود دارند.

جعفر رسـولی بـه عنوان مغـز «متفکر» مافیـای حاکم با حرارت و وقاحت بیشـتری سخن گفته و پایگاه‌ها را در زمینه‌های سیاسـی («حفظ و تثبیت نظام کنونی»)، نظامی («سـلب جرئت کشـورهای همسایه در حمله به افغانستان»)، اقتصادی («با احساس ثبات در کشـور و تشـویق سـرمایه‌گذاران داخلـی و خارجی به سرمایه‌گذاری و رونق کسب و کار») مثبت می‌داند.

و جناب ظریف نظر که همیشـه مواظب اسـت مبادا گپ ذره‌ای به رد و محکومیت تجاوز امریکا به افغانسـتان و جنایاتش و عوامل جهادی و غیرجهادی‌اش بکشد و سعی می‌کند برای غیرجدی سـاختن بحث‌ها -مخصوصا اگر راجع به جنایتکاران باشد- معمولا شـوخی‌های بی‌ربط و بیمزه‌اش را چاشنی بسازد، با لحن عامه‌پسند وجود پایگاه‌ها را موهبت می‌شـمرد به شرط این که امریکا دهان مردم ما را با پول شیرین کند:

> «در پهلـوی پایگاه‌ها، امریـکا نفرهای متخصص و کسـانی را بیارد که پل‌ها را جور کنند، سـرک‌ها را جـور کننـد... در یک طرف میز کـه امریکایی‌ها می‌نشـینند و طرف دیگر خود افغان‌هـا، افغان‌ها باید کته کته طلبان بکنند که برادر شما که این طور کلان کلان از ما پایـگاه می‌خواهید ماهم عوض‌اش کلان کلان پیسه می‌خواهیم»!

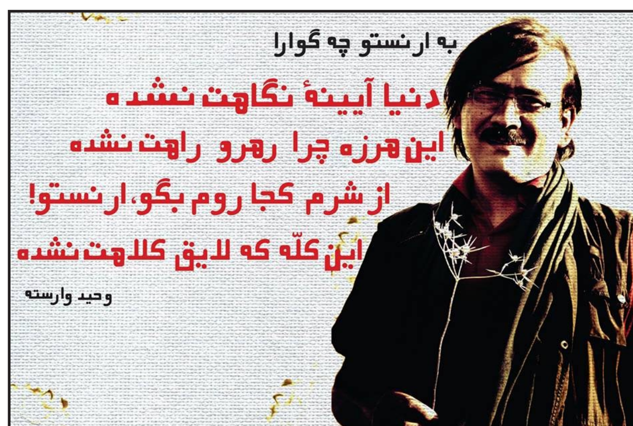
در اینجـا ظریف نظـر نماینده خاینانه‌ترین، پسـت‌ترین و منحط‌ترین نوع روحیه و فکر اسـتعماری اسـت که در بدل فروش کشـور به یک ابرقدرت پیسـه می‌خواهد و احـداث تعدادی پل و سـرک! کاری که امریکا بـرای زین‌العابدین علی‌ها و حسـنی مبارک‌هـا و ملک عبدالله‌هـا و بوتیفلیقه‌ها و عیسـا الخلیفه‌ها و... انجام داد اما در عوض مقدرات کشورهای شان را در دست گرفت و در حالـی که توده‌ها را در زنجیر فقر و اسـارت پیچید مشـتی دیکتاتور خاین و فاسد با اعوان و انصار آنان را به بیلیونر و میلیونر

بقیه در صفحه۵۴



از مجروحان بمباردمان نیروهای امریکایی در بالابلوک فراه. در این قتل‌عام حدود دوصد هموطن ما قربانی گردیدند.

وحید وارسته و کلاه چه‌گوارا



زیباست، نی؟ ولی سراینده‌ی آن که وحید وارسته باشد آدم دلگیر می‌شود؛ او همانی نیست که از این بزرگمرد دوران تنها سیگار و نیز تی‌شرتش را -که چه بسا عیالداری‌ها و فرزندان جانیان جهادی هم به تن کنند- در انجمن قلم به نمایش گذاشت و او را به قدری تنزل داد که نه سوسیالیزمی داشت و نه تفنگی و نه جان باختن به دست «سی‌آی‌ای»؟ اگر اندیشه‌ی انقلابی چه‌گوارا را از او بگیری دولت جنایتکار ایران هم به «یاد»ش می‌افتد و خودفروختگانی مثل پرتو نادری[۱] و رهنورد زریاب و منیژه باختری و دیگر مردارخوران عطا محمد و روشنفکران دینی متحد بنیادگرایان مانند قسیم اخگر[۲] در مجلس‌اش تشریف می‌آورند. اگر در آن مجلس، چه‌گوارا عیار و «کاکه»‌ای بی‌اندیشه و بی‌جبهه معرفی نمی‌شد پر خنثی‌نویسان خادی-جهادی می‌سوخت به آنجا بیایند.

به هر حال اگر فرض را بر این گیریم که گفتن شعر پس از آن محفل توهین به چه‌گوارا می‌باشد بلافاصله این سوال پیدا می‌شود چرا وحید وارسته‌ای که تی‌شرت او را می‌پوشید و سیگار بر لب می‌گذاشت و مقابل کمره پوز می‌گرفت، حالا به درستی سرش را لایق کلاه «چه» نمی‌بیند؟ کسی که به کار کردن زیر دست جاسوس ایران -رهنورد زریاب- در تلویزیون طلوع چرتش خراب نباشد، لالای ناخلفش سمیع حامد را لگد باران نکند که چرا «گر جهنم ساختم فردوس هم می‌سازمت» خوانان همراه فرهاد دریا با خاینان پلید اتن می‌اندازد[۳]؛ آذریون متین را کف‌پایی نه‌وردارد که چرا جانشین سیما سمر -که فقط وقت ندارد برای «سی‌آی‌ای» به جاسوسی بپردازد-، نادر نادری «سی‌آی‌ای»زاده‌ی جوان را برای ریاست کمسیون حقوق بشر پیشنهاد می‌کند؛ و مهمتر که خالده فروغ را (که تازه فهمیدیم همسرش است) شیرفهم نکند که اگر جنایات پرچم و خلق بیدارت نساخت، محشر جهادی و طالبی و تجاوز امریکا و دور ثانی سلطه‌ی خاینان جهادی باید تکانت می‌داد و از شعرهایت غلغله‌ی دریای خون و اشک و ضجه‌ی قربانیان بربرهای تنظیمی و طالبی و آفریدگار شان امریکا، بالا می‌بود و صرفا نامت فروغ نمی‌ماند بلکه همانند فروغ فرخزاد«تولدی دیگر» می‌یافتی و به مردم رو می‌کردی تا تنها با خبر تجاوز بی‌ناموسان جهادی به بشیره‌ها، سحرگل‌ها، انیسه‌ها، صابره‌ها و شکیلاها و... و دیدن جاسوس بچه‌ها و جاسوس دخترهای «سخنگو» با آن لحن خاص و سنگار غلیظ شان، به قول خسرو گلسرخی درد را می‌شناختی و صوفیگری وعرفان‌بازی را بس کرده شعر خنجری می‌گفتی تا گلوی سیاف و عبدالله و زاخیلوال و دوستم و ضیا مسعود و انورالحق احدی و اسماعیل و کریم خرم و فوزیه کوفی و ظاهر اغبر و قانونی و محقق و حسین انوری و گلبدین و ملا عمر و... مالکان امریکایی و ایرانی و پاکستانی شان را پاره می‌کرد. در اینجا مجال توضیح مفصل نیست که خالده جان به شکرانگی مصاحبه با مجله حکومتی «شعر» چاپ ایران، فقط از «رشد» و «موفقیت»های شاعران افغانی در ایران می‌گوید ولی وجدانش خوابیده به کاظم کاظمی، ضیا رفعت، ابوطالب مظفری، سید ضیا قاسمی، قنبرعلی تابش، سید فضل‌الله قدسی، رضا محمدی، زهرا حسین زاده، حسین محمدی، حمید مبشر، علیرضا جعفری، شکریه عرفانی و دیگر شاعران و نویسندگان واواکی اشاره نماید که با شعرخوانی در محضر «رهبر معظم» خون‌آشام روی شان را سیاه نموده‌اند[۴]. خالده جان فروغ با گفتن شعرها به روال فرهنگ حاکم ولایت فقیه همچون اسدالله حبیب، حمیرا نکهت دستگیرزاده، اکرم عثمان، رهنورد زریاب، رزاق مامون و... سفرهای رسمی به ایران داشته و برای مسئولان شکنجه و اعدام صدها شاعر و نویسنده مبارز ایران و هزاران مهاجر بی‌پناه ما شعر می‌خواند. و باز به برکت همین علایق زیر سایه‌ی سوگلی ادبی ولایت فقیه -رهنورد زریاب- برنامه‌ای را در طلوع گردانندگی می‌نماید؛ در مهمانی‌ای با علی سپانلو و سید علی صالحی می‌بینند اما کیف سفر و «پذیرایی گرم» ماموران واواک چنان دل خالده جان را ربوده که ابا می‌کند به آن دو بگوید: آقایان با مدیحه‌سرایی برای احمد شاه مسعود، مرتکب زشت‌ترین اهانت به ملت داغدار ما شده‌اید و به اسماعیل خویی هم برسانید که با «لطیف جان، بخوان!»ات[۵] خود را پیش روشنفکران مبارز ما به زمین زده. مدیر مسئول مجله «صدف» بودن داستان دیگریست که کارنامه خالده فروغ را تیره‌تر می‌نماید.[۶]

براستی آقای وارسته، وقتی آدم نتواند مبارزه را از چهارچوب کوچک و آسان خانواده بیآغازد، ماندن کلاه «چه» برسرش از او دلقکی خواهد ساخت.

اما مسئله اینست که خرابی‌های شما به آنچه آمد خلاصه نمی‌شود:

با نگاهی سرسری می‌بینیم که نام خدا در کـدام «جامعه مدنی» و متشـکل از اراذل مختلف انجمنی نیست که حضور نداشته باشید.
ملتی که در قعر بی‌حقوقی و بی‌عدالتی و فاشیسـت‌های دینی تحت قیمومیت امریکا دسـت و پا می‌زند از بوی ایـن همه «جامعه مدنی» فاسـد و مخبر هم عذاب می‌کشـد که موظف اند آنان را در برابر جانیان مسـلط، به خویشـتن‌داری و صبر و فراموشی گذشته فرا خوانده و مبارزات شان را در چهارچوب قانون مقید سازد. در چنین خطه‌ای هیچ جامعه مدنی برای کنترول دولت به نفع مردم نتوانسـته و نمی‌تواند به وجود آید جز برای تزیین دولت پوشـالی با پوقانه‌های «دموکراسی» درست مثـل آرایش‌های عبـدالله و قانونـی و وحید عمر و جاوید لودین و مخدوم رهین و سـایر کنیـزکان امریکا کـه نمک پاشیدنیسـت بر زخم‌های ملت ما. چهره‌های نحس عبدالرحمان هوتک گلبدینی و طالبی و سیما سمر وحدتی و باری سلام و ملک ستیز خادی و پرتو نادری عطا محمدی، توده‌ها را از هرچه حقوق بشـر و جامعه مدنیسـت بیزار سـاخته اسـت زیرا می‌بینند اینان با عاید سرشـار از سـوی امریکا و متحدان، در دفترهـای مجهز و گرم و نرم خود چای و نان زده نشسـته‌اند تـا جنایت‌های روزمره امریکا و سـگ‌های تنظیمی‌اش را توجیه و گاهی هم «تقبیح» نمایند. اما فاسدترین دولت دست‌نشـانده دنیا به سرکردگی کرزی به جامعه مدنی به اندازه یک پشـکل اهمیت نمی‌دهد. و این طبیعی اسـت. تنهـا احمق‌های مغرض و لاعلاج می‌توانند از اسـتاد ظاهر قدیر و اسـتاد حسن بانو غضنفر و اسـتاد الماس و استاد فهیم و استاد آمنه افضلی و اسـتاد ارغندیوال و اسـتاد مقبل و اسـتاد بسم‌الله و استاد امرالله صالح و استاد سیاف و استاد ثریا دلیل و استاد امین فاطمی و اسـتاد انورالحق احدی و استاد فاروق وردک و استاد علی نجفی و بقیه استادان چیره‌دست میهنفروشی و هرویین‌سالاری و فساد انتظار داشـته باشند که اجازه دهند توسـط جامعه مدنی نظارت و تحدید شـوند؛ جامعه مدنی‌ِ محصول امریکا که غیر از سرخی و سفیده زدن بر «نظام»، عناصر پشـت کرده و مرتد و نیز عناصر با سـابقه خادی و جهادی و طالبی، و جوانان غیرآلوده ولی ناآگاه و درمانده را با جیفه امکانات مادی و سفرهای خارج و مقام دادن، زیر تربیت گرفته و آخرین بقایای حس وطندوستی و مردم‌دوستی و مخالفت با اشـغال و رژیم پوشالی را در آنان بکشـد. روز سرنگونی رژیم، نهادهای جامعه مدنی هم به مثابه ابزارهـای زینتـی «سـی‌آی‌ای» و مانع تغییرات بنیـادی و پیشـرفت جامعه بر پایـه عدالت اجتماعی، بـاد هوا خواهند شد.
به احتمال قوی آقای وارسـته اینها را می‌داند ولی شـگفتا که ضمن شب و روز سر جنباندن با عمله مشکوک جامعه مدنی که پرچم «عدم قهر و خشـونت» در برابر قهر و خشونت پلشت‌ترین



لالا سمیع که از رفاقت با پلیدترین کنیزک رژیم ایران عار ندارد، شما چطورآقای وارسته؟ به چه استناد خواهید کرد که هیچگاه در این لجن نیفتاده و مرگ را بر این رفاقت ننگین ترجیح خواهید داد؟
پیوند ننگین سمیع حامد با کاظمی واواکی، این گفته اخیر او را هم که «قاتلان بر ما حکومت می‌کنند/ طور قانونی جنایت می‌کنند» دروغ و ناصادقانه ثابت می‌نماید. کاظم کاظمی و شرکا زبان و چوبدست استخبارات فاشیستی‌ترین رژیم دنیا اند.

آدمکشـان تاریخ ما را بـالا گرفته و از ورد خوانـدن در این باب دهان‌اش خسته نمی‌شود، چطور و با کدام انگیزه سودای چه‌گوارا به سـرش می‌زند؟! این سوال در ذهن هر کسی پیدا می‌شود وقتی ببیند شاعر شـوقی چه‌گوارا از سوی کلوب قلم سویدن مرکب از عموماً عوامل خادی-جهادی به سـردمداری داکتـر اکرم عثمان (که دیدن داکتر نجیب را در خانه‌اش افتخار دنیوی و آخروی‌اش می‌شـمارد) یا وامانده‌های خنثی و «غیرسیاسـی» اسـت، دعوت می‌شـود. اگر کلوب قلم و مجله «فـردا» (ما نمی‌دانیم وی مهمان دیگر کدام منابع خادی-جهادی بوده است) در وارسـته اعـتقادی راسخ به راه چـه‌گوارا را می‌دیدند، از او دعوت می‌کردند؟
آقای وارسـته، آیا این به تنهایی شما را متوجه سوراخکی در شـخصیت تان نمی‌سـازد؟ اگر بگویید می‌توان از هر تریبونی برای رساندن پیام استفاده کرد، بسیار خوب، بفرمایید در برابر آن جمع (که هیچکدام به خود اجازه نداد از اکرم عثمان بپرسـد «اگر چاکر و اجنت روس‌ها و پوشـالیان نبودی چطور به ماموریت‌های دیپلماتیک گماشـتندت؟») یا از منیژه باختری بپرسـد «اگر دست عطا محمد پشـت نمی‌بـود، به کدام حق و بنابـر کدام تحصیل و تجربه دیپلماتیک سفیر کشورهای اسـکندناوی شدی؟»)، غیر از گپ‌های اینجویی و سـرکاری، نکته‌ای بر ضد امریکا و سگ‌های حاکمش بیان داشـتید؟ آیا نالیدن از «مشـکلات آزادی بیان» در افغانستانی که متجاوزان به خواهرکان و برادرکان تان نه تنها هرگز دار زده نمی‌شـوند که به مقام و منصب هم می‌رسـند و وزیران و والیان و سـفیران خاین‌اش روی هرزه‌ترین و فاسـدترین همتاهای شـان در تاریخ کشور را سـفید کرده‌اند؛ در سـرزمینی که مردم

بقیه در صفحه۴۷

شهباز داوود ـ کابل

آقای مرتضی محیط
تاریخ ما را از دید میهنفروشان یاد نگیرید!

محترم داکتر محیط،

من و بسیاری از اعضای خانواده‌ام مدتی بود که به دو سه سی‌دی حاوی گفتارهایی از شما گوش می‌دادیم که دوستی از امریکا برای ما فرستاده است. احاطه شما به مارکسیزم و تاریخ و مسایل جاری در ایران و جهان به گفتارهای شما جذابیت خاصی می‌بخشد. باید همین جا به خاطر بهره‌ای که از آن‌ها برده‌ایم از شما تشکر کنیم.

اما در یکی از گفتارها چیزی شنیدیم که باور ما نمی‌شد ولی واقعیت بود. باور ما نمی‌شد که دانشمند متبحری که از تحلیل اخبار روز اقصی نقاط جهان و از پیدایش حیات تا ضرورت مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع بنیادگرایی سخن می‌گوید چگونه در مورد افغانستان چند نامه از میهنفروشان پرچمی مقیم امریکا را بنیاد قضاوت و «درس‌گیری»اش از تاریخ افغانستان قرار میدهد.

در سال‌های خرمستی جنایت‌سالاران جهادی، داکتر چنگیز پهلوان هر قدر توانست کتاب و مقاله در بزرگ ساختن سرخاینان جهادی مثل اسماعیل، ربانی، مسعود وغیره نوشت و آنان را رهبران مسجل ملت ما نامید؛ پیشتر از آن محمود دولت آبادی به نمایندگی از مجله آدینه در گفتگو با لطیف پدرام شکنجه‌گر حکومت پوشالی نجیب و ربانی، آگاهانه یا ناآگاهانه در سفید نمودن چهره رژیم پوشالی و اربابان روسی آن شریک شد؛ بعد اسماعیل خویی آنقدر خوار شد که برای همین پدرام جاسوس با عنوان «لطیف جان، بخوان!» شعر گفت؛ زمانی هم حزب رنجبران ایران که با موضعی ضد سوسیال امپریالیستی یکی از سازمان‌های «افغانستان شناس» انگاشته می‌شد، نوشت که افغانستان «بهترین دوره شکوفایی تاریخ معاصر خود را در زمان "جمهوری کمونیستی" تجربه کرد»! هرچند شنیدیم که این خطای زننده را کم اهمیت جلوه داده و در حد پاسخ به نامه‌ای اعتراضی، آن را صرفا «بی‌دقتی» نامید! از حزب کمونیست کارگری چیزی نمی‌گوییم که با اتکا روی میهنفروشان پرچمی و خلقی و برخی سوسیال سرگردان‌های مقلد و منحط و بیکاره‌ی اروپانشین، تا سرحد پروژه ایجاد «دفترهای افغانستان» برای صدور انقلاب به افغانستان پیش رفتند که البته حباب بزرگ‌نمایی و لافیدن‌های شان زود ترکید و چنانچه «پیام زن» نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) نوشت گویا مشکلات حزب مزبور بیشتر از آن بود که حق داشته باشد تدارک و پیشبرد انقلاب در کشور دیگری را نیز بر فانتزی‌های خود بیفزاید.

آقای محیط، اگر به خرابی محمود دولت آبادی، اسماعیل خویی، علی صالحی، پرویز خایفی، سحر چیمه و چند شاعر ذلیل دیگر که مرثیه‌گوی احمدشاه مسعود جلاد و پادوش لطیف پدرام شدند، بهایی قایل نشویم به این دلیل که حضرات ادبایی سازشکار و احتمالا «بی‌خبر» اند؛ و اگر اشتباه حزب رنجبران و حزب کمونیست کارگری را به حساب «بی‌دقتی» اولی و بلندپروازی‌های دون‌کیشوتی دومی گذارده و بگذریم، علت تکریم شما از میهنفروشان پرچمی این نسخه بدل خاینان توده‌ای و چریک‌های اکثریتی را چگونه باید فهمید؟

شما که از اوضاع در کل کره خاکی حرف می‌زنید، در مورد گذشته «حزب دموکراتیک خلق» در کشور همجوار و همزبان تان اینچنین بیگانه می‌باشید و محتاج اطلاعات؟ آیا واقعا محتاجید بدانید که سران این حزب از ابتدای پیدایش از مسکو پول می‌گرفتند، به حکم و هدایت مسکو کودتا کردند و تا خروج روس‌ها غلام واقعا حلقه بگوش مسکو بودند؟ که اراذل پرچمی و خلقی دختران و زنان ما را به روس‌ها پیشکش می‌کردند و وقتی چند عسکر روس در مناطق مختلف کشور به دختران و زنان در برابر دیدگان مردان‌شان تجاوز می‌کردند و سپس به سبک تجاوزکاران امریکایی همه‌ی افراد خانواده و هر شاهدی را به رگبار بسته و می‌سوزاندند تا نشانی از جنایت به جا نگذارند و بعد که خبر درز می‌کرد، «حزب دموکراتیک خلق» با بیشرافتی پوشالی‌ترین حزب پوشالی تاریخ، بیانیه صادر می‌نمود که کار کار اشرار بوده؟ که به اندازه دوره پرچم و خلق در هیچ دوره‌ای از تاریخ افغانستان، زندان‌ها آنقدر از زندانی

> **تجاوز اتحاد شوروی و وحشت و جنایت میهنفروشان پرچمی و خلقی در افغانستان، بدترین خیانت و لطمه ممکن به ایده‌های کارگری بود.**

آزادیخـواه پـر نبود و تنها در یک فرصت، لیسـت سـیزده هزار زندانـی را که تیرباران کـرده بودند در برابر چشـمان مبهوت و ناباور اهالی کابل قرار دادند؟ که یکی از سرگرمی‌های پرچمی‌ها و خلقی‌ها و اربابان روسـی پایین اندختن مخالفان از هلی‌کوپترها بـود؟ که نورمحمد تره‌کی که او را وقیحانه «نابغه شـرق» وغیره لقب داده بودند، گفته بود که از کل نفوس افغانسـتان، دو میلیون نفر برای شـان کافی اسـت؟ محتاجید بدانید که وقتی همسـران ماتمدار با هزار بدبختی خود را به اداره خاد می‌رسـاندند تا سـراغ شوهران گمشـده‌ی شان را بگیرند، از کشتمند، گلابزوی، دستگیر پنجشیری، سـلیمان لایق، سروری و غیره موسسان و رهبران خاین «حزب دموکراتیک خلق» فقط می‌شـنیدند: «شوی که کم نیست برو شـوی دیگر کن»؟ محتاجید بدانید که همین لطیف پدرام که «جان» و عزیز آقای اسـماعیل خویی است، به زور خادی بودنش به عصمت دخترانی در پوهنتون کابل دست می‌برد ولی قربانیان و خانواده‌های شـان از ترس آزار بیشتر و کشته شدن، نمی توانستند صدای شان را بلند کنند؟ که احزاب پرچم و خلق به علت وحشت از خیزش جنبش مقاومت به رهبری مائوئیست‌ها («شعله‌ای»ها) و سـایر آزادیخواهان، از همان آغاز صدهـا تن از نامدارترین رهبران و کادرهای «شعله ای» را تیرباران و در گورهای دسته‌جمعی زیر خاک کردنـد که اگـر زنـده می‌بودند مطمئنا رهبری جنگ مقاومت ضد روسـی در دسـت احزاب اسلامی وابسـته به «سی‌آی‌ای» و پاکستان و ارتجاع عرب و ایران نمی‌افتاد؟ کـه حزب صـد هـزاری(*) اولاً دروغ اسـت و به فرض صد هزار یا بیشـتر، آیا اکثر آنان از جان و دل به حـزب پیوسـته بودند؟ آیا قابـل قبول اسـت که در شـرایط بیداد سیاه اشغالگران و ایادی شان و در بحبوحـه جنگ مقاومت ملی در کشوری عقب‌مانده با ۹۰ فیصد بی‌سـواد، مـردم به حزبی دسـت نشـانده (که تا آن زمان بیش از دو هزار عضو نداشت) این طور وسیع بپیوندند؟ اگر این ادعا پوچ نیست چگونه اسـت که امروز قادر نیستند حتی ده هزار را گرد بیاورند؟ محتاجید بدانید که...

نه آقـای محیط، با اندک تامل و مطالعه، دیدن نامه‌های دو سه وطنفروش، نمی‌توانست شما را به گمراهی و سقوط در ورطه‌ی اشـتباه آزاردهنده و در عین‌حال مضحک سـتودن میهنفروشـانی منفورتر از توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها، بکشاند.

معلوم نیسـت کدام برهه از تاریخ حزب پرچم و خلق شما را فریفته که بر همان مسئله تمرکز می‌دادیم. به هر حال در این جا توجه شـما را به نکاتی از عمر بی‌افتخار دو حزب جلب می‌نماییم که برای کودکان ما هم پوشیده نیست و چشم پاره‌ترین پرچمی‌ها و خلقی‌ها هم آن‌ها را رد نخواهند کرد:

– حـزب پرچم و خلـق از پیدایـش (۱۹۶۵) داغ دفاع و وابستگی به حزب منحط و رویزیونیستی شوروی، داغ میهنفروشی و مزدوری را بر جبین داشتند.

– به علت جای‌پا نداشـتن بین مردم و قساوت، بیش از چند ماه نتوانسـتند قدرت را نگهدارند و خواسـتار لشکرکشـی اتحاد شـوروی به کشور شـدند که غرق شـدن فقیرترین مردم دنیا به سیهروزی غیرقابل تصوری ارمغانش بود:

ـ بیش از یک‌ونیم میلیون نفر کشته شدند.

ـ حدود نصف جمعیت کشـور در پاکستان و ایران مهاجر شـدند که در واقع ورود به جهنم دیگری بود.

ـ ده میلیون مین در سراسر کشـور فرش شـد که تا حال هر روز قربانـی می‌گیرد و تعداد کل قربانیان تا به امروز به پیش از ۲۰۰ هزار کشـته و نیـم میلیون معیوب می‌رسد.

ـ حـزب میهنفروشـان به جـای تحقق شـعار «نـان، لباس، خانه» برای مـردم گلوله، کفن و گور داد.

آوردن ارقـام ویرانی‌هـا و تباهی‌ها لزومی نخواهد داشـت زیرا از روی تجاوزی که دهسـال طول کشید می‌توان آن را خلاصه کرد: نابودی کشـوری کوچک و به شدت عقب‌مانده و نادار توسط ابر قدرتی سوسـیال امپریالیستی و نوکـران بومی‌اش. اگـر دیگران قبـول نکننـد، بسـیاری از مردم افغانسـتان این حرف مائوتسه‌دون در سـال‌های ۶۰ را قبول دارند که: «اتحاد شـوروی امروز دیکتاتوری بورژوازی، دیکتاتوری‌ای فاشیسـتی هیتلری است.» آنچه اتحاد شوروی سابق بر مردم ما روا داشـت به مفهوم معینـی کمتر از آفتی نبود که توسـط نازیزم بر مردم اروپا رفت.

میهنفروشـان چون فاقـد پایگاه توده‌ای بودنـد از اول تا آخرین لحظه و با تمام تار و پود خود را در بند مسـکو نگهداشتند

در ۱۳۷۱ با ورود باندهای جنایت‌پیشه اسلامی به کابل، تعدادی از سران «حزب دموکراتیک خلق» در بدل خروج مصون از کشور بدون هیچگونه مقاومتی قدرت را به مزدوران «سی‌آی‌ای» و «آی‌اس‌آی» سپردند.

بقیه در صفحه ۶۳

(*) چنـد میهنفروش پرچمی که آقای محیـط را بغایت ناآگاه از افغانسـتان و تاریخ مخصوصا سی سال اخیر آن تشخیص داده‌اند، شمار اعضـای حـزب را صد هزار نوشـته‌اند و داکتر محیط هم با افسـوس و حرمان از حزب دموکراتیک خلق صد هزار عضوی یاد می‌نماید.

یعقوب ابراهیمی
چرا از زخم‌های برادرش نمی‌نویسد؟

ما به گزارش‌هـای یعقوب ابراهیمی در بـاره جنایتکاران شـمال ارج قایل بودیم و آنهـا را با علاقمندی دنبـال می‌کردیم. می‌خواسـتیم آنها به زبان‌های مختلف ترجمه شوند تا مردم دنیا در پس پرده‌های دروغین ضخیم «دموکراسی» و «آزادی» و «حقوق زنان» و غیره‌ی امریکا، آن واقعیات هولناک و تکاندهنده را ببینند؛ ببینند که یاران جهادی امریکا خیلی بیشـتر و دست بازتر از دوران خرمستی چهار ساله‌ی شـان، از نظر اقتصادی و سیاسی و اخلاقی، روزگار را بر مردم افغانستان سیاه و استخوان‌سوز کرده‌اند. یعقوب ابراهیمی در دفاع از کامبخش حق داشت خود را تنها احساس نماید چرا که آن همه رسـانه و اتحادیه‌های رنگارنگ مطبوعاتی در باره کامبخش یا سـکوت مرگبار اختیار کردند یـا حرف‌هایی به زبان آوردنـد که جز التماس خفتبار در برابر جنایتکاران ارزش دیگری نداشتند. ابراهیمی نیز در مصاحبه با صدای آلمان تایید کرد:

> «کس دیگری در اینجا نیسـت که به شکل بسیار قاطعانه از این قضیه دفاع نماید.»

هنگامی کـه قضیه پرویز کامبخش پیـش آمد و به مرگ و سـپس به حبس محکوم شـد، همه می‌پنداشـتند که قلم یعقوب ابراهیمی تندتر و پرشـورتر از پیش در جهت افشای دژخیمانی که برادر برومند و بیگناهش را شکنجه داده و خواهان اعدامش بودند، بـه حرکت درآمده و در باره دشـمنان خارجی و دشـمنان داخلی یعنـی جنایتکاران چاکر آنان، به مردم آگاهی خواهد بخشـید؛ او مثل حسین مهدوی‌ها و داوود صدیقی‌ها نیست که هدف‌شان صرفا پناه جسـتن به غرب بود[1]؛ او روزنامه‌نگار و نویسـنده‌ای شارلتان و کاذب نه بلکه مبارزیسـت که پیکان قلمش به سـوی جنایتکاران حاکم در افغانستان نشانه رفته است؛ او می‌داند که زخم‌های روحی و جسـمی برادرش را سـال‌های سال اسـت که مردم بلارسیده‌اش تجربه می‌کنند و بناءً نوشـتن از او در حقیقت نوشتن از جراحات و آلام مردم عزادارش خواهد بود. ولی متاسـفانه چنین نشد. دیگر نوشـته‌ای از او در افشـای جنایتکاران به چشـم نخورد؛ با آزادی کامبخش گویـی وظیفه و مبارزه‌ی ابراهیمی نیز به پایان رسـیده و بـه دولت قول داده که در ازای رهایی کامبخش، تا زنده اسـت علیه جنایتکاران نخواهد نوشـت. امید چنین نباشـد ولی پیدا شدن این قبیل شـک‌ها در اذهان دوسـتدارانش غیرطبیعی نیست وقتی قلمش دیگر بر ضد اشـغالگران و سگ‌های بنیادگرا و وارداتی‌شان از غرب، نگردد و دل جنایتکاران را نشگافد بلکه در لجن بحث‌های ساختگی و بی‌ربط به مسایل حیاتی کشور گیر کند که مخصوصاً از سـوی عوامل رژیم ایران دامن زده می‌شود. امریکا و ایادی آن در «ائتلاف شـمال» و «جبهه ملی» نیز با آن روشنفکرانی که همسان ارکان رژیـم از کمبودهـای «نظام» انتقاد کنند اما علیه اشـغال و جنایتکاران جهادی و پرچمی و خلقی درون دولت چیزی نگویند، هیچ «مشکل»ی نخواهند داشت. نوشته‌های اخیر ابراهیمی از همین بی‌خاصیتی و بی‌رنگ و بویی ضد جنایتکاران و زیر سـوال بردن کل دولت آنان رنج می‌برند طوری که آنها را به هر نشـریه دولتی و مافیایی بدهی با خوشـرویی می‌پذیرد. جهت روشـن‌تر شـدن موضوع به چند تا از نوشته‌های وی در «کابل پرس» نظر بیندازیم.

در مقالـه «درنگ‌هـا و پیرنگ‌ها» از نبود اپوزیسـیونی «خردمنـد» و «برنامه‌گـرا» می‌نالـد. معلوم نیسـت درک او از «خردمند» و «برنامه‌گرا» چیسـت. حتی «جبهه ملی» سـرخاینان و سرجنایت‌سـالاران، هـم خـود را «خردمنـد» می‌خوانند و هم «برنامه گرا». در افغانسـتان اسیر، یک روشنفکر مبارز برای یافتن اپوزیسـیون «خردمنـد» نباید خود را سـرگردان سـازد. او اگر تشکل رزمنده‌ای را یافت خوب و در غیر آن اگر در مبارزه جدی باشـد باید آواز خودش را بلند نماید با اعتقاد به اینکه سـرانجام با آوازهای مشـابه گره خورده و چه بسـا به ظهور جنبشی بهمن‌آسا منجـر گردد و تا آن هنگام در صورتـی که صدای مردم خاموش و سـتمدیده‌اش باشـد، بدون تردید به تنهایی نیـز موثر بوده و به نقطه‌ی امید مردم در ظلمت موجود بدل خواهد گشت. مثال ملالی جویا بسیار گویا و آموزنده است. ندای او به سرعت ندای اکثریت مردمش شـده و به صدای نیرومند عدالت طلبانه در سطحی جهانی پیوسـت. روشـنفکران مبارز در دنیا کم نبوده‌انـد که به تنهایی و از صفر آغاز کردند و چون کارشـان بر نیاز تاریخی اسـتوار بود با خون‌شـان یا کارشـان یا هر دو نام خـود را در تاریخ جاودانی سـاختند. صمد بهرنگی از نوشتن برای کودکان شروع کرد، غلام حسین ساعدی داستان می‌نوشت، و خسرو گلسرخی و نعمت آزرم و سـعید سلطانپور و... با شعر و نمایشـنامه‌های شان علیه رژیم شاه می‌جنگیدند و از فقدان اپوزیسیونی «خردمند» و «برنامه‌گرا» نه این که شـاکی نبودند بلکه با اعتقاد به مبارزه مسلحانه، حزب توده را که مایل بود نقش «اپوزیسـیون همایونی» را در رژیم شـاه ایفا نماید، به درسـتی به مثابه حزبی خاین و وابسته به مسکو تشخیص و در برابرآن موضعی آشـتی‌ناپذیر داشتند. نقش آنان در آگاهی توده‌ها و برپایی و پیروزی انقلاب ۵۷ ایران چشمگیر بود.

بنابرین ابراهیمی که احزاب موجود را «احزاب سرکاری» می‌خوانـد و به ماهیـت مافیایی، ارتجاعی، وابسـته و ضد مردمی رسانه‌های برقی و چاپی باید بیشتر از هر کس آشنا باشد، حق ندارد در جسـتجوی «اپوزیسـیونی خردمند» برآید. خود باید دست به کار شود، بنویسد و در صورت امکان سازماندهی کند به هر اندازه

و در هر جایی که مقدور است. ولی این امر با نوشتن مقاله‌های گنگ، چند پهلو، فیلسوف نمایانه و تقلیدی نویسندگان ایرانی بی‌جبهه ورژیمی، تحقق پذیر نیست.

در مقاله «روزنامه‌نگاران آوانگارد و دسیسه‌ی شابلاک‌ها» به این قماش جمله‌ها بر می‌خوریم: «عادت ما به استبداد زدگی و هرزدگی دیگر سبب شده ست»، «عادت ما به ساختارهای محافظه کارانه و ناکارآمد...» کی به استبداد و ساختارهای ناکارآمد عادت دارد؟ منظور از «ما» کیست؟ روشنفکران یا مردم به طور کلی؟ اگر منظور روشنفکران افغانستان اند که زیر حاکمیت اشغالگران و سگ‌های بومی شان، به تن دادن به هر پستی خو کرده‌اند، پس قبل از همه شما آقای ابراهیمی باید ماسک رهنورد زریاب‌ها، سمیع حامدها، اکرم عثمان‌ها، لطیف پدرام‌ها، منیژه باختری‌ها، واصف باختری‌ها، رزاق مامون‌ها، کاظم کاظمی‌ها، اعظم دادفرها، اسحق نگارگرها، حمیرا نکهت دستگیر زاده‌ها، سیاهسنگ‌ها، عسکر موسوی‌ها، پرتو نادری‌ها، رنگین دادفر سپنتاها و... را دریده و آنان را که به «استبداد زدگی» و «هرزدگی دیگر» عادت گرفته و این مرض خود را می‌خواهند به مردم ما تسری دهند، افشا نمایید. چرا در برابر این روشنفکران خاین که چشم و گوش اشغال و استبداد اند، سکوت را ترجیح می‌دهید؟ چرا مانند «رادیو آزادی» عامگویی کرده و مردم زیر یوغ استبداد را با مستبدان در یک ردیف می‌گذارید؟

ولی اگر منظور مردم باشد، حرف شما لفاظی مفت روشنفکرانه و در واقع تفی سربالا می‌باشد. درست است که ملت ما متاسفانه به آن اندازه‌ای که در مقابل تجاوزگران خارجی حساس بوده‌اند، در مقابل تجاوزگران و مستبدان داخلی نبوده‌اند. با این هم روشنفکران مبارز باید از خود بپرسند که برای بردن آگاهی بین مردم ستمکش چقدر کار کرده‌اند؟ به نظر ما در این زمینه، کم کاری حتی سازمان‌های انقلابی مشهود است چه رسد به افراد بی‌سازمان. سازمان‌های انقلابی اگر چه نقشی در دوره جنگ مقاومت ضد روسی داشتند و فراوان شهید دادند، نتوانستند لااقل رهبری مستقل بخشی از جنبش رهایی‌بخش را در دست گیرند؛ در دوره خیانت و دهشت جهادی و طالبی به انفعال تقریباً کامل غلتیدند که در نتیجه با سقوط طالبان و هجوم امریکا و نوکران اسلامی‌اش تا امروز نه موفق شدند جنبش آزادیخواهانه ایجاد کنند و نه خیزش‌های خودجوش مردم را در نقاط مختلف کشور رهبری دهند. به همین جهت امروز که طالبان توسط ایدئولوگ‌های نکتایی‌پوش غرب‌نشین آنان «مقاومتگران ضد امپریالیست» ترسیم می‌شوند برای هر انقلابی و دموکرات زجردهنده است. ولی علی‌رغم ضعف شدید جنبش انقلابی و داغدیدگی ۳۰ساله، علی‌رغم خیانت‌های روشنفکران مرتد و تسلیم‌شده اخوانی و پرچمی و خلقی، مردم به استبداد عادت نکرده‌اند. هیچ ملتی به استبداد عادت نمی‌کند. حتی در عرض نه سال اخیر هم شاهد برخاستن توده‌ها در گوشه و کنار کشور علیه امریکا و سگ‌هایش بوده‌ایم. درمقایسه با مردم، روشنفکران عموماً چندین گام عقب بوده‌اند.

از جانب دیگر با این همه «ما» گفتن، در واقع وطنفروشی‌ها، فسادها و پلیدی‌های تبهکاران مافیایی حاکم، بر سر توده‌ها تقسیم می‌شود در حالی که هیچ لکه‌ای از آن خیانت‌ها و بیشرافتی‌ها نمی‌تواند در دامان پاک آنان بنشیند. از «ما» شکوه کردن به نوعی توجیه و تبرئه‌ی حاکمان خواهد بود که عامل و مرادف کلیه پلشتی‌ها و جنایت‌پیشگی‌ها اند. در عین مقاله می‌خوانیم:

> «درین بهبوبه (بحبوحه)ی نامراد و نابرابر آنچه به دوام و گسترش کار آوانگارد در عرصه روشنگری و روزنامه‌نگاری می‌انجامد، به نگرش و رفتار سنجیده‌ی نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران، که با یک ریاضت طولانی توام است بسته‌گی دارد.»

آیا «رفتار سنجیده» همان است که از خواری و فرومایگی رهنورد زریاب، پرتو نادری، منیژه باختری، جاوید فرهاد، سمیع حامد و... در برابر دژخیم عطا محمد سخن نگفت؟ آیا «رفتار سنجیده» و «دوام و گسترش کار آوانگارد» با توسل به فیلسوف و مشاور محبوب هیتلر و نازی‌ها و کلیه مرتجعان ایرانی و وطنی،

بقیه در صفحه ۵۸

ابراهیمی باید نشان می‌داد که روشنفکران دینی چون با بنیادگرایان از لحاظ ایدئولوژیک خط کشی ننموده و مدافع سیکولاریزم نیستند، در آخرین تحلیل در نبرد بین دموکراسی و تئوکراسی، جانب سیاف‌ها، ربانی‌ها، عبدالله‌ها، فهیم‌ها، محقق‌ها، محسنی‌ها و سایر «برادران قیادی دینی» شان را خواهند گرفت.

حنیف اتمر از پلیدترین شکنجه‌گران خاد

اتمر از زمین بلند می‌شود و بدون آنکه کلمه‌ای به زبان آرد، با تفنگچه کمری‌اش سه مرمی بر ایمل فیر کرد

از همان اول وقتی حنیف اتمر وزیر شد، مردم می‌دانستند که باید سر و پایش کدام جای بند بوده باشد که از سطح یک شکنجه‌گر خاد ناگهان وزیر شود. و چون حکومت‌سازی در کشوراشغال‌شده به دست امریکا بود، طبیعتاً او را هم مثل امرالله صالح، امین فرهنگ، کریم خرم، اسماعیل، انورالحق احدی، شهرانی، رامین وغیره به درستی از مهره‌های آزمایش شده «سی‌آی‌ای» می‌دانستند که مانند اکثر میهنفروشان پرچمی و خلقی که پس از زوال اتحاد شوروی به دامن دولت امریکا پناه جستند، همچون مور و مگس دور و پیش ملکه شان حامد کرزی حلقه زده‌اند که به نوبت در مقامی مقرر شوند. امروز عناصر پلیدی مثل اتمر و اعظم دادفر خیانت شان را با اسلامی ساختن معارف افغانستان ادامه می‌دهند (بی‌بی‌سی، ۳ سپتامبر ۲۰۰۶).

اما حنیف اتمر میهنفروش غیر از این سیاهی‌ها، شاخ بدنامی و رذالت دیگری هم بر سر دارد و آن شکنجه‌گر بودنش در خاد است. او بخاطر خشنود ساختن اربابان پرچمی و روسی‌اش برای درهم شکستن روحیه‌ی اسیران به محض دیدن آنان به کثیف‌ترین دشنام‌های خواهر و مادر متوسل می‌شد و بعد که اکثراً این بیشرافتی‌اش کارگر نمی‌افتاد، به شکنجه‌های غیر انسانی رومی‌آورد تا با گرفتن اعترافی، نزد اربابان روسی و پرچمی و خلقی اش «برازندگی» کسب کند.

از خیانت‌های نابخشودنی احمد شاه مسعود، قسیم فهیم، داکتر عبدالله، قانونی و غیره سرجنایت‌سالاران، یکی هم نابود کردن دوسیه‌ها و اسناد خاد بود تا هم رشته‌ی خود با پوشالیان را محو کنند و هم مدارک بیشمار حاکی از شکنجه‌گر بودن لطیف پدرام‌ها، جاویدکوهستانی‌ها، اکرم عثمان‌ها، اسدالله حبیب‌ها، داکتر سهیلا صدیقی‌ها، قدریه‌یزدان پرست‌ها، حنیف اتمرها و سایر یاران خادی شان به دست مردم نیفتد. با اینهم کم نیستند گواهان زنده که در شرایطی مساعد و با غلبه بر محافظه‌کاری، چهره واقعی تبهکاران مشخص خادی و جهادی را که خود را زیر ماسک‌های گوناگون پنهان نموده‌اند، برای مردم افغانستان و دنیا برملا سازند.

یکی از مبارزان که خوشبختانه در قید حیات می‌باشد و حاضر است علیه این آدمکش خادی که مستنطق اش بوده، در محکمه‌ای ذیصلاح شهادت دهد، چشمدیدش را چنین اظهار می‌دارد:

«حنیف اتمر بین زندانیان به نام متخصص فحش و ناسزاهای رکیک شهرت داشت و با مواجه شدن با هر زندانی لحظه‌ای زبانش را از دشنام دادن به زن وخواهر و مادر و... بند نمی آورد.

روزی یک زندانی را که به اتهام شعله‌ای بودن دستگیر شده بود با دستان از پشت بسته‌اش نزد او میاورند. وقتی اتمر زندانی را می‌بیند طبق عادت شروع به فحاشی می‌کند. نام زندانی ایمل زرمتوال بود، مردی قوی هیکل و قدبلند. ایمل با شنیدن دشنام‌های اتمر با اشاره‌ای متبسمانه او را نزدش خواسته و می‌گوید چیزهایی را برایش افشاء خواهد ساخت. اتمر نظری فاتحانه به سایر خادی‌های حاضر انداخته و گفت: "کسی که پیش من بیاید حتما رازش را برایم می‌گوید." و سپس نزدیک ایمل می‌رود. ایمل از او می‌خواهد نزدیک‌تر بیاید تا موضوع را در گوشش بگوید. اتمر گوشش را پیش می‌کند که ناگهان ایمل با تمام نیرو با زانویش ضربه‌ی سختی به خصیه‌های اتمر می‌زند. اتمر به زمین می‌افتد و از درد بخود می‌پیچد که ایمل باز هم خیز زده و با هردو زانو خود را روی شکم شکنجه‌گر می‌اندازد. سایر خادی‌ها که بکلی غافلگیر شده بودند، ایمل را دور می‌کنند.

اما اتمر از زمین بلند می‌شود و بدون آنکه کلمه‌ای به زبان آرد، با تفنگچه کمری‌اش سه مرمی بر ایمل فیر کرده و او را جا به جا به شهادت می‌رساند.»◊



حنیف اتمر

«دپاریس کنفرانس»

نه یې بخښو، نه یې له یاده اوباسو!

زموږ په دردیدونکی ملت څه خوابدوونکی او ناوړې لوبـې نه کیږي. دا ځل د امریکا په پلوی د ځورونکی ډرامې "د پاریس کنفرانس" ترسـره کول دی، چې شمالی ټلوالې، طالبان، د ګلبدین ګوند، القاعده، ملی جبهه، د سـولې عالی شـورا، ملی ائتلاف، د حق او عدالت ګوند او یو شـمیر نور جـلادان یې راټول کـړل، څو زموږ خلکو ته "سـوله" راولی.

اصلی ستونزه دا نده، چې ولې دغه کسبی انسانوژنکی باندونه د وینو ککړ لاسـونو سـره یوځای ناسـت او د سولې نارې سـورې وهی؛ دا هم سـتونزه نده، چـې د دغو خاینینو د "جـوړ جاړی" بې ځایـه ادعا چې د ګډ دولـت جوړیدو ته ورسـیږی او د خلکو یووالی او نور آرامښت لپاره له وړاندې کوی؛ اصلی مسئله دا ده، چې د امریکایی نیواکګرو تبلیغاتی ماشین او د دوی ټول لاسپوڅی راپاریدلی او د "کارپوهانو"، "شـنونکو" او پـر امریکا خـرڅ شـوی او د لاس مهرې لکه ظریف نظر د "آزادی راډیو"، ډاکټر اکبر وردک، ډاکټر احمد مهجـور، وحید مـژده او د نورو لـه لارې د پاریس کنفرانس حادثه ګڼی او په داسـې شـور او غلمغال سـره له دغې څخه خبرې کوی، ښـایی چې د افغانستان خلک یوازې همدغه یو انتخاب لری او که چیرې سوله غواړی نو باید د دغو جلادانو خبرو ته غاړه کیږدی، ځکه چې هغوی د افغانسـتان بر لاسـه "رهبران" ګڼل کیږی چې یوه ډله یې په قدرت کې برخه لری، بله ډله "ښاغلې په وسلو سمباله ډله" او بله یې"پرته له وسلو ښاغلې ډله" شمالی ټلوالې ده او د دوی په جوړ جاړی سره به په افغانستان کې سوله او سوکالی حاکمه شی.

لیکـن دوی ډانده دی او زموږ خلک د خپلو مخکینیو خیانتونو او فساد په اړه بیشعور ګڼی.

زمـوږ خلک دغـه د قرآن لـوړه ماتوونکـی او قومی، مذهبـی او ژبنـی بې پته تفرقـه اچوونکی، د اسامه بن لادن کولرا وارد کوونکی او عربی دلالان په ښه توګه پیژنی او باور نـه لری چې تر ډیرمهاله د یو بل خوړلو او پر خلکو ظلم کوله پرته تاب پیدا کړی. ځکه تر کومې کچې چې د بیلینونو ډالرو په غلا سره پړسیدلی، د سولې راوستلو او جنایتونو ته د پای ټکی کیښوسـتلو لپاره په هماغه کچه سترګې یې تنګې شوې دی. دغه باندونه د ناوړو جنایتونو او خیانتونو د ترسره کیدو له امله د خپلې راتلونکې په اړه په اندیښنه کې دی، څو داسې نـه چې د خلکو لخوا محکمه او وځړول شـی؛ دا دی چې په ناولتوب سـره د خپل ځان لپاره د بخښنې قانون پاس کوی، دې تـه چمتو دی چې له خپل پت او ناموس څخه تیر شـی، ولـې د قدرت څخه ګوښـه کیدو او د هغې ویش تـه لیوالتیا نـه لری، ځکه چې بشـپړ ځواک په لاس کـې نه درلودل ورته "خوندور" نه ښـکاری او هاخوا دېخوا شریکانو لخوا د ټوټه کیـدو ګواښ وینی. که څه هم د دوی بخت د امریکا په لاس کـې دی، لیکن له هغو رنځیو له ډلـې څخه دی چې په یو بې پار بسنه نه کوی او د ایران وحشی رژیم، پاکستان، عربستان، ترکیه او نورو سره هم پټې یا ښکاره اړیکې لری.

د دې خاینانو د بنسـټیزو مناسباتو له امله چې بهرنیو دولتونـو تـه چوپړی کوی، د مخـدره توکـو او لرغونو آثارو قاچاق او د افسانوی پانګو لپاره د عامه شتمنیو لوټولو ته یې لاسرسـی موندلی دی، نه جوړ جاړی، بلکې د یو بل د خیټو څیریـدل رامنځ ته کوی، په ځانګړی توګه تر هغه مهال چې د خلکو توفانی غورځنګ پر هغوی ویره وانه چوی. تراوسه له دوی څخه د پام وړ یو شمیر یې چې مختلفو مافیاوو ډلو سره تړلی دی، مخکې له دې چې د خلکو لخوا مجازات شـی، د شتمنیو ویش او امتیاز ورکوونې پرسر د اختلافاتو له امله، د "ورونو" له لارې له منځه تللی دی.

امریکا چې د خپلو اقتصادی، سیاسی، او استراتیژیکو موخو لپاره په افغانسـتان کې د نسبی ثبات غوښتونکی دی، پـه پام کې لری د خپـل فرمان لاندې د ټولـو چوپړانو لکه له جهـادی او طالبـی نیولې تر خلقـی او پرچمی او جاسـوس کسبه تکنوکراتان (وزیران، سفیران، وياندویان، مشاورین، مرسـتیالان او ...) په یو آخور کې وتړی. لیکن دغه "سـوله" د خلکو لپاره بې ارزښـته ده؛ د هیواد پلورو رذیلانو ترمنځ د ځواک ویش هغوی به نور هم نشـه کـړی. له هر څه وړاندې ریښتینی سوله د سم عدالت (د وروستیو دربیو لسیزو خاینو جلادانو مجازات او محکمه) ترسـره کولو سـره شونې ده او بـس. لخضر براهیمی ویـل وو: "په برلین کـې مو عدالت د سولې قربانې کړو" ومو لیدل چې د عدالت پرته د سولې دعوا

بـې ځایـه او درواغ ده، زمـوږ خلک هم، د امریـکا او د هغه زیږدو طالبابو په لانجه او هم د جهادي ـ ګلبدیني او د کرزي تکنوکراتو جاسوسـانو ګوډاګي کورنیو په بې سـاري ظلم و ستم کې سوزیږي.[۱]

کله چې امریـکا اړین ولیدل، چې طالبان او ګلبدیـن هم په ځواک کـې ورګډ کړي نو باید هغـوی د بـوډۍ ټال څخـه په تیرولو، د سـولې په مشـروعه کوترو، د سیاسـي هویـت او باور په درلودلو د پاریس په کنفرانس کې ورګډ کړي نو یـو ځل بیا یې «آزادۍ راډیو» ته دنده ورکړه تر څـو د وحید مـژده او د نورو څو رګـه روڼ اندو دلالانو لـه خولې «نـرم دریـځ»، «بدلون» او د طالبـان نو تر منځ «درز»، چـې «میانه رو او تندرو» دي، خبر ورکړي.

په دولت کې د دوی شـتون نه یوازې دا چې د سـولې د رامنځتـه کیـدو د خنډ بنسـټیز لامـل ګرځي، بلکـې له ډیر پخـوا یې د افغانسـتان د ویـش د خطر زنګ پـرلار اچولی، چـې پـه وروسـتیو کـې د جنایتکارانو لکـه ضیا مسـعود، محقـق، عطامحمد، دوسـتم، لطیف پدرام او نـورو لخوا د دوی امریکایـي پلار سـناتور داناروراباکر په پلوی سـره، یو ځـل بیا راوچت شـو او زموږ د خلکو ذهن یـې ناکراره کړ. تـر ننـه د جهـادي او د دوی هملاسـو اسـتبداد و چې زموږ خلـک یې منځنیو پیړیو لور ته ولیږدول، لیکن نن ورځ نړۍ خـور امریکا، طالبي بلا هم په خپل لاسـپوڅي دولت کې ور زیاتـوي، څو دغه لار زر او په ښـه توګه ووهل شـي. دغه له خیانت څخه ډکه "سوله" د امریکا اړتیا ده، نه د افغانستان د محرومو خلکو. نه د امریکا زنځیري سـپیو لیږې کول، بلکې د دوی ترمنځ د "سـولې" منل او سـپیڅلتوب په ښکاره توګه له خلکو سره خیانت دی.

موږ د یو داسې سولې هیله من یو، چې له امریکا څخه د افغانستان خپلواکي ترلاسه کولو او او د خایننـو نیول، مجـازات او محکمه کول او د امریکا او د دوی پورې تړلو خلکو له خولې د بلیونونـو ډالـرو پـر راویسـتلو ولاړه اوسـي. لـه دې پرته زمـوږ خلک به نه سـوله ووینی، نه دموکراسي او نه پرمختګ او هوساینه.

د امریکا لپاره اړیـن دا دی، چې په خپله ولکه کـې د افغانسـتان د درلودلو سـره خپلې نظامي- جاسوسـي اډې د چیـن، روس او هند هیوادنـو ته څیرمه جوړې کړي او زموږ د هیواد د زیرمـو ترڅنګ د سـیمې د انـرژۍ او هیروینو قاچاق لوی زیرمې په انحصار کې ولري.

یوواځینـي شـی چې دغـې یرغلګر ځـواک او زور ته مطـرح نه دی، په افغانسـتان کـې د حاکمیـت ماهیت دی، کـه څه هم د ایران او عربسـتان خونـي او ارتجاعي رژیمونو پرتله، انسـانوژونکي، د انسـان ضد، د دموکراسـۍ ضد او د ښځې ضد اوسي. جهادي او طالبي باندونه د مخدره توکو له کښـت څخه پرته ژوند نه لري او دغه د امریکا دولت سـره د دوی حیاتي مشـترکه وجه "اقتصادي" ده او دا لامل دی چې د تریاکو د کښـت سـیمو او د هیروین جوړونې فابریکو او د چرسـو او هیروینو ګودامونو باندې نـه امریکا بمبار کوي او نـه د کرزي ناوړه رژیم چې د خلکو غولولو لپاره کله ناکله په ټرکونو او ګودامونو کې د سـلګونو ټنو چرسـو او هیروینو د "نیولو" ادعا کوي، لیکـن د ټرکونو او ګودامونو د مالکانو د نیولو خبر نه ورکوي.

جهادي او طالبي غوړه ماله چوپړان او د امریکا شتون پلـوه شـاید ووایي، چـې په هر ګونـد کې نـاوړه خلک پیدا کیږي او دغه د بنسـټپالو «مشـرتابه» او د امریکا سره تړاو نه لري. لیکن زموږ ماشـومان هم ځواب ورکوي، کوم یو مړ یا ژوندي داسـې لوی جنایتکار پیژني، چې خپل کوم جنایتکار او بې پته یې په دار ځړولی یا زنداني کړي اوسـي؟ که چیرې د نادیې انجمن میره د خاین تورن اسـماعیل او د دې پلویانو لـه خوا حمایت نه درلـودی او یا په دې هیـواد کې قانون او حسـاب ورکونه د بنسټپالۍ په میکروب چټل شوی نه وایي، آیـا دغـه ناځوان بـه د نادیـې د وژلو جرئت کـړی وایی؟ که چیـرې جیحون د "مارشـال" ویجاړونکي پلوی نه درلودلې، د دغې پیښـې مرتکب کیدلی شـو؟ ناهیلې ښـځې لکه آمنه، صنوبر، انیسه، ذکیه او ... او دې نیږدې وخت کې په بامیانو کـې پیغلوټې شـکیلا چې د سـید واحد بهشـتي لخوا چې د جهـادي بې پتو لـه ډلې څخه دی، تیری پرې وشـو او ووژل شـوه او نورې سـلګونې بیلګې څرګندوي، چـې د امریکا په پلوی د بنسـټپالو وینو څښونکو شـتون سره دغه ناورینونه د پـای ټکی نه مومي. په دې څوک پوهیږي، چې د بې پته قاتل حکیم شـجاعي ترشـاه لوی جنایتکار کریم خلیلي او امریکا ولاړه ده؟

پاتې په ۶۸ مخ کې

شعله‌ی برخاسته از خون فرزادها رژیم سفاک ایران را خواهد سوخت!

خون شهیدان و کلمات ماندگار فرزاد و وکیلی، روی سیاه مخبران و مزدبگیران رژیم خونخوار ایران در کشور ما را سیاه‌تر می‌سازد

هنوز خـون ده‌ها افغـان نگونبخـت در ایران نخشـکیده بود که خبـر اعدام پنج فرزند اصیل خلق ایران توسـط جمهوری اسـلامی جنایتکار به گوش رسـید. به تاریخ ۱۹ ثور ۱۳۸۹ فرزاد کمانگر،معلم سلحشـور کرد، این صمد بهرنگی روزگارما همراه با چهار هم‌زنجیرش شـیرین علم هولی، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسـلامیان در کشـتارگاه اوین به جرم آزادیخواهی اما با اتهامات سـخیف و ساختگی اعدام شـدند. از این مبارزان خواسته شـده بود که برای نجات از مرگ بـه درگاه خامنه‌ای توبه نامه‌ای بنویسند. اما این فرزندان راستین و پرافتخار ایران، بی هیچ تردیدی مرگ را بر خواری تسلیم در برابر سرجلاد ترجیح دادند.

رژیم دراکولایی که در اثر مقاومت دلیرانه‌ی مردم سراسر ایران سراسیمه شـده اسـت، تصور می‌کند با ترور نویسندگان و شاعران و فرهنگیان و سیاستمداران آزادیخواه و اعدام هرچه بیشتر مبارزان، خواهد توانسـت جو وحشت و خفقان را تشدید کرده و بالنتیجه مردم را ناامید و مرعوب سـازد. اما این شیوه‌های هیتلری نتوانسته جلو خیزش‌های مردم و ایستادگی حماسی زندانیان سیاسی را بگیرد و همین واقعیت، ولایت فقیه محتضر را دیوانه‌تر و آن را به پرتگاه نیستی نزدیک‌تر کرده است.

رژیـم، طبق معمـولِ هر حاکمیـت ارتجاعـی درمانده و دروغگو، فرزاد و دیگران را «بمب گذار» نامید. ولی بنابر گفته‌ای نغز و رسـا، این اتهام درست است؛ فرزاد با مرگ حماسی‌اش بمبی در قلب رژیم کار گذاشته که به زودی آنرا منفجر خواهد ساخت.

فرهاد وکیلی در یکی از آخرین نامه‌هایش نوشت:

«توقـع این بـود که من بـا امضای برگـه عفو به هرآنچه داشتم پشت پا بزنم. از من می‌خواستند انسانی



بالا (راست به چپ): مهدی اسلامیان، شیرین علم هولی، علی حیدریان
پایین: ، فرهاد وکیلی با کودکش و فرزاد کمانگر



مادر قهرمان فرزاد کمانگر: «فرزاد من نمرده، تازه فرزاد زنده شد، همه دانش آموزان فرزاد، فرزاد هستند، از امروز من تازه کارم شروع شد.»

باشــم عاری ازهرگونــه اراده و مقاومــت اخلاقی و هویت اجتماعی و تاریخی.... به زورگویان و مستبدان اعلام کردم که این هدف شما به غایت دست نیافتنی است.»

فرزاد در نامه‌ای از زندان عنوانی شاگردانش می‌نویسد:

«مگر می‌توان بار ســنگین مسئولیت معلم بودن و بذر آگاهی پاشیدن را بر دوش داشت و دم برنیاورد؟ مگر می‌توان بغض فروخورده دانش‌آموزان و چهره‌ی نحیف آنان را دیــد و دم نزد؟ مگر می‌توان در قحط ســال عدل و داد معلم بود، اما "الف" و "بای" امید و برابــری را تدریس نکرد، حتی اگر راه ختم به اوین و مرگ شود؟»

«جمعیت انقلابی زنان افغانســتان» به نوبــه خود به وجود شیرین علم هولی بین قهرمانان جانباخته و نیز به مادر فرزاد می‌بالد

که پس از انتشار خبر اعدام پسرش گفت:

«فرزاد من تازه زنده شــد، همه دانش آموزان فرزاد، فرزاد هستند.»

مهدیــه گلرو در جایی از نامــه‌ای از زندان به یاد همبندش شــیرین هولی می‌نویسد: «اشتیاق شــیرین به زندگی و پیشرفت و تلاش او در مطالعه شــبیه کسی بود که تنها چند روز از بازداشتش گذشــته و بزودی هم آزاد خواهد شد؟! ... وقتی سراسیمه شیرین را بدون خداحافظی از ما جدا کردند، گویی طناب دار او را فریاد می‌زد و امید داشت کورسویی از ترس در چشمان همچون عقابش ببیند اما نیک می‌دانم که شجاعت شیرین تاریکی نیمه شب اوین و سختی طناب دار را به سخره گرفته بود.»

خون شــهیدان و کلمــات ماندگار فــرزاد و وکیلی، روی ســیاه رهنورد زریاب، منیژه باختری، کاظم کاظمی، حمیرا نکهت، لطیف پدرام، پرتو نادری، مهســا طایع، سمیع حامد، جاوید فرهاد، ابوطالب مظفری، خالده فروغ و ســایر مخبران و مزدبگیران رژیم خونخوار ایران در کشــور ما را سیاه‌تر می‌سازد که همه جنایت‌ها و خیانت‌ها و تیره‌روزی‌هــا را در ایران و وطن ما یابووار می‌بینند اما دم برنیاورده و با مدیحه‌ســرایی برای سرجنایت‌سالاران ایران و ادامه خدمت در باندهای مافیایی و دولت پوشــالی کرزی وجدان و شــرف شانرا ارزان به «ســی‌آی‌ای»، «واواک» و «آی‌اس‌آی» می‌فروشند و آنقدر وقیح و بدذات اند که زیر نام «کار فرهنگی و غنای زبان فارسی» علناً به پشتیبانی از رژیم تبهکار ایران در کشور ما زبان گشــوده و حتی مراسم بزرگداشت و سالگرد تولد شان در لانه جاسوســی ایران در کابل برگزار و مدال‌های بندگی و خیانت به گردن شــان آویخته می‌شود. اینان همه سر و ته یک کرباس اند چون هیچ یک برضد فرومایگی و سازشــکاری خاینانه‌ی هیچکدام کلمه‌ای بر زبان نمی‌رانند.

در حالی که افغانســتان ما در اشــغال چهل کشور جهان به ســردمداری امریکا قــرار دارد که هر لحظه علیــه مردم ما جنایت می‌آفریننــد؛ در حالی‌که مــردم ما از توحش طالبــان این غلامان خانه‌زاد و زنجیری پاکســتان و تبهکاری‌ها و بیناموسی‌های «جبهه ملی» و «ائتلاف شــمال» و مبدل شدن افغانستان به مرکز بازی‌های شــیطانی غرب و ایران و پاکستان عذاب می‌کشند، خاموشی جهان به اصطلاح متمدن و ســازمان‌های حقوق بشــری در برابر قتل‌های دسته‌جمعی صحرایی مبارزان ایران به دست دژخیمان ولایت فقیه، برای ما دردی مضاعف سهمگین است.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با جنبش آزادیخواهانه در ایران اظهار همبســتگی نموده به خون ارجمند گروه فرزاد کمانگر و سایر جانباختگان ایران سوگند می‌خورد که تا آخرین نفس برای نابودی هم‌کیشــان افغانی ولایت فقیه خــون و خیانت از پیکار باز نخواهد نشست و چاکران رژیم ایران از نوع محقق، خلیلی، عبدالله، فاضل سانچارکی، محســنی، انوری، سرور دانش، اسماعیل، عالمی بلخی، آمنه افضلی، ضیا رفعت، ســیدعلی جاوید و غیره خاینان را اجــازه نخواهد داد که ویروس جمهوری اســلامی را با خاطر آرام در خاک ما بپاشند.

ما اعتقاد راسخ داریم که از خون تک تک مبارزان جانباخته ایران، ســرانجام جنبش عظیم خلق ایران شعله‌ورتر گردیده تومار رژیم ددمنش را یکبار و برای همیشــه برچیده و ســران به اصطلاح تندرو و سست‌رو آنرا به سزای اعمال شان خواهد رسانید.

شــهادت فرزاد و همراهانش نیروبخش کلیه مبارزان راه آزادی است!

توفنده‌باد جنبش دموکراسی‌خواهانه و رژیم برانداز در ایران!

نفرین و مرگ بر رژیم سفاک خامنه‌ای/ احمدی نژاد!

زنده باد همبستگی نیروهای آزادیخواه ایران و افغانستان!

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۲۲ ثور ۱۳۸۹ - ۲ می ۲۰۱۰

مطلب ارسالی از میمونه آزری

کاظم کاظمی، دسته زرین تیغ جلاد!

جنگ بین ارتجاع و ضد ارتجاع در ساحه هنر تبارز شایانی داشته است. در اکثر جوامع هنرمندانی بوده‌اند که بر رکاب ستمگر بوسه زده و هنر شان را بر پای «خوکان» ریخته‌اند. اما داریم هنرمندانی که به قول احمد شاملو «خود را کفن‌پوش کرده»، مرگ را بر تسلیم شدن و خیانت ترجیح داده، با آفریده‌های هنری شان قلب دشمن را نشانه گرفته و صدای رسای درددیده‌ترین اقشار اجتماعی شده‌اند.

خوشبختانه تعدادی از این گروه هنرمندان افغان و غیرافغان در مقالات وزین «پیام زن» به معرفی گرفته شده‌اند که این کار به نوبه خود از ارزش زیادی برخوردار می‌باشد. در کنار انجام این وظیفه ارزنده، بایست برای ترویج هنر مردمی به پرده‌دری از روی شخصیت‌های هنری و فرهنگی‌ای اقدام گردد که در دفاع و حمایت از مرتجع‌ترین نظام‌ها، نهاد و عناصر قرار دارند.که باز هم سازمان «راوا» در این عرصه سرآمد و سرفراز بوده است. در چندین شماره «پیام زن»، کاظم کاظمی به عنوان مهره رژیم خون‌آشام ایران رسوا گردیده است. من هم اجازه می‌خواهم به یکی دو نکته دیگر از شخصیت ننگین این شاعر واواکی‌زاده اشاره نمایم.

باید بگویم دو چیز مرا به نوشتن این نامه واداشت: اول این که از چندین سال به این سو بوی وجود و حضور جاسوسان رژیم ایران در دم و دستگاه دولت افغانستان بالاست و سایت ویکی‌لیکس هم افشاگری‌هایی در زمینه دارد؛ در این اواخر بر اساس اسنادی، «دیپلمات»های افغان مقیم ایران جاسوس اند و حتی چند سال قبل برملا شد که یک شاه‌مهره ایران -عمر داوودزی- وزیر داخله، بوجی‌های دالر را دریافت داشته و می‌دارد. طبعا رژیم ایران فقط از بین به اصطلاح دیپلمات‌ها و سیاست‌مداران افغان مثل محقق، خلیلی، عطا محمد، عالمی بلخی و غیره جاسوس برنمی‌گزیند بلکه شاعران و فرهنگیانی را هم در خدمت گرفته تا در کنار دستپروردگان بنیادگرایش، به مثابه چشم و زبان این دستگاه خون و خیانت در افغانستان عمل نمایند. دوم این که حساب کاظم کاظمی که در محضر خامنه‌ای «رهبر با بصیرت» و به مناسبت مرگ خمینی قاتل هزاران آزادیخواه ایران مدیحه و سوگنامه می‌سراید، باید از حساب روشنفکران پاک و انقلابی افغان جدا گردد.

هادی خرسندی شاعر و طنزنویس پرآوازه و برجسته ایران دو سال و نیم پیش با توجه به حضور کاظمی در شب شعر خامنه‌ای، این مداح کثیف وطنی دژخیمان «ولایت فقیه» را در طنابی با نام «هیلا صدیقی، هالو و شاعر افغان»، «به

بقیه در صفحه ۹۹



کاظمی واواکی مانند رهنورد زریاب واواکی و سایر حقنه‌شدگان رژیم ایران حین تشویق از سوی سرورانش، دژخیمانی که قطره‌های خون سلطانپورها و سیرجانی‌ها و پاینده‌ها و افتخاری‌ها و مجید شریف‌ها و صدها هنرمند مبارز و مردمی ایران از سر و روی آنان می‌چکد. فردا که در ایران و افغانستان دولت‌های دموکراتیک جای رژیم ها مافیایی دینی کنونی را بگیرد، این «فرهنگیان» شرفباخته‌ی وطنی بر سرانگشتان کی خیزک زده عشوه خواهند فروخت؟

نمونه‌هایی از فساد و چپاول قدیر فطرت

قدیــر فطرت رییــس «دافغانســتان بانک» که بــه امریکا گریخته اســت اســتعفا داد و ظاهــرا علت آنرا تهدیــد یک عده زورمندان وانمود ســاخته و گفته است که زندگی‌اش در افغانستان به خطر جدی مواجه بوده است.

فطــرت در ســال‌های آخر حکومت وحشــت ربانی رییس بانــک مرکزی شــد، بعــد در دوران کرزی به حیــث معاون دوم «دافغانســتان بانک» مقرر گردید. بعــد از اینکه پول جدید چاپ و قرار شــد پول‌های کهنه جمعــآوری و حریق گردد، وی منحیث مسئول زون شــمال برای این کار تعیین گردید. او به تمام اعضای گروپ خود دســتور داده بود که پول جنبشــی را با ارزش نصف پول دولتی آنزمان تبادله نموده ولی مساوی با پول دولتی گزارش دهنــد. درین معامله وی میلیون‌ها افغانــی را به جیب زد. از طرف دیگر خودش شخصا در حریق کردن پول‌های کهنه شرکت کرده و میلیون‌هــا افغانی را حریق شــده گزارش مــی‌داد ولی این مبالغ هنگفت را توســط گماشــتگان خود دوباره به بانک آورده با پول جدید تبادله می‌کرد. حتی وی بانکنوت‌های با شــماره د- ی را که دولت ایــران برای نوکران وحدتی خود چاپ میکرد و در بامیان، دایکندی و دیگر مناطق مرکزی با ارزش بســیار کم در مقایســه با پول دولتــی در گردش بود، به همان نــرخ معمولش با پول جدید تبادله کرده ولی به قیمت پول دولتی گزارش داده که از این طریق نیز پول فراوانی به جیب زد.

قدیر فطــرت بعد از بدســت آوردن میلیون‌هــا افغانی در معاملات بالا، «دافغانستان بانک» را ترک گفته شامل بانک جهانی در امریکا شــد، جایــی که با فامیلش زندگی می‌کــرد. با توجه به اینکــه فطرت به باند جنایتکار جمعیت اســلامی تعلق داشــت و از بدخشــی‌های نزدیک به شخص ربانی بود، در سال ۲۰۰۷ از طرف کرزی به حیث رییس «دافغانســتان بانک» مقرر گردید. با آمدنش در بانک مرکزی تمــام آمرین بخش‌ها را تبدیل نموده و به عوض آنان بدخشانی‌های خود را مقرر کرد.

از ســه ســال به این طرف وضع کابل بانــک بحرانی بوده و بســوی ورشکســتگی می‌رفت اما فطــرت به محمــد ظاهر آمر دیپارتمنت ســوپرویژن (نظارت) دســتور داده بود که کابل بانک را بــه درجه ۲ ارزیابــی نماید و نظر به سیســتم درجه‌بندی جهانی بانک‌ها، به بانکی درجه ۲ گفته می‌شود که عایدش تفاوت کمتری با مصرف داشته و خطرات قروض آنها کمتر از ۵۰٪ باشد، درحالی که کابل بانک مصارف فوق‌العاده بالای نســبت به عاید داشته و به کسانی قرضه داده بود که امکان نداشت آنرا دوباره بدست آورند. طبق گزارش‌ها بعد از هر بررسی، کابل بانک مبلغ یک میلیون دالر به قدیر فطرت می‌پرداخت و شــیوه بررســی قسمی بود که محمد ظاهر توسط مسئولین کابل بانک به دوبی برده می‌شد و در بهترین هوتل جابجا شده امکانات عیش ونوش را برایش مساعد می‌ساختند و در ختم نظر مساعد بانک درجه دوم را از وی می‌گرفتند.

فطرت با یک تعداد صراف‌ها جور آمده و در وقت کشیدن دالر به مارکیت به نرخ داده شــده توســط آنها موافقه کرده و در جریان تبادله ۵۰٪ پول افغانی را نوت ۱۰-۲۰-۵۰ افغانیگی گرفته و درین معاملات پول زیادی را بدســت می‌آورد. گفته می‌شود که یــک مقدار زیادی ازیــن پول‌های خورد در بانــک مرکزی جمع گردیده است.

بعد از سقوط بانک انکشافی افغانستان، فطرت بالای عزیزی (مالک عزیزی بانک) که در آنزمان در پروژه‌های ساختمانی خود در دوبی ضربه خورده وعزیزی بانک را به مرز ســقوط رســانیده بود، فشــار می‌آورد تا بانک انکشــافی را خریداری نماید. عزیزی ایــن بانک را خریداری کرده به نام باختر بانک مســما می‌ســازد. از طرف دیگر عزیزی را مجبور می‌ســازد تــا نورخان حیدری را که از بدخشــان و دوســت بســیار نزدیک فطرت می‌باشد به حیث رییس اجرائیوی عزیزی بانک تعیین نماید در مقابل فطرت موافقه کرده است عزیزی بانک را که وضع خوبی نداشت بانک درجه ۲ ارزیابی کند. عزیزی، حیدری را با معاش ماهوار بیست هزار دالری بــه حیث رییس اجراییوی عزیزی بانک مقرر کرد؛ خانه مجللی را در دوبی برایش به کرایه گرفت و تکت رفت و آمدش را به دوبی می‌پرداخت. این شخص بانک را از بدخشانی‌های خود پر کرده و کارمندان غیر بدخشــی را جواب داده و یا به ولایات تبدیل نموده است.

خریــداری بانــک انکشــافی و تبدیل آن بــه باختر بانک موقعیت ورشکســته عزیزی بانک را تغییر داده و از ورشکســتگی نجاتش می‌دهد معلوم نیســت درین معامله ســری چــه مقدار پول نصیب قدیر فطرت گردیده است.

بعد از ورشکســت شدن کابل بانک و افشای نام کسانی که از کابــل بانک میلیون‌ها دالر قرضه گرفته بودند، لوی ســارنوالی او را به جرم غفلت در وظیفــه و خیانت ملی متهــم ســاخته و تحت سرپرســتی ســارنوال قــادری، گروپــی را توظیــف نمود تــا از فطــرت تحقیق نمایند. ولی بعد از دو تحقیق، فطــرت خاین بــا اخذ چهــار ماهــه معــاش پیشکی به امریکا فرار کــرد و بــرای فریب مــردم مسئله امنیتش را بهانــه قــرار داد در حالیکه او خود شریک جرم مافیای کابل بانک به شمار می‌رود.◊



قدیر فطرت، دزد جهادی که با بوجی‌های دالر فرار کرد

نیـــمه‌ی ممنـــوعه‌ی احمـدظـاهـر

راجع به احمدظاهر بیشتر از هنرمند دیگری در افغانستان نوشته و گفته شده است. طبعاً همه وی را صرفا از لحاظ صدای افسونگرش برجسته می‌سازند و بس. مثلاً «دانشنامه آریانا» که نویسندگانش عموما «دکتر» اند می‌نویسد:

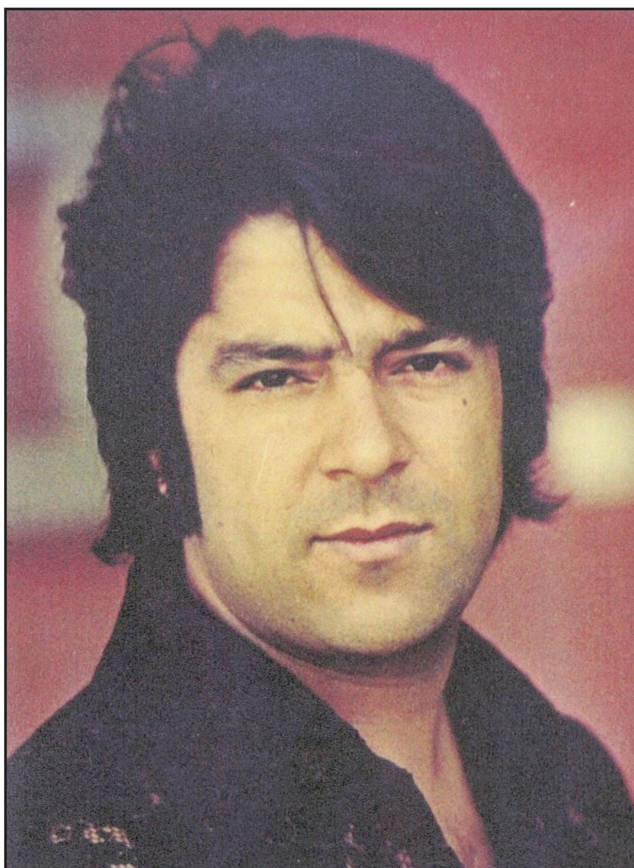
> «او آهنگ‌هایی بامفهوم و جاندار را برای شنوندگان عرضه داشت. احمد ظاهر بیشتر کوشش می‌کرد تا از بهترین، زیباترین و معتبرترین اشعار در آهنگ‌های خود استفاده کند و از این روی علاقه او به حافظ، مولانا، سعدی، خیام، بیدل، پروین بهبهانی **(منظور دانشنامه سیمین بهبهانی است)**[1] عشقری وغیره شعرای زبردست زبان فارسی بوده است.»

«دانشنامه آریانا» مثل هر فرد و نشریه مرتجع و محافظه‌کار، آگاهانه از همان شاعران «زبردست» نام می‌برد که به استثنای سیمین بهبهانی مورد قبول تمام حکومت‌های ارتجاعی از ظاهرشاه تا حکومت جنایت‌سالاران به سرکردگی کرزی می‌باشند.

رزاق مامون در کتاب «احمد ظاهر چگونه ترور شد؟» (که زحمت بی‌فایده‌ای بود چون مردم افغانستان -به استثنای میهنفروشان پرچمی و خلقی- می‌دانند که رژیم حفیظ الله امین قاتل اوست و به امید روزی اند که سران آن تنها به خاطر همین جنایت محاکمه صحرایی شوند) از ترانه‌های آزادیخواهانه‌ی احمد ظاهر کلمه‌ای ننوشته است. این طبیعی است. **او اگر اخوانی نه بلکه نویسنده‌ای شرافتمند می‌بود، تا حال پیرامون کشتار هزاران روشنفکر و هنرمند مبارز به دست بادارانش مسعود، گلبدین، ربانی و سیاف و اسرار حفظ و احترام جنایتکارانی پلید چون اسدالله سروری‌ها در مهمانخانه‌ی مسعود و تلاش‌های جاری مافیای جهادی برای رهایی این قاتل می‌نوشت.**

ویبلاگ ایرانی mzu.miharblog.com از «استعداد، خوش ذوق و پرکار» بودن احمدظاهر یاد می‌کند که «در حادثه ترافیکی دیده از جهان فرو بست».

و از پوهاند جاوید است که:



احمد ظاهر

> «احمدظاهر در انتخاب شعر برای آهنگ‌هایش سخت گیر بود. وقتی شعری را برای آهنگی بر می‌گزید، با اهل ادب مشورت می‌کرد و پس از شنیدن اظهار نظرهای مختلف کار را شروع می‌کرد.»

به حرف آقای جاوید به هیچوجه نمی‌توان باور داشت زیرا اول احمدظاهر به آن اندازه در انتخاب شعر وسوسه نداشت که هر روز به «محضر» استادان شعر و ادب بنشیند؛ دوم او از آنقدر سواد و قریحه برخوردار بود که در گزینش شعر مطلوبش درنماند؛ و سوم حرف آقای جاوید مخصوصاً از این رهگذر مردود است که اگر احمدظاهر واقعاً برای تشخیص شعر به داکتر جاوید و واصف باختری، لطیف ناظمی و سایر «اهل ادب» سرکاری و خنثی و مرتجع متوسل می‌شد، مسلما هیچ شعری از هیچ شاعر مترقی و معترض را نمی‌خواند. شاعران فوق که خود سازشکار و خادم رژیم پوشالی و عاجز و مستعفی از سرودن شعر مقاومت بودند چگونه ممکن بود مشوق احمد ظاهر در سرودن لاهوتی و شفا و یزدی باشند؟ **اگر دل شیر را هم در دل ناظمی، واصف، محمود فارانی،**

بقیه در صفحه ۷۶

«از ماست که برماست» یا از بیگانگان و سگ‌های وطنی شان است که برماست؟

مدتیست که رادیو آزادی، برنامه‌ای با نام «از ماست که برماست» را پخش می‌کند تا این ایده را در گوش شنوندگان پف کند که عامل هر مصیبت و بدبختی دامنگیر مردم افغانستان در عقب‌ماندگی و بیکارگی و بی‌فرهنگی و بی‌لیاقتی خودشان نهفته است و تا زمانی که در این وضع باقی بمانند، هیچ پیشرفتی رونما نخواهد شد زیرا:

> «طوری که بارها شاهد آن بوده‌ایم عادت و انتظار همواره بر این است که دیگران باید کارها را انجام دهند. امروز حس مسئولیت‌پذیری و انتقاد از خود بیش از هرزمان دیگر، تا حدی غیر قابل تصور، کاهش یافته است.»

این منطق تمامی استعمارگران و عوامل بومی شان می‌باشد. روسها که به افغانستان تجاوز کردند، دلیل آوردند که «دولت قانونی و مشروع افغانستان» از آنان دعوت کرد که بفرمایید و کشور ما را اشغال کنید و مردم ما را به طرف ترقیات سوق دهید! حالا «رادیو آزادی» هم حرف دولت امریکا را تکرار می‌کند که مردم افغانستان همواره «عادت و انتظار» داشته‌اند که «دیگران باید کارها را انجام دهند.» کاش چنین می‌بود و امریکا به کرزی و همه میهنفروشانی که خواستار هجومش به افغانستان بودند می‌گفت که «خودتان کارها را انجام دهید» و مردم ما را به حال خود می‌گذاشت تا مسئله‌ی شان را با مزدوران طالبی و جهادی با تکیه بر نیروی خود حل می‌کردند.

آیا در کنفرانس بن به نفع جنایتکاران جهادی و اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان، اکثریت مردم افغانستان کوچک‌ترین نقشی داشتند؟ آیا مردم افغانستان می‌خواستند امریکا آمده و مشتی سرجنایتکار «ائتلاف شمال» و جاسوس «سی‌آی‌ای» را به جای اهریمنان طالبی در کابل نصب کند؟ آیا معاش‌های کلان دالری وحید عمر، حامد علمی، سیامک هروی، زمری بشری، زلمی افضلی و دیگر جاسوس بچه‌های به اصطلاح سخنگو؛ فساد و پول‌گیری و جاسوسی و سایر بیشرافتی‌های اسماعیل، انورالحق احدی، اعظم دادفر، فاروق وردک، ظاهراغبر، انور جگدلک، ابراهیم عادل، وحیدالله شهرانی، عالمی بلخی، حسن بانو غضنفر، رحیم وردک، کریم خلیلی، علی جبرییلی، حنیف اتمر، مخدوم رهین و غیره حاکمان پلید ربطی به مردم ستمکش ما دارند؟ آیا مسئول تجاوز لطیف پدرام و دوستم بر خانه رقیب شان و دزدی و فرار جنایتکاری حرفوی مثل صدیق چکری و سفیر شدن تروریستی گلبدینی مثل امین فاطمی، مردم ما میباشند؟ آیا به خاطر پول‌گیری کرزی و عمر داودزی واواکی و گلبدینی، دستگیری مامورین پایین رتبه به جای سفیران و وزیران و والیان و وکیلان و شاروالی‌های ام‌الفساد و خاین، مردم سیاهروز ما باید «انتقاد ازخود» کنند؟

مردم افغانستان و بخصوص مردم کابل چطور ممکن بود آرزو کنند همان دژخیمانی قدرت را دوباره غصب کنند که زخمهای ناشی از چهار سال خون و خیانت هولناک آنان را بر تن داشتند؟ مردم ما چرا و از چه باید «انتقاد از خود» کنند؟ البته اگر شرایط لازم قیام سرتاسری برای از ریشه برکندن ستم و استثمار را در نظر نگیریم، می‌توان بر توده‌های ما خرده گرفت که چرا اول علیه ستمکاران جهادی و بعد طالبی به پا نخاسته و آن دژخیمان را نابود نکردند. ولی روشن است که «رادیو آزادی» به مثابه زبان منافع امریکا خواستار چنین اقدامی نبوده و نیست و برعکس، از «اصل عدم تشدد وخشونت»، «فراموش کردن گذشته»، «عرفان گرایی»، تبلیغ راه گاندی و مارتین لوتر کینگ و بزرگ ساختن شاعران و نویسندگان و سیاستمداران طرفدار وضع موجود و نوکر رژیم مافیایی با حرارت زایدالوصفی سخن می‌گوید؛ مبلغ فلم‌های ماورای مبتذل نظیر «پابرهنه» است که «بزرگان» (آدمکشان جهادی) را متوجه مشکلات جامعه می‌سازد، به جوانان پیام می‌دهد مایوس نشوند و در تحت سلطه همین فاسدان خونخور جهادی می‌توانند به هر آرزویی و منجمله قهرمانی در ورزش برسند!

«رادیو آزادی» می‌خواهد مردم افغانستان «حس مسوولیت پذیری و انتقاد از خود» را در خود افزایش دهند تا دست در دست امریکاییان و عمال وطنی آنان، علیه طالبان بجنگند تا موقعیت مافیای قدرت و ثروت سرجنایت‌سالاران جهادی و تکنوکرات تحکیم یافته و امریکا به مقاصد سیاسی و اقتصادی‌اش در کشور نایل آید.

اما این آرزوی مردم ما نیست. مردم ما نه امریکا را می‌خواهند و نه آدمکشان طالبی و جهادی را. مردم که هر روز

باران بمب امریکا برسـر شان را از آسمان و جنایت‌ها و خیانت‌های بی‌حساب جهادی و طالبی را در زمین تجربـه می‌کنند، به خوبی می‌داننـد کـه «از» امریکا و از خاینان طالبی و جهادی اسـت که «بر» آنان است و نه از خود آنان بر خود آنان.

موعظه «رادیو آزادی» در ارتباط با زنان جالب‌تر است:

«اگـر به دیـده بصیرت به اطراف خـود بنگریم، دیده خواهد شد که مشکلات زنان در شیوه زندگی، عادات، سنن، عنعنات و برخی دیگر در برداشت‌های نادرسـت ما از عقاید خود ما ریشـه دارد. ما بیشتر از هرکـس دیگر خود با نیمه لازمی زنده‌گی و هسـتی خویش که زن است مادر و خواهر- جفا کرده‌ایم.»

بلـی، یعنـی اینهمـه بی‌ناموسـی، محدودیت‌هـا و حق‌تلفی‌های خاینانه به نام مذهب و رسـوم برضد زنان و دخترکان ما، در حقیقت نه به دلیل حاکمیت جنایت‌سـالاران تحـت حمایت امریـکا، بلکه از «برداشـت‌های نادرسـت ما از عقایـد خود ما» میباشد! اگر دولتی اینچنین فاسد و جهـادی‌زده و هرویـین بوی، وجود نمی‌داشـت، آیـا هزاران زن بیچاره‌ی نگونبخت از دسـت سـتم‌های گوناگون خودکشـی می‌کردند؟ اگر پسـر بی‌ناموس حاجی پاینده وکیل ولسی جرگه حمایت پـدر بی‌ناموسـترش را نمی‌داشـت که از حمایت دوستم و یونس قانونـی و داکتر عبدالله و سـایر اراذل جانـی برخوردار است، به بشیره تجاوز می‌توانست و اگر دسـتگیر می‌شد، بلافاصله رها شده می‌توانست؟

همچنین «رادیو آزادی»، «فرهنـگ همدیگـر پذیری» را تبلیـغ می‌نماید. بـرای ملتی که جنایت‌سـالاران جهـادی تنها در کابـل حدود ۷۰ هـزار نفر را با جنگهای نیابتی وحشیانه‌ی‌شان کشتار کرده‌اند، چگونه ممکن است «همدیگرپذیری» یعنی سیاف و ربانی و عبدالله و خلیلی و محقق و محسنی و قانونی و گلبدین و ملا عمر پذیری، مطرح باشد؟

خیـر آقایـان و خانم‌هـای «رادیـو آزادی»، بنیادگرایان تروریسـت می‌توانند بین خود «همدیگرپذیری» داشـته باشند اما آشـتی دادن ملت با آنان شوخی و نقشـه کثیفی بیش نیست. هیچ مردمی در جهان آنقدر بدحافظه و بی‌پروا به آینده نمی‌شـوند که خـون ده‌ها هزار دلبندشـان را به جلادان آنهـم از جنس جهادی و طالبی ببخشند.

از همین رادیو از زبان یک مامور ملل متحد به نام عبدالحق امیری می‌شـنویم که بسـیار دانشمندانه دشـمنان عمده مردم ما را «فقر و بیچارگی، بیسوادی و جهل، فساد و مواد مخدر» می‌شمارد. درسـت منطبق با همان منطق اسـتعماری «از ماست که برماست» رادیـو آزادی. عبدالحق امیری از هر معلول نـام می‌برد به غیر از علت العلل: سیطره‌ی مافیای جنایت‌پیشگان جهادی برافغانستان. این فرد و چه بسـا اکثر کارمندان «رادیو آزادی» زیر دل می‌دانند که اگر سنگینی نکبت اشـغال و خاینان مختلف مافیایی برسر مردم ما نمی‌بود، آن چهار دشمن لااقل اینچنین ترسناک بیداد نمی‌داشتند. ولی تعهـد خدمت بـه اداره‌ای امریکایی، زبان آنـان را از گفتن حقیقت می‌بندد.

«رادیو آزادی» منحیث رادیویـی به راه افتیده و تمویل شـده از سـوی «سـی‌آی‌ای» حـق دارد و باید سـر مـردم ما را با جـار زدن «از ماسـت که برماسـت» گرم کند تا هیچگاه دشـمنان خارجی و داخلی خود را نشناسـند؛ تا بـر جنایت‌های امریکا و دولت پوشـالی کرزی پرده کشـیده شود. ولی چنانچه گفتیـم واقعیت اینسـت که از سـقوط امان‌الله خان به اینسـو بـه علـت وابسـته و ارتجاعی و میهنفـروش بـودن تمامـی دولت‌های افغانستان، مردم ما در شرایط قرون وسطایی دست و پا زده و از پیشرفت بازمانده است. تمامی آن دولت‌های ارتجاعی و وطنفروش عامل شـرایط فاجعه بار و بیگانه نگهداشتن افغانستان از تمـدن و فرهنـگ به شـمار می‌روند و نه مردم.

«رادیو آزادی» منحیث رادیویی به راه افتیده و تمویل شده از سوی «سی‌آی‌ای» حق دارد و باید سر مردم ما را با جار زدن «از ماست که برماست» گرم کند تا هیچگاه دشمنان خارجی و داخلی خود را نشناسند؛ تا بر جنایت‌های امریکا و دولت پوشالی کرزی پرده کشیده شود.

امـا بـه هرحال روزی هم رسیدنیسـت که مردم مـا علیه باندهـای آدمکـش بنیادگرا و همدسـتان آنها، بپابرخیزند و این دم و دستگاه پرخون و خیانت را برسرهمگی آنها خراب کنند. و شاید تنها آنوقت «رادیو آزادی» و عبدالحق امیری‌ها متوجه شوند که شعار «ازماست که برماست» دروغ بوده و تنها در شرایط استقرار دولتی دموکراتیک است که مسئوولیت فردی و تعهد اجتماعی و مانند اینها اهمیت و معنا کسب خواهند کرد و تحت حاکمیت دولتی خاین و جنایتکار، بزرگترین ادای مسـئوولیت فردی و تعهد اجتماعی عبارتست از مبارزه برای براندازی آن حاکمیت.◊

حامد کرزی، حامی متجاوزان و خاینان

خوشا روزی که مردم ما خود قانون را بدست گیرند

در حالــی که اخبار اســفبار تجاوز جمعی جنگســالاران و زورمندان بر دخترکان کم سن و سال در ولایات شمال کشور همه روزه به گوش می‌رســد و ناله و فریاد قربانیان بالاســت، اما دولت پوشالی و مافیایی حامد کرزی با دزدان و متجاوزان زد و بند داشته و آنان را در پناه گرفته است.

روزنامه اندیپندنت به تاریخ ۲۴ اگست ۲۰۰۸ گزارش داد کــه به حکم حامد کــرزی، دو تن از تجاوزکاران جنســی که قبلاً به یازده ســال حبس از سوی ســتره محکمه افغانستان محکوم شده بودند، از زندان رها گردیده‌اند.

در ســپتامبر ۲۰۰۵ ایندو مرد همراه با قومندان شان به نام مولوی سلام پسر زنی به نام سارا را به قتل رسانیده و بعد در مقابل چندین شاهد عینی در ولایت سمنگان این زن را مورد تجاوز جمعی قرار داده بودند. مولوی سلام قبل از دستگیری در حادثه‌ای به قتل می‌رســد اما سه تن از متهمین دیگر سال گذشته مورد محاکمه قرار گرفته و به یازده سال حبس محکوم میشوند.

یکی از متجاوزان به نام عبدالبصیر در زندان می‌میرد اما دو تن دیگر به نام‌هــای نور محمد و خیر محمد طی فرمانی به امضای شــخص حامد کرزی در ماه می ۲۰۰۸ مورد بخشایش قرار گرفته از زندان رهایی می‌یابند.

ســارا و همســرش به نام دلاور به کیــت کلارک خبرنگار اندیپندنت گفته‌انــد که آنان زمانی از رهایــی دو متجاوز آگاهی یافتند که آندو را در قریه خود دیدند و از آن شوک دیده‌اند. فعلاً این زوج از خطری که متوجه شــان است قریه شانرا ترک گفته و زندگی مخفی را پیشــه کرده‌اند. وقتی خبرنگار از دلاور می‌پرسد که آیا میخواهد قضیه در مطبوعات انعکاس یابد جواب میدهد:

> «ما قبلا پســر و عزت خود را از دســت داده‌ایم، زمین خود را بخاطر پرداخت مصارف پیشبرد دوسیه خود فروختیــم و حال خانه‌ای خود را هم از دســت دادیم، دیگر چه چیزی داریم که از دست دهیم؟»

کرزی زمانی این تجاوزکاران را زیرچپنش جا می‌دهد که چندی قبل با عوامفریبی و کمپاین برای انتخابات آینده دو قربانی تجاوز از ولایت ســرپل را در کابل خواست و ظاهراً مورد حمایت قرار داد و قومندان امنیه ســرپل را بخاطر بی‌توجهی به دوســیه‌ی اینان از کار ســبکدوش نمود ولی در همیــن جریان یک جنایتکار پلید به نام بشــیر چاه آبی را، که سال‌ها مردم تخار را مورد جنایت و ددمنشی قرار داده است، منحیث والی سرپل تعیین نمود!

ناله‌های دردناک و فقر و فلاکت و مرارت‌های استخوانسوز مــردم تیره روز افغانســتان به کرزی و تیم وطنفروشــش کمترین ارزشــی نداشته و کماکان مشــغول زدو بند با خاینان و جانیان اند، و از جانــب دیگر مالکان خارجی شــان هم با بمباردمان‌های کور و هیتلری شــان پیاپی صدها هموطن بیگناه و معصوم ما را با خاک و خون یکسان میکنند.

مــردم ما کــه دیگــر از این دولــت وطنفــروش و خاین کوچکتریــن انتظاری ندارند و روزی رسیدنیســت که خود قانون را بدست گرفته این خاینان ملی را به جزای اعمال شان برسانند.◊



عوض علی، پدر دخترک در حالیکه فلج است و حرف زده نمیتواند با مادر دختر یکجا ناله میکنند که اگر کسی به داد شان نرسید تمام شان دست به خودکشی خواهند زد.



انیسه، دخترک ۱۲ ساله که چندی قبل در ولایت سرپل مورد تجاوز جمعی قرار گرفت:
«در حق من بی‌ناموسی کردند، من عدالت میخواهم»

«راوا» بیست و هفتمین سالیاد شهادت مینا را برگزار نمود

مینای عزیز، آرام بخواب! انتقام خونت را با ادامه‌ی بی‌هراس راه پرافتخارت می‌گیریم!

«جمعیت انقلابی زنـان افغانسـتان» (راوا) در ۱۵ دلو از سالروز شـهادت رهبر و بنیانگذار خویش مینا طی محفلی در کابل یادبـود به عمل آورد. ضمناً اعضا و هـواداران راوا این روز را در ننگرهار به تاریخ ۱۶ دلـو تجلیل نمودند. در این گردهمآیی‌ها که بصورت مخفی برگزار گردیده بود، شـماری از اعضا و هواداران «راوا» شـرکت نموده بودند. برگزارکننـدگان زیرزمینی‌ای را با شعارها، پوسـترها و عکس‌های رهبرشهید راوا مزین ساخته بودند. عنوان محفل «مینای عزیـز، آرام بخواب! انتقام خونت را با ادامه بی‌هراس راه پرافتخارت می‌گیریم!» بود.

محفل با خواندن شـعر «مینای گلگون آزادی» آغاز یافت. سپس گوینده محفل چنین گفت:

«۲۷ سال قبل در پانزدهم دلو ۱۳۶۵ جاسوسان خاد به همدستی باند جنایتکار و بدنام گلبدین گلوی مینا و دو همرزمش را خفه نمودند و بدین وسیله افغانستان و بخصوص زنانش را از رهبر فرزانه‌ای محروم ساختند. از آن دم بـه بعد رهروان مینا بـا الهام از خون پاک و جوانش متعهد به ادامه راه او اند.»

بعد از اجرای سـرود «مینا»، «آخریـن دیدار» خاطرات یکی از اعضای «راوا» که سال‌ها با مینا کار مشترک داشت، توسط شاهین قرائت گردید.

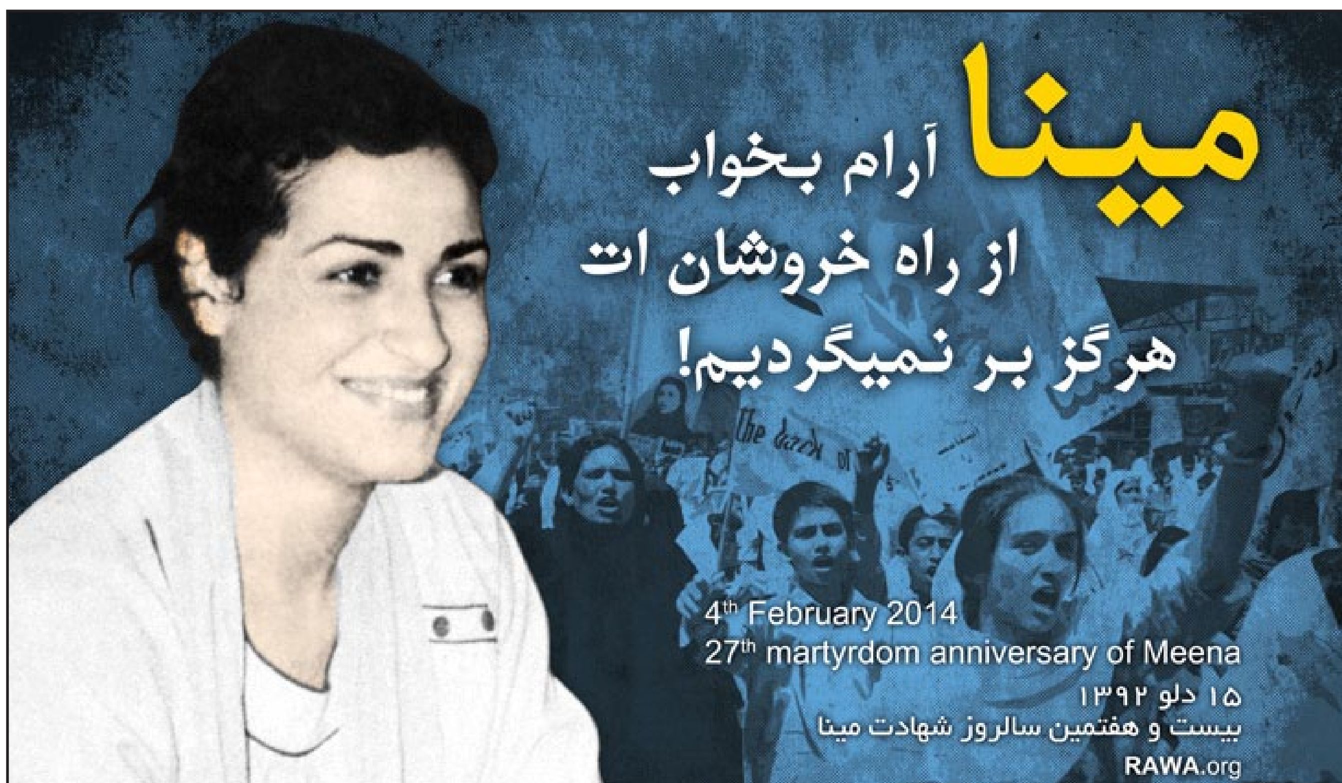
در قسـمت دیگـری از محفـل گیتی عضـو «راوا» طی سخنرانی‌ای مواضع سازمانش را در مورد وضعیت فعلی افغانستان و روزگار سـیاه واسفبار زنان بیان داشت. او براهمیت مبارزه «راوا» تاکیـد کرد و نقش کار آن و نشـریه «پیـام زن» را در دوره‌های مختلف جنگ و جنایت در افغانستان بر شمرد.

شعری به نام «خورشید خلق» که د رآن رشادت و ایستادگی مینا ستوده شده بود، توسط یکی از اعضای «راوا» دکلمه گردید.

در قسمتی از محفل بخش‌هایی از زندگی و مبارزه چهار زن آزاده و انقلابی (روزا لوکزامبورک، اشرف دهقانی، لیلا قاسمی و پولان دیوی) بعنوان نمونه‌هایی الهامبخش از پیکار زنان در سراسر



گوشه‌ای از محفل در کابل



جهان ارائه گردید.

«سبز است دوباره» شعری از هیلا صدیقی شاعر آزاده و جوان ایران به صدای خودش تقدیم حاضرین گردید. گرداننده محفل شعر را با ارائه‌ی چند جمله مختصر چنین معرفی نمود:

«دوستان گرامی، مردم ستمکش ایران بیش از سه دهه زیر حاکمیت خون‌آشام‌ترین رژیم دنیا، دستگاه «ولایت فقیه» زندگی بسر می‌برند. در این مدت آخوندهای فاشیست و ددمنش سرفرازترین فرزندان خلق ایران را در کشتارگاه‌های هیتلری شان زیر شکنجه سلاخی نمودند و یا به جوخه‌های اعدام سپردند. لیکن تا کنون هم به هیچ وسیله‌ای نتوانسته‌اند که اراده و مقاومت آهنین قهرمانان و آزایخواهان را درهم شکنند.

زحمتکشان، روشنفکران انقلابی و مخصوصاً جوانان دختر و پسر ایرانی چه در جاده‌ها و چه در زندان‌ها سینه‌های شان را سپر کرده برای حقوق مردم ایران و ارزش‌های انسانی می‌رزمند. حماسه‌آفرینانی چون سعید سلطانپور، فرزاد کمانگر، ندا سلطانی، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی، مهدی اسلامیان و صد شیر زن و شیر مرد دیگر با نثار خون شان راه پربار بیژن جزنی‌ها، خسرو گلسرخی‌ها، صمد بیرنگی‌ها، حمید اشرف‌ها، امیر پرویز پویان‌ها، مسعود احمدزاده‌ها، مرضیه اسکویی‌ها را رنگین و فروزان نگه داشته‌اند.

در این قسمت محفل با حرمت بی‌پایان به پیکار و ایستادگی مبارزان پاکباز ایران درود می‌فرستیم و شعر «سبز است دوباره» را که از سروده‌های هیلا صدیقی شاعر جوان و آزاده ایرانیست و با صدای خودش دکلمه شده است، برای تان تقدیم می‌داریم.»

یکتن از اعضای «راوا» مطلبی را در مورد مواضع «راوا» درمورد انتخابات آینده افغانستان، تقدیم حاضرین نمود که متن کامل آن در همین شماره گنجانیده شده است.

اجرای سرود «راهت نماید راه ما» محفل را خاتمه بخشید.◊



گروپ سرود در ننگرهار حین اجرا

درین پیکار سخت و خونین، یاد و درس‌های زندگی درخشان مینا همیشه باماست

متن افتتاحیه محفل بیست و هفتمین سالروز شهادت مینا

اگر مینا ترا با دشنه‌ی خونین خودجلاد خون‌آشام
به زیر خاک پنهان کرد
از آنجا
از میان آتش و دود و تفنگ و خشم
ز امواج دل توفان رستاخیز
به گورستان تو فریاد می‌فرستیم
که ای هم‌خون و هم‌پیمان و هم‌سنگر
قسم بر سنگ سنگ سنگر آزادی میهن
و خون لاله‌گون هم‌نبردانت
که هرگز بر نمی‌گردیم
ز راه سرخ استقلال و آزادی
بخواب آرام که از هر قطره خون رگ آزاده‌ات مینا
کنار سنگر گرم وطن
صدها هزاران لاله روییده ست

دوستان عزیز،

اجازه دهید قبل از همه بخاطر حضور شما در محفل یادبود از سالروز شهادت مینا، این بزرگترین زن تاریخ معاصر افغانستان که تمام هستی‌اش را فدای مردم و وطنش نمود، سپاسگزاری نماییم.

۲۷ سال قبل از امروز، دژخیمان اخوانی و نوکران روس در یک توطئه‌ی مشترک، سهمگین‌ترین ضربه را به «راوا» و زنان نگونبخت افغانستان زدند. درین روز شوم، دستان پلید ددمنشان گلوی مینای عزیز را فشرده و وطن ما را از وجود رهبر خردمند و انقلابی‌ای محروم ساختند.

آنان مینای بزرگ را جسماً نابود کردند، اما افکار آزادیخواهانه و انقلابی و راهی را که او با خونش ترسیم نموده بود هرگز نتوانستند نابود کنند و طی این همه سال‌ها ضربات کوبنده‌تر را از جانب «راوا»ی مینا بر لاشه گندیده شان متحمل شدند.

امروز جمع شده‌ایم تا از ارزش‌های نمونه مینا بیاموزیم و بر ادامه‌ی بی‌تزلزل راه بجامانده‌ی او تجدید پیمان کنیم.

عظمت مینا در چند خصوصیت منحصر به فرد او نهفته‌است:

او اولین زنی در افغانستان بود که فکر ایجاد تشکیلات مستقل برای زنان را کرد و در ۲۳ سالگی یعنی در بسیار جوانی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را بنیان نهاد. او دریافته بود که زنان افغان بعلت بار گران فقر اقتصادی، ستم و تبعیض گسترده‌ی جنسی، حاکمیت فرهنگ تباه‌کننده فئودالی و مردسالاری و سایر عوامل، این لایه‌ی ستمدیده وطن ما ظرفیت بسیار بالای عمل و آگاهی انقلابی را در خود داشته و می‌توانند با حضور خود در صف اول مبارزه جامعه را عمیقاً متحول سازند.

مینا زنی بود که اعتقاد راسخ به اندیشه‌های انقلابی داشت و به دلیل همین باورهای برگشت‌ناپذیرش بود که با شور و شوق فراوان و نترس همزمان پرچم مبارزه در برابر هر دو ابرقدرت آن زمان یعنی روس با مزدوران خلقی و پرچمی‌اش و فاشیزم امریکا با مزدوران بنیادگرایش را با استواری بر دوش کشید و تا سرحد نثار خون به تعهد خویش وفادار ماند.

مینا با آنکه فرزندان و خانواده خود را بسیار دوست داشت اما هیچ ارزشی را بالاتر از ارزش راه و مبارزه سیاسی‌اش نمی‌دانست. او مستقیماً در مبارزه سخت و پرخطر شرکت داشت و هیچگاهی زندگی شخصی مانع فعالیتش نشده و در دام ابتذال و تجمل نیفتاد. او حتی جهت اجرای وظایف سیاسی‌اش ترک تحصیل کرد. به همین دلیل از جمله موفق‌ترین زنان تاریخ افغانستان در امر سازماندهی و مبارزه بود.

همرزمان گرامی،

عظمت مینا به موارد بالا محدود نمی‌شود. مینا بزرگتر از آن است که تا حالا در موردش گفته شد. ارزشمندترین ارثیه‌ای که مینای عزیز برای ما بجا گذاشت، همانا تشکیلات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یا «راوا» است. «راوا»ی که در موضعگیری‌های سیاسی خود هرگز سازش نکرد؛ «راوا»ی که از تهدید خونین دشمنان جنایت پیشه‌اش نهراسید؛ «راوا»ی که هیچ نوع تبلیغات و لجن‌پراکنی رذیلانه نتوانست آن را از امر بزرگ انقلاب به دور سازد و از ادامه راه پر افتخار رهبر شهیدش برحذر دارد؛ «راوا»ی که نه از سنگر لفاظی‌های روشنفکرانه، بلکه از سنگر داغ مبارزه عملی علیه دشمن مردمش شورید؛ «راوا»ی که با همه افت و خیزها، پشت کردن‌های تعدادی از اعضایش و تحت پیگرد دشمن بودن، همیشه همچون گرزی بر فرق دشمنان رنگارنگ فرود آمد و غوغای شانرا بلند نمود. بی‌جهت نیست که امروز جلادان بنیادگرا و روشنفکران مرتد هر فردی را که با قاطعیت و به دور از سازشکاری و ترس از جنایات حرفی به میان آرد فوری تاپه «راوایی» می‌زنند.

درس بزرگی که مینا به ما داده این است:

هیچگاه و تحت هیچ شرایطی نباید فریاد ما خاموش گردد. از هر روزنه و به هر وسیله ممکن باید برای آگاهی و بسیج مردم و ضربه زدن به دشمن استفاده کرد. پرچم استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی تحت هیچ شرایطی نباید بر زمین افتد. خواب را بر دشمن باید حرام ساخت.

اگر ما خود را وارث برحق اندیشه‌های سترگ همرزمان مینا می‌دانیم، نباید لحظه‌ای از اهداف و آرمان‌های بجا مانده‌ی شهید

مینــا غافل بمانیم. بخصوص در اوضاع فعلــی ملتی که هنوز قامت خود را از تجاوز ده ساله روســها راست نکرده بود، اشغال دوازده ســاله‌ی امپریالیزم امریکا را تجربه می‌کنــد، نیروهای امریکایی و ناتو با شــعارهای کاذب «دموکراســی»، «مبارزه علیه تروریزم» و «تامین حقوق زن» وارد کشــور ما شــدند اما بر جنایتکارترین موجودات روی زمین از ائتلاف جانیان شمال گرفته تا کثیف‌ترین مزدوران بنیادگرای ایران و پاکستان، تکیه نموده مردم ما را یکبار دیگر به روز سیاه نشاندند.

مینای شهید نخستین زنی در سرزمین ما بود که بنیادگرایی اسلامی را خطرناکتر از فاشیزم روسی خوانده و همزمان مبارزه را بر ضد هر دو آغاز کرده بود. او بارها یادآور شده بود کــه مبــارزه بر ضد اشــغالگران روسی جدا از مبارزه علیــه بنیادگرایان ایــن مــزدوران گوش به فرمان امریکا و متحدینش نیســت. او از ماهیت پلید جنایتــکاران بنیادگــرا بخوبــی آگاهی داشــت. او پیش‌بینــی کــرده بود کــه اگــر بنیادگرایان در افغانستان به قدرت رسند مــردم روزگار به مراتب ســیاه‌تر و نکبت‌بارتر از زمان اشغال میهن‌فروشان را تجربــه خواهند کرد. اوضاع کشور بعد از ۸ ثور ۱۳۷۱ صحت پیش‌بینی او را به اثبات رسانید.



گوشه‌ای از محفل سالروز شهادت مینا در ننگرهار



محفل سالروز شهادت مینا در کابل

«جمعیت‌انقلابی زنــان افغانســتان» معتقد اســت که مردم افغانستان بــا اشــغالگران امریکایی و متحدینــش بــه عنوان دشــمنان خارجــی و بــا بنیادگرایان فاشیســت به عنــوان دشــمنان داخلی خطرناکــی روبرو بوده و بــرای رهایی وطــن ما از چنگ این ســفاکان باید میناوار رزمیــد و قربانی داد.

مردم برای نجات شــان از دو دشمن داخلی و خارجی، هیــچ انتخاب دیگری جز وحدت، بســیج و آگاهی و راه‌اندازی قیام سرتاســری ندارند. و طبعاً نیمه‌ی مهم اردوی توده‌های قیام‌کننده زنان خواهند بود.

دریــن پیکار ســخت و خونیــن، یاد و درس‌هــای زندگی درخشــان مینا همیشه باماســت و آنرا سرمشــق قرار خواهیم داد. ازهمینرو ما یکبار دیگر به خون نجیب مینا سوگند یاد می‌کنیم که تا تحقق آرمان‌های پیشــرو و انسانی‌اش دست از تلاش و مبارزه بر نخواهیم داشت.◊

یگانه راه نجات راهی است که شهید مینا به ما آموختانده: مبارزه و تا به آخر مبارزه!

سخنرانی یک عضو جوان «راوا» در محفل بیست و هفتمین سالروز شهادت مینا

خواهران، مادران و دوستان عزیز،

ما امروز اینجا گردهم آمده‌ایم تا از سالروز شهادت مینا رهبر و بنیانگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یادبود نماییم. دشمنان مردم افغانستان، دشمنان آزادی و دشمنان آرمان‌های والای انسانی، ۲۷ سال قبل گلوی مینا و دو همرزم دیگرش را خفه نمودند. دشمن به این فکر بود که با خاموش کردن صدای مینا، صدای آزادیخواهی و مبارزه را برای همیشه و یا لااقل برای یک مدت طولانی در کشور ما خاموش سازد.

با وجود این که دشمن مینا را به عنوان خطری جدی برای خود تلقی می‌کرد اما باز هم می‌بینیم که شناخت آنان از مینا بسیار سطحی و ناقص بود. زیرا ارزش مینا در خصایل انقلابی‌ای خلاصه نمی‌شود که در شخصیت او وجود داشت، بلکه در مبارزه و کار بزرگ و به مراتب ارزشمندش که همانا پایه‌گذاری یک تشکیلات بود تبارز کرده است. ۳۷ سال قبل، زمانی که هنوز در افغانستان بسیار به ندرت می‌توانستیم سازمان‌ها و تشکل‌های مردانه را داشته باشیم، مینا «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را با یک تشکیلات و برنامه‌ی بسیار روشن و منضبط بنیان نهاد.

یکی از ارزش‌های کار مینا و «راوا» این است که برای اولین بار در افغانستان سازمان زنانه‌ای را ایجاد کرد که وظیفه و هدف مبارزه زنان افغان را از دایره‌ی مسایل خاص زنانه بیرون کرد. «پیام زن» نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مسایل دیگر، خارج از یادگیری آشپزی، تدبیر منزل، نگهداری کودک، مادر و همسر خوب بودن پرداخت. اکثر نشریات و نهادهای زنانه مسایل سیاسی و اجتماعی را مختص مردان می‌دانستند اما مینا با فریاد رسای خود این تفکر را تغییر داد. مینا می‌گفت: «زنان افغان مانند شیرهای خفته‌ی اند که اگر بیدار شوند و به حرکت آیند نقش عظیمی در هر انقلاب سیاسی و اجتماعی بازی خواهند کرد.»

«راوا» برای اولین بار خواست زنان را در افغانستان به عنوان نصف نفوس فعال در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی معرفی کند. به همین منظور کار اساسی خود را بلند بردن آگاهی سیاسی آنان قرار داد.

بعد از شهادت مینا، «راوا» نه تنها که صدایش خاموش نشد که مصمم‌تر و با الهام از خون رهبرش راه مبارزه علیه دولت دست‌نشانده‌ی روس‌ها و جنایتکاران بنیادگرا را ادامه داد. فعالیت‌های «راوا» وسعت بیشتر پیدا کرد و به عنوان یک سازمان قاطع ضد خاینان بنیادگرا نه تنها در افغانستان که حتی در سطح جهان عرض وجود نمود.

«پیام زن» برای چندین سال به عنوان تنها نشریه‌ی افغانی بخشی از تاریخ افغانستان را ثبت کرد؛ در زمانی که نشریات و رسانه‌های دیگر از جنایات و سگ‌جنگی‌های جهادی در کابل و سایر نقاط افغانستان سخن به زبان نمی‌آوردند، بیشترین بخش «پیام زن» به گزارش‌ها از افغانستان اختصاص یافته بود. بدین وسیله «راوا» قسمت مهمی از تاریخ افغانستان را مستند نمود. امروز اگر دنبال هر خبر، عکس و گزارش از دوره حاکمیت خوکان جهادی و طالبان در افغانستان باشیم از «راوا» است. حتی منبع عمده گزارش‌ها و اسناد سازمان‌های معتبر دنیا مانند دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل «راوا» است.

در زمان طالبان به معنای واقعی «راوا» تنها سازمانی بود که در داخل افغانستان کار می‌کرد و با گرفتن ریسک‌های بزرگ، کورس‌های سوادآموزی و مکاتب خانگی مخفی را برای زنان و دختران ایجاد کرده بود. اعضای «راوا» با چادری به مستندسازی جنایات طالبان از جمله قطع اعضای بدن، اعدام‌ها، سنگسارها و لت و کوب زنان، پرداختند.

افشای روشنفکران خودفروخته و نویسندگان خادی-جهادی از وظایفی دیگری بود که «راوا» با قاطعیت تمام آن را در پیش گرفت. «راوا» افراد مانند واصف باختری، رهنورد زریاب، اکرم عثمان، منیژه باختری، پرتونادری، رزاق مامون، لطیف پدرام، اسحق نگارگر، بارق شفیعی، سلیمان لایق و... را به مثابه سخنگویان دولت دست‌نشانده‌ی روس‌ها و گلبدین، سیاف، مسعود، خلیلی، محقق، اسماعیل، عطا و دیگر خاینان و وطنفرشان به مردم افغانستان افشا کرد و نقاب به اصطلاح فرهنگی شان را پاره نمود. «راوا» خط بسیار روشن بین روشنفکران انقلابی و غیرانقلابی و چاکر بیگانگان کشید.

«راوا» خواستار کسب حقوق واقعی زنان در افغانستان بوده و معتقد است که این مهم فقط با مبارزه‌ی خود زنان میسر است و بس. ادعاهای برقراری حقوق برابر زنان در دوازده سال قبل توسط اشغالگران امریکایی و دولت دست‌نشانده شان یکی دیگر از ده‌ها دروغ شاخدار است. چگونه ممکن است که حقوق زن توسط ضدزن‌ترین و خاین‌ترین افراد مانند فهیم، قانونی، سیاف، اسماعیل، عطا، عبدالله، محقق، خلیلی و ده‌ها جانی دیگری که در دولت دست‌نشانده کرزی جا گرفته‌اند، تامین گردد؟

وقتی از دستآوردها در افغانستان سخن به میان می‌آید زنان و مردان جاسـوس و حلقه بـه گوش امریکا در رسـانه‌ها از تغییر در وضع زنان در چند سـال حاکمیت دولت کـرزی داد می‌زنند. اما واقعیت امر این اسـت که اگر تغییری در وضع زنان افغانسـتان آمده باشد، فقط محدود می‌شود به چند زن پارلمان‌نشین و دولتی، و تعـدادی از زنانـی که از برکت ان‌جی‌اوهـا و حضور در جامعه مدنی سـاخت امریکا به سـرمایه‌های هنگفت و سفرهای خارجی دسـت یافته‌انـد. در حالی که اکثریت زنان افغـان در جهنمی بنام افغانسـتان بسـر می‌برند که فقر، اعتیاد، خشـونت خانوادگی، زن ستیزی سیستماتیک دولتی و تجاوز جنسی در آن بیداد می‌کند.

گزارش‌های سـازمان‌های بین‌المللی و داخلی نشان می‌دهد که زنان و کودکان افغان قربانیان اصلی جنگ اشغالگرانه‌ی امریکا و متحدانش در افغانستان است. گزارش‌های یوناما نشان می‌دهد که طی چند سال اخیر زنان بیشـترین شمار کشته‌شدگان بمبارمان‌های ناتـو و حملات انتحـاری طالبان قرون‌وسـطی‌اندیش را تشـکیل می‌دهند.

در چند سال گذشته زیر سـایه‌ی امریکا و دست‌نشاندگان بنیادگرا و غیر بنیادگرای آن افغانستان به خطرناکترین مکان برای زنان تبدیل شـده است. اگر فقط شـش ماه اخیر را در نظر بگیریم شـاهد ده‌ها مورد تکاندهنده خشـونت و جنایت علیه زنان هستیم. دو زن در ولایـت لوگر در حالت برهنه به درخت آویخته شـدند؛ دختری به جرم داشتن رابطه با یک پسر در ولایت بغلان در محضر عام تیرباران گردید؛ بازارگل دختر بیسـت سـاله در ولایت تخار مورد ضرب و شتم شوهر وحشی‌اش قرار گرفت؛ لب و بینی ستاره توسـط شـوهرش بریده شد؛ دختران ۹ سـاله و ۱۵ ساله در بغلان مـورد تجاوز قرار گرفتند؛ دو دختر دیگر در بغلان توسـط پلیس نظم عامه اختطاف و بعد از روزها تجاوز کشـته شـدند. اینها فقط نمونه‌های ناچیزی از جنایت هستند، بیشتر موارد خشونت علیه زنان به مطبوعات راه پیدا نمی‌کنند. دولت و مطبوعات سـرکاری دلیل عمده‌ی آن را مسـایل فرهنگی و سـنتی عنوان می‌کنند. در حالی کـه عقب اکثر موارد خشـونت و جنایت علیه زنان در افغانسـتان قوماندانـان، اعضای پارلمان و اقارب شـان، پلیس و مقامات بالای دولتی اند که به شکلی از اشکال در رابطه‌ی تنگاتنگ با جنایتکاران جهادی می‌باشـند. بناءً مطبوعات یا می‌ترسـند و یـا نمی‌خواهند جنایات و بربریت جهادیان را انعکاس دهند.

خواهران عزیز،

ما وارثان کشـوری هستیم که تسلط بیگانه را به هیچ عنوان و در هیـچ زمانـی قبول نکرده اسـت. مردم ما با دسـتان خالی و شکم‌های گرسنه در برابر متجاوزان جنگیده‌اند. ملت ما هیچ زمانی فریب دروغ‌ها و عوام‌فریبی‌های بیگانگان و دست‌نشاندگان شان را نخورده‌انـد. افغانها امپراتور انگلیس را به زانو در آورد و در برابر قشون روس‌ها شجاعانه به پا ایستاد با وجود اینکه اشغالگران روسی و نوکران میهنفروشـان خلقی و پرچمی شـان، مردم ما را سلاخی کردند. چندی قبل شـاهد انتشار «لیست مرگ» که حاوی نام پنج هزار قربانی‌ای بود که توسـط این جنایتکاران اعدام شده بود. این لیست نمونه‌ی بسیار کوچکی از آدمکشـی‌های میهنفروشان است اما از طرف دیگر نمونه‌ای از شـجاعت و ایسـتادگی مردم را نشان می‌دهد. این پنجهزار انسان و ده‌ها هزار زن و مرد افغان دیگر برای آزادی مردم و وطن شان خون دادند و مبارزه کردند.

ما می‌دانیم و تجربه‌ی برپار کشورهای دیگر هم در برابر چشم ما قرار دارد که هیچ ملتی با اسـتعمار و تجاوز بیگانه نتوانسته که به رفاه و آسایش برسـد. نوکران و اجیران امریـکا در طـول دوازده سـال گذشـته و بخصوص در این چنـد ماه اخیر داد و بیداد براه انداخته‌اند تا قرداد اسـتراتیژیک میان امریکا و افغانسـتان امضأ شـود و به جانیان امریکایی اجازه داده شـود کـه کماکان به ددمنشـی‌های شـان علیه مردم بی‌گناه ما ادامه دهند. اینان تمام شرف و وجدان شان را در برابر دالر و مقام به امریکا فروخته‌اند؛ آنان خون و اشـک صدها زن و مرد هموطن مـا را که در شـیندند، فراه، کنر، کاپیسـا، لغمان، خوسـت، پکتیا، غوربند و ده‌ها جای دیگـر قربانی بمباران امریکا و ناتو شـدند، نادیده می‌گیرند. این جاسوسـان امریکا ناله سر می‌دهند که اگر امریکا از افغانسـتان خارج شود کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان ما را در یک روز قورت می‌کنند.

خواهران آیا برای ما و شما به عنوان افغان‌ها شرم نیست که از ترس همسـایه‌ها و تجاوز شان به یک اشغالگر دیگر اجازه دهیم که پایگاه نظامی در سـرزمین ما احداث کند؟؛ آیا شرم بزرگ‌تر از این اسـت که خـود را با اتکا به نیروی خارجـی حفظ نماییم؟ ادامه‌ی کمک‌ها از سـوی امریکا و سایر کشـورهای امپریالیستی دروغ‌های بیش نیسـت، معلوم‌دار که امریکا اگر بخواهد می‌تواند که مانند چند سـال قبل سیل دالر به افغانستان سرازیر کند. اما این سیل دالر چی دردی از هزاران درد ملت ما را دوا خواهد کرد مگر ایـن که به آن بیافزاید؟ این دالرها به جیب جانیان جهادی، مافیای مواد مخدر، مافیای ان‌جی‌اوها وصاحب‌نظران و کارشناسان انداخته می‌شود تا هر چه بیشتر قوت گیرند و خون مردم ما را بمکند.

خواهران،

یگانه راه نجات از این وضعیت مبارزه‌ی قاطع و بدون سازش است؛ یگانه راه نجات راهی اسـت که شهید مینا به ما آموختانده: مبارزه و تا به آخر مبارزه علیه خاینان و وطنفروشـان. مینا خونش را در ایـن راه ریخت و ما یکبار دیگر در این روز به خون پاک و جوانش سوگند یاد می‌کنیم که راهش را ادامه می‌دهیم.◊

«آخرین دیدار»

مجموعه‌ای از خاطرات یکی از همرزمان مینای شهید که توسط شکریه در محفل بیست و هفتمین سالروز شهادت مینا ارائه گردید

شام چهار شنبه هفته‌ی اول فبروری ۱۹۸۷ با مینا، مینای در خور تعظیم و تحسین وعده‌ی ملاقات داشتم. حدود سه سال با هم ندیده و تازه سه ماه قبل همسرش را از دست داده بود و قرار شد چگونگی به شهادت رسیدن شوهرش را از زبان مینا، همرزم وی بشنوم.

وقتی مینا روز سوم فبروری حوالی ساعت نه شب وارد محل اقامت من شد، احوالپرسی گرم و پر حرارتی با هم داشتیم. درد از دست دادن آنچنان همرزم در اولین دیدار در چهره‌اش هویدا بود. او چگونگی خاموش شدن «فانوس عمر» همسرش را بازگو نمود. لحن سخن مینای عزیز با عالمی از درد، آرام و متین بود. تا آخر اشکی به چشمانش حلقه نزد اما اندوه بیکران را می‌شد در سیمایش به سادگی دید. صلابت مینا وقتی برایم مجسم‌تر و صیقل‌یافته‌تر شد که روی وظایف آینده و مسایل دشواری که پیش رو داشت صحبت می‌نمود. مصمم، قاطع و بدون ادای جملات انقلابی‌نما، پافشاری روی مبارزه و گرفتن انتقام را توصیه می‌کرد.

ساعت یازده ونیم شب با هم خداحافظی نمودیم. ماه‌ها بعد معلوم شد که فردای همان روز دیدار ما یعنی در چهارم فبروری ۱۹۸۷، مینا این زن شجاع، سازمانده برجسته و استثنا در تاریخ افغانستان به شهادت می‌رسد.

اعتماد به خود و باور به پیروزی در امر مبارزه، از خصال برجسته‌ی مینا این زن وارسته‌ی انقلابی بود. او با خصوصیات درخشان، همیشه الگو و الهام بخش راه دشوار مبارزه برایم بود. من از مینا همین استواری و ناامید نشدن را انتظار داشتم زیرا در گذشته چندین بار در اوضاع بحرانی شاهد متانت و درایت او بودم.

شخصیت مبارزاتی مینای شهید را با ذکر چند مثال بیان می‌نمایم:

روز قیام بالاحصار کابل یعنی ۱۴ اسد ۱۳۵۸ اولین طفل مینا در یکی از شفاخانه‌های کابل به دنیا آمد.

همین که از شکست قیام و دستگیری‌های گسترده مطلع می‌شود، بلا درنگ ساعاتی پس از ولادت، مخفی شفاخانه را ترک می‌گوید و جایی می‌رود که دشمن نتواند به وی دسترسی پیدا نماید. این در حالی بود که قیام بالاحصار به خون نشسته و اکثراعضای رهبری قیام به دست دشمن افتاده بودند.

در همان شرایط دشوار و خفقان مینا روی منسجم ساختن تشکیلات کار می‌کرد تا اعضای جمعیت انقلابی زنان را در جاهای مناسب جابجا کند که دشمن نتواند به آسانی بر آنان ضربه وارد کند و این همه و همه فشار کار عملی را بر مینای شهید می‌افزود. مینا در این روزها به علت خستگی زیاد از کار، هفته دو یا سه بار دچار حملات تشنج عصبی می‌شد.

آموزش فلسفه را به طور سیستماتیک از مینای شهید فرا گرفتم. بیان شیوا در فهماندن جهات مغلق فلسفه از توانمندی‌های وی بود. او با داشتن دانش تئوریک سطح بالا، معلم بسیار موفق در امر آموزش به حساب می‌آمد.

در یکی از روزها در خانه‌ی مسکونی ما علایمی دیده شد که شک افشای خانه را قسماً بازگو می‌کرد. با خونسردی تمام مرا با خود به خیرخانه نزد یک فامیل دیگر برد. فردای آن روز گزارشی که ازخانه گرفته شد، جدی نبودن آن شک را روشن ساخت. درسی که من از وی گرفتم، حفظ خونسردی در بدترین شرایط و دست پاچه نشدن در روزهای دشوار است.

شهید مینا حساب دهی به کمیته مالی را بسیار جدی می‌گرفت. بعد از غیابت ناگهانی او، اتاق مسکونیش را تصفیه نمودیم. اوراق یاداشت‌های مالی وی حاکی از مصارف بسیار معمولی روزمره بود. او تا آخرین روز حیاتش مصارف یک یک پول را یادداشت کرده بود.

در روزها و هفته‌های اول بعد از ناپدید شدن شهید مینا، وقتی با عضو دیگری مباحثه می‌کردم، سوالاتی مکرراً در ذهن ما خطور می‌کرد که مبادا مینا کشته و توته توته در فریزر همان خانه رهایشی‌اش جابجا شده باشد. به همین دلیل با وجودی که از طرف مالک خانه در منزل رهایشی‌اش قفل انداخته شده بود، چند تن به صورت مخفی با پریدن از روی دیوار به حویلی خانه داخل شدند و تمام جاهای مشکوک را تفتیش کردند تا به این وسوسه هم خاتمه داده شود. بالاخره اثری از حادثه المناک شهادت او به چشم نخورد و فریزر را هم خالی یافتند. رنج نامعلوم بودن سرنوشت وی ماه‌ها ما را در اندوه نگهداشت.

بر علاوه‌ی زندگی مشترکی که در یک خانه با هم داشتیم و در جلسات متعددی که با مینا و همسرش شرکت کردم، هیچ بر خوردی که بیانگر کوچکترین نشانه‌ای از روحیه مرد سالاری یا فئودالی بین آنان باشد ازین دو همسر انقلابی ندیده‌ام.

آنان در حالی که بدون ملاحظه به کمبودهای یک دیگر برخورد می‌کردند، ظرافت‌های به دور از ابتذال و خوش‌آیند نسبت به یکدیگر داشتند. به معنی دقیق کلمه آنان همیشه منافع مردم را نسبت به منافع خصوصی وخانوادگی خود ترجیح می‌دادند. رفیق دوستی و توجه به تک تک اعضا، از جمله مشخصاتی بود که این زوج انقلابی را به عنوان رهبران شایسته تقدیم جامعه کشور ما نموده بود. بدینگونه این دو قهرمان، نمونه عالی زن شوهر بودن را به یادگار گذاشتند.

یادشان گرامی، راه‌شان پر رهرو باد!◊

امریکا و دیگر متحدان غربی‌اش دموکراسی را در افغانستان به تمسخر گرفته‌اند!

نظریات «راوا» در مورد انتخابات ریاست جمهوری آینده که توسط یک عضو «راوا» در محفل بیست و هفتمین سالروز شهادت مینا قرائت گردید

خواهران و مهمان عزیز،

همه‌ی ما در جریان هستیم که در اوایل سال آینده انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی در کشور برگزار می‌گردد. این سومین انتخابات ریاست جمهوریست که افغانستان بعد از اشغال امریکا آن را تجربه می‌کند. در اولین انتخابات ریاست جمهوری مردم ما با شور و شوق تمام پای صندوق‌های رای رفتند، زیرا اولین باری بود که بعد از سال‌ها جنگ و مصیبت ظاهرا برای شان فرصت داده شده بود که یکی از ارکان دموکراسی را تجربه کنند. اما بزودی حتی بیسوادترین و عقب‌مانده‌ترین افغان هم به تقلبی و ساختگی بودن انتخابات و دیگر نمادهای دموکراسی در کشور پی‌برد.

تقلب و فساد در دومین انتخابات آنچنان واضح بود که حتی مطبوعات امریکایی هم نتوانستند از آن چشم‌پوشی نمایند. بر اساس آمار ارائه شده از سوی کمیسیون انتخابات بیش از یک میلیون رای تقلبی به نفع کرزی و بالاتر از ششصد هزار به نفع عبدالله به صندوق‌ها ریخته شده بودند.

اما در این اواخر با انتشار کتاب رابرت گیتس وزیر دفاع اسبق امریکا تشت رسوایی مداخله و دستکاری امریکا در انتخابات قبلی از بام افتاد. داوود نجفی که ریاست دارالانشای به اصطلاح کمیسیون مستقل انتخابات آن دور را داشت فاش کرده است که وی از طرف مقامات امریکایی و مشخصاً پیتر گالبرید دیپلمات بلندرتبه امریکایی و دومین مقام رسمی سازمان ملل متحد در افغانستان تهدید شده است. گالبرید به نجفی در یک تماس تلفنی گفته است که اگر نتایج دور اول انتخابات را اعلان نماید باید یک گور برای خود حفر کند. و همین نجفی زمانی اعلام نمود که این او بود که کرزی را برنده ساخت و شاید به همین علت بود که به جای محاکمه به خاطر آن همه انتخابات پرتقلب، به پست وزارت در کابینه جدید کرزی نصب گردید.

خواهران،

این فقط گوشه‌ی بسیار کوچک مداخله امریکا در انتخابات افغانستان است، هزاران دسیسه دیگریست که برای ما ناروشن می‌باشد، لیکن ما همه می‌دانیم که ممکن نیست در یک کشور اشغال شده، در یک کشوری که حتی نان و آب شهروندان آن به دست امریکا باشد، انتخابات «آزاد» برگزار گردد و مردم آن بتوانند به خواست خود رییس جمهور شان را انتخاب کنند. به همین خاطر این جمله ورد زبان اکثریت افغان‌هاست که رییس جمهوری آینده افغانستان در کاخ سفید انتصاب می‌شود.

امریکا و دیگر متحدان غربی‌اش دموکراسی را در افغانستان به تمسخر گرفته‌اند؛ زیر نام آزادی و این که هر کی حق دارد خود را در انتخابات نامزد کند، جنایتکارانی که از سر و روی شان خون هزاران افغان جاریست در این بازی راه پیدا می‌کنند. اکثریت کاندیدان و معاونان شان خاینان جهادی و جاسوسان آی‌اس‌آی و سی‌آی‌آی اند که گذشته‌ی خونبار شان برای مردم ما کاملاً هویداست. تصور کنید اگر دموکراسی چه که شبه دموکراسی هم در کشور ما حاکم می‌بود آیا قصابان مردم افغانستان سیاف، عبدالله، دوستم، انوری، ضیا مسعود، گل‌آقا شیرزوی، رحیم وردک و غیره می‌توانستند در لیست کاندیدان شامل شوند؟

حال هر یک از این مهره‌ها که رویکار شود واقعیت اینست که تغییری در وضعیت ابتر و مافیایی‌زده کنونی کشور رونما نخواهد گشت. امریکا فقط کسی را به عنوان رییس جمهور برنده در انتخابات آینده اعلام خواهد کرد که ذریعه وی بتواند به اهداف توسعه‌طلبانه و استعمارگرانه‌ی خود در سرزمین ما دست یابد؛ پیمان استراتیژیک را امضا کند تا حضور دایمی‌اش در منطقه تضمین گردد؛ به دولت امریکا اجازه دهد تا با دست باز به تعرض و کنترول کشورهای منطقه بپردازد و آخرلامر به کمپنی‌های غارتگر امریکایی راه داده شود تا منابع طبیعی دست نخورده کشور ما را چپاول نمایند.

این سناریوی‌ایست که امریکا و دیگر قدرت‌های غربی در سایر کشورها آن را عملی کرده‌اند و عراق و لیبی مثال‌های اخیر اند. دیدیم که این کشورها چگونه با توپ و طیاره‌ی ناتو به ویرانه تبدیل شدند و بعد از غصب منابع نفتی شان از طریق انتخابات ساختگی و نمایشی خاین‌ترین و ضدزن‌ترین چهره را در آن جاها حاکم کردند. دست‌نشاندگان امریکا در این کشورها چنان فاسد و وطنفروش اند که مردمان این سرزمین‌ها هزار بار به کفن‌کشان قبلی، صدام حسین و معمر قذافی درود می‌فرستند.

مهمانان گرامی،

امریکا و متحدانش می‌خواهند با پیش کشیدن بازی‌های انتخابات در افغانستان خاک به چشم جهانیان بپاشند و وضعیت را کاملاً عادی و قابل قبول جلوه دهند. آنان می‌خواهند وانمود کنند که ۱۲سال حضور شان در افغانستان و صرف میلیاردها دالر بیجا نبوده زیرا توانسته‌اند بعضی از ارکان دموکراسی را بنیان نهند. بناءً وظیفه نیروهای دموکراتیک اینست که در هر سطح ممکن این خیمه‌شب‌بازی‌های اشغالگران را افشا کرده مردم را علیه بازی‌های استعماری امریکا و غرب بسیج نمایند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) نخستین سازمان سیاسی زنان افغانستان بود که اهداف پس‌پرده و غدارانه‌ی امریکا را افشا نمود و تا آخر بر سر پیمانش استوار است و از تلاشش برای کسب استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی دست برنخواهد داشت.◊

شعری که در محفل
بیست و هفتمین سالروز
شهادت مینا دکلمه گردید.



مینا!

گفتی: «من راه خود را یافته‌ام»
«بیدار گشته‌ام»
رفتی درون چشم سیاهی
به جنگ خصم
پر شور و استوار

تا آفتاب به چتر سیه‌بخت دختران
چون خوشه‌های دامن دریای نیلگون
روزی طلوع کند.
مینا!
گفتی و سر به راه عدالت گذاشتی
با همتی به قامتی کوه‌های نامدار
تا روزگار ز بند اسارت رها شود
دردا که رفتی،
وز خون تو
رهایی زن
بر لبان روز
همچون ترانه‌های دل‌انگیز نوبهار
جاری شد و
جوانه زد و
جاودانه شد
مینا!
اندیشه‌ات هنوز
بر جویبار خاطر رزمندگان دهر
حماسه آفریده و
پیشتاز کاروان
هر سو می‌جهد
به نگاهی که صبحدم

فاتح زندگیست
وز راه و عزم تو
این جانیان به وسعت «یاران» یاوه‌گو
ترس بر جگر تنیده و
فرسنگ‌های دور
گـُریز می‌کنند
مینا!
از زخم سینه‌های «سحرگل»
شرار رزم
دیریست لرزه بر دل جلاد ریخته است
یاران را بگو!
خون می‌چکد هنوز
از حجره‌های خاک
صیقل دهید شعله‌ی اندام خویش را
خیزید و طرح زندگی را تازگی دهید
مینا!
نامت نماد زنده تاریخ رزم ماست
ای قهرمان خلق!

م. آژن

کابل-۱ فبروری ۲۰۱۴

ج.ن. - تخار

این بار اشغالگران امریکایی و آلمانی از تخار قربانی گرفتند

نیروهای آلمانی بیش از ۲۰ تن از هموطنان بیگناه ما را کشتند (رسانه‌ها این تعداد را ۱۲ نفر اعلام کردند که دروغ است)

نیروهای اشــغالگر امریکایی که جز قتل و کشتار هموطنان بی‌گناه مـا بوسـیله‌ی بمباردمان‌هـا و تیر اندازی‌های کور شـان ماموریـت دیگری ندارند، این بار تخـار را به قربانگاه خود تبدیل نمودند. شـب ۲۸ ثور حوالی ۱۱ شـب چهار فروند هلیکوپتر این نیروهـا در قریه‌ی گومالی مربوط تالقان فرود آمده و به تلاشـی خانه‌های مسـکونی در محل پرداختنـد، آنان تمام مردم این منطقه را از خانه‌های شـان بیرون ساخته و با بستن دستان و چشمان‌شان تا صبح نگهداشتند. نیروهای امریکایی به خانه‌ی یکی از اهالی مشهور به «ملای خیاط» هجوم برده و چهار نفر از اعضای فامیل بشـمول خودش را کشـتند تا اینکه سـاعت ۴ صبح بعد از ارتکاب این همه جنایت منطقه را ترک گفتند. بگفته مردم محل افراد کشـته شـده که شـامل دو زن نیز میشوند ارتباطی به طالبان و یا القاعده نداشته و از مردم عادی آن منطقه بودند.

روی دیگر جنایت:

بعد از این حادثـه فردای آن (۲۸ثور) مردم گرد هم جمع شـده و تصمیـم گرفتند تا ایـن جنایت را بی پاسخ نگذارند. نتیجه تصامیم مردم این شد که ساعت ۸ صبح با بدوش کشیدن اجساد کشته شـدگان در مرکز تالقان تظاهراتـی را بـراه بیاندازند و نفرت شان را نسبت به اشغالگران جنایت پیشه و دولت بیکاره‌ی کرزی ابراز بدارند، اما دست‌هایی در راه بود تا با استفاده ابزاری از احساسـات مردم آنان را به قربانگاه بفرسـتند. مردم حق داشتند و بجـا بود تا این حرکـت مردمی را راه بیاندازند تـا دولتمردان و حامیان خارجی شان بدانند که آنان آنقدر هم از پـا نیفتاده‌اند که در مقابل این همه خیانت و جنایت سکوت اختیار کرده و بر آن مهر تایید بگذارند.

صبح آنـروز که مردم مصـروف گردهمایـی جهت براه انـدازی تظاهـرات بودند که تیکـه‌داران قومـی و مذهبی از راه رسـیدند تا با سـمت و سـو دادن این حرکت، آنرا بـه نفع خود بچرخانند. قوماندانان جهادی، تیکه‌داران مذهبی که در هر فرصت ممکـن به تحمیق توده‌هـا می‌پردازند، وکلایی کـه فرصت تبارز قومی و منطقوی یافته‌اند و کاندیدهای ناکامی که سـنگ ایستادن در مقابل دولت فاسـد را بر سینه می‌زنند، همه و همه دست بدست هم دادند تا مردمی سرشـار از احساسـات پاک میهنی و ایستادگی در مقابل دولت فاسد و نیروهای اشغالگر را به دنبال خود بکشانند. درین جمع اشخاص ذیل دیده میشد:

۱) قومانـدان پیر محمد، یکـی از قوماندان جهادی که در حال حاضر با جنبش دوسـتم پیوند دارد. او که زمانی در شـورای نظار با مسـعود و ربانی بود، حالا در خدمت دوستم در آمده است. او در پهلوی پول بیشتر می‌تواند تجارت قومی نیز کند.

۲) قومانـدان ملـک مشـهور بـه قوماندان ملـه، یکی از



تصاویر از خبرگزاری آسوشیتد پرس





قوماندانان جهادی دوســتم. قوماندان مله نیز یکی از چوچه قوماندان جهادی بود که تحت قیادت قوماندان مطلب بیک قرار داشــت، اما در چند سال اخیر جنبش دوستم توانسته است او را خریده و در مقابل سلف‌اش قرار دهد.

۳) مولوی لطف‌الله یکــی از کاندیدان شکست خورده ولسی جرگه و مربوط جنبش دوســتم. او یکی از ملاهایی است که در دور گذشته عضو شورای ولایتی ولایت تخار بود، این بار شوق ولسی جرگه کرد اما رای نیاورد. او نامزد پیشنهادی دوستم بحیث والی نیز بود که نتوانست به ولایت راه پیدا کند و در مقابل عبدالجبار تقوا بوسیله فهیم در تخار نصب شد.

۴) عبدالله بیک وکیل شورای ولایتی و فرزنــد قومانــدان مطلــب بیــک یکــی از قوماندانان جهادی مربوط بــه جمعیت و فعلاً عضو پارلمان افغانستان.

۵) مولوی عبدالقهار حکیمی، یکی از وکلای شورای ولایتی از جنبش دوستم.

۶) حاجی جمشــید، یکــی از وکلای شورای ولایتی از جنبش دوستم.

و یــک تعــداد دیگــر از چوچــه جنایتکارانــی که همیشــه به تجــارت قومی مصروف اند.

افراد فوق‌الذکر در سخنرانی‌هایشــان از تمــام مردم دعوت کردند تــا در پی انتقام بــر آیند. چنانچه قومانــدان پیر محمد گفت: «اول جام شهادت را من می‌نوشم و بعد شما»! اما این نوع تحریک احساســات مردمی بارها صورت گرفته و در نهایت قوماندانان همیشــه فرار را بر قرار ترجیــح داده و مردم را هیزم معرکه ســاخته‌اند. بالاخــره تظاهرات حوالی ســاعت ۸ صبح از منطقه گومالی تالقان به ســمت مرکز شهرآغاز شــد. در ابتدا مردم آن منطقه شــرکت کرده بودنــد ولی با ورود به شــهر افراد دیگر نیز به جمع آنان پیوســتند و جمعیت وسیع را تشــکیل دادند که تعداد شان به بیشتر از ۲۰۰۰ نفر می‌رسید. مردم که از اینگونه جنایات و فساد حاکم در دولت به ستوه آمده بودند شــعارهای تندی علیه دولت و نیروهای اشغالگر سر می‌داند مانند: «مرگ بر امریکا»، «مرگ به کرزی»، «مرگ به مزدوران امریکا در افغانستان» و از این قبیل.

دیــری نپایید کــه تظاهرات به خشــونت گرایید. در کنار مردم که سرشــار از خشــم بودند وبا بیل و کلند به جاده‌ها ریخته بودنــد، عناصر آشــوبگری و جود داشــتند نظیر افــراد فوق که جمعی را سازماندهی کرده بودند تا با سلاح‌های دست داشته بالای نیروهای امنیتی افغان و خارجی حمله کنند. قوماندان پیر محمد و قوماندان مله از سلســله جنبانان این گروه بودند که خود به کناری خزیده و مردم را با نیروهای امنیتی درگیر ســاختند. بعد از اینکه مردم اعتراض شان را نسبت به حمله شبانه نیروهای امریکایی ابراز داشــتند، جمعی آنان را بسوی مرکز PAT هدایت کرد که در آن عساکر آلمانی حضور دارند. مردم با پرتاب سنگ به این ساختمان خواســتند نفرت شان را نســبت به وضعیت حاکم در این ولایت و قلدری‌های نیروهای اشــغالگر ابراز بدارند که عســاکر آلمانی نیز بر آنان آتش گشــودند. نیروهای خارجی که به قتل و کشتار مردم عادت کرده‌اند، بی‌پروا آتش گشــوده و هرکه را در مقابل شــان ظاهر میشد نشانه می‌گرفتند. در نتیجه تعدادی کشته و زخمی شدند.

نیروهای آلمانی و کشتار افغان‌ها:

با آنکه بارها از آلمان‌ها شنیده می‌شود که آنان یک «پیوند

بقیه در صفحه ۶۲

جنایتنامه عبدالرشید دوستم مشهور به گلم‌جم

بعد از اینکه دوستم منحیث معاون اشرف غنی برای انتخابات ریاست جمهوری ثبت نام کرد، با نشر اعلامیه‌ای گویا از «آنانی که در هر دو طرف جنگ‌ها متحمل آسیب شده‌اند» معذرت‌خواهی نموده نوشت:

> «وقت آن فرا رسیده است که همه ما از اثرات منفی‌ای که سیاست‌های ما در گذشته به مردم سراسر کشور رسانده است، از آنان معذرت بخواهیم. من می‌خواهم در این راستا پیش‌قدم باشم و بگویم که ما از همه‌ی آنانی که در هر دو طرف جنگ‌ها متحمل آسیب شده‌اند، معذرت می‌خواهیم و سعی می‌کنیم تا انتخابات کنونی، سرآغاز صفحه جدیدی در سیاست کشورمان گردد که جنگ راه‌حل اختلاف‌ها نباشد؛ بلکه ما از راه هم‌پذیری، اصلاحات و گفتگو به وفاق ملی نایل شویم.»

تنها چیزی که از این «عذرخواهی» بدست می‌آید اعتراف او به جنایت است و بس. حتی کودکان افغانستان نیز می‌دانند که این «عذرخواهی» به مشوره اشرف غنی و برای کسب رای در انتخابات صورت گرفته است. کارنامه جنایت و وحشیگری «گلم‌جم» وسیع‌تر از آنست که بتوان به یک «عذرخواهی» دیکته‌شده و مصلحتی آنرا تمام شده دانست. او اگر از حداقل شرافت و وجدان برخوردار می‌بود، باید به خاطر آنهمه بربریت و ستمکاری‌هایش از سیاست دوری گزیده بازهم بیشرمانه به فکر معاون ریاست جمهوری نمی‌شد.

برای شناخت بهتر با خیانت‌ها و پلیدی‌های دوستم و باند دزدانش، جنایتنامه او را در ذیل تقدیم خوانندگان می‌کنیم.

نامش عبدالرشید فرزند عبدالرحیم است. در ولسوالی خواجه دوکوه ولایت جوزجان متولد گشت. تعلیماتش تا صنف ششم در مکتب ابتدائیه خواجه دوکوه بوده و در خانواده دهقان میانه‌حال بزرگ شده است. از آوان کودکی و بعد از درس مکتب در کنار پدرش روی زمین کار می‌کرد. در سال ۱۳۵۸ به صفت اجیر در تفحصات نفت و گاز شبرغان استخدام گردید. مدت سه سال در بخش برمه کاری در برج برمه کار کرد. ازینکه او همکارانش را «دوستم» خطاب می‌کرد یعنی تکیه کلامش دوستم بود و به ازبکی به پیش ادا می‌شود، سرانجام دوستم تخلصش شد. درین زمان توسط کنجه کارگر که از پرچمی‌های سرسخت و مطیع آن دوره بود به حزب دموکراتیک شاخه پرچم جذب شد. مسئولیت پرچمی‌ها را در ولایت جوزجان سید اکرام پیگیر داشت.

تازه جنگ مقاومت ضد روسی و ضد دولت مزدور شکل گرفته بود و دولت نوپای هفت ثور با سراسیمگی بی‌مانندی دست به سربازگیری می‌زد. پرچمی‌ها چون سرشت خیانت و جاسوسی را در خون و رگ دوستم احساس می‌کردند فورا او را از یک کارگر پرچمی به سرباز امنیت دولتی ارتقا دادند. خادیستان در جذب او به «خاد» عسکرگیری عمومی در سطح شهر را دلیل می‌آوردند تا مبادا در آینده سوال‌انگیز باشد. بعد از مدت کوتاهی قوماندان تولی و متعاقبا قوماندان کندک امنیت دولتی شد. در سال ۱۳۶۵ او فعالیت‌های استخباراتی چشمگیری از خود نشان داد و به کمک سید اکرام پیگیر منشی ولایتی وقت و دستور روس‌ها فرقه ۵۳ پیاده را ساخت. او خود قوماندان فرقه شد و رتبه برید جنرالی برایش اعطا گردید.


عبدالرشید دوستم

به زودی قساوت و بیرحمی، چپاول و بی‌ناموسی دوستم شهره عالم گردید. مردم ما سوزانیدن شهر قندهار و کشتار بیرحم هم‌میهنان شان را در آن دیار از یاد نبرده‌اند. همچنان چپاول و بی‌عزتی این جانی بر مناطق جنوبی کشور در صفحه تاریخ خونین ما بصورت ننگینی حک است. او چون

شـیر حرام‌زادگی و انسان‌کشـی KGB را از پستان مردار ببرک و نجیب گاو می‌مکید، درنده‌خویـی‌اش امر طبیعی بود و به گرگان وحشی‌تر از خود چون رسول پهلوان، غفار پهلوان، عبدل چریک، لعل محمـد قوماندان، زین‌الدین پهلوان، مجید روزی، جوره بیگ، حاجی پاینده، کمال دیوانه، شراف بیگ، پیرم قل، شیر عرب و... بمنظور چپاول و کشتار بیشتر، نیاز داشت.

سیاست «مصالحه ملی» دولت پوشالی با پرورش گروپ‌های ملیشه‌ای که بر جان و مال مردم لجام دریده چنگ و دندان انداخته بودند، از مکارگی‌های مسـخره نجیب بشمار می‌رفت که دوستم را به اوج سفاکی صعود داد. مسـکو با پیشبین بودن فروپاشی دولت دست‌نشانده تمام افراد مزدور و دستپرورده‌اش را از رهبر خوک‌کش ببـرک که در حیرتان مزار می‌زیسـت تـا ارکان حرب نظامی‌اش روف بیگی که از پرچمی‌های لاشـخوار بود، جهت تقویت دوستم بکار گرفت. سال ۱۳۷۰ بخت دوستم بر ماتمسرای افغانستان طلوع کرد و اقتـدارش از فاریاب تا تخار و از بغلان الی کابل اسـتقرار یافت. حکومت دوستمی- جهادی یا به زبان بهتر پرچمی- جهادی تحت قیادت پدرخوانده دوسـتم و ملا مجددی عملا برقرار شـد. ولی دیری نگذشـت که شـکم‌های یکدیگر را دیوانه وار دریدند؛ ۶۵۰۰۰ کابلی را بیرحمانه کشتند؛ بر ناموس مردم تازیدند؛ هستی کشور را به تاراج بردند و صدها جنایات هولناک دیگر به این ملت مظلوم روا داشـتند. دوستم درین کوره‌ی شرارت و تباهی نه ناظر بی‌طرف بود و نه در حاشـیه‌ی این ماتمکده وحشتزا قدم می‌زد. او در کنار سایر رهبران تنظیم‌های تبهکار جهادی صانع دوزخ سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۱ بود و به حق مردم ما او را چنگیز خطاب می‌کردند. درین زمان ببرک برای رهبری درسـت دوستم کارهایی انجام داد. ابتدا برای جنبش کمیته سیاسـی ساخت و ساختار تشکیلاتی آن را سـر و سامان داد. مرکز سیاسی پرچمی‌ها در شهر تاشکند و مرکز نظامی آنان در شـهر مزار قرار داشت که ببرک از شهر حیرتان هر دو دسـته را رهبری می‌کرد. طوری که قطعات نظامی، حوزه‌های شـهری، گارنزیون، ادارات دولتی و مراکز تولیدی همه در دست کادرهـای پرچمی قرار داشـتند. طور مثـال: عبدالروف «بیگی» یکی از جنرالان سـابقه‌دار حزب خلق رییس ارکان جنبش دوستم، سنگر منشی عمومی سیاسـی جنبش، انجنیر سید احمد شاه (عضو کی‌جی‌بـی) رییس تصدی کود و بـرق و حاجی فیض‌الله انصاری (عضو کی‌جی‌بی) رییـس تعلیم و تربیه ولایت بلخ بودند. همچنان شاروال و اغلب مدیران و مسئولان ولایت بلخ پرچمی و یا از افراد زیـر رهبری آنان تعیین شـده بودند. جلیل «پرشـور» آدم‌کش و خادی مشهور زمان ببرک (آمر زون شمال و رییس امنیت) در کنار سید نادر نادری به صفت مشاور اجرای وظیفه می‌کرد.

انجنیر احمد ازبک، از خویشـاوندان و با اعتمادترین فرد دوسـتم، از پرچمی‌هـای دوران نجیب اسـت. وی از آغاز جنبش در پسـت‌های اداری رده بالا مثل سرپرسـتی ریاسـت کود و برق و معاونیت اداری ولایت قرار داشـت. انجنیـر احمد از عرب‌های شـولگره و پرچمی‌های حزب‌الله هرات اسـت که توسـط حزب وحدت به معاونیت ولایت گماشته شده بود.

زمـری کامگار رییس شـرکت هوایی «کام ایـر» بعد از فراغت از تخنیکم مزار بحیث مامور فنی در ریاست تفحصات مزار ایفای وظیفه می‌کرد. با حاکمیت دولت مزدوران روسـی توسـط «پیـکار» و «صادقی» شـوهران عمه‌هایش کـه از کادرهای مهم پرچمی‌ها بودند، به خاد معرفی گردید و نیز در جریان عسکری در بندر حیرتان و دریوری روس‌ها با کی‌جی‌بی ارتباط برقرار نموده امـوال قاچاق روس‌هـا را به مزار و حیرتان انتقـال می‌داد. بعد از حاکمیت جنبش با استفاده از ارتباط قبلی خود وارد تجارت شده و از آن طریق به مافیا پیوسـت. وی فابریکه بزرگ کود و برق مزار را بوسیله اربابش به تصرف خود درآورده بود. فعلاً یکی از دلالان مهم اقتصادی تجارتی و مافیای دوسـتم و عطا در نوکری به روسیه می‌باشد.

عزیزالله کارگر، از کادرهای «گروه کار» رییس تشکیلات جنبش و در عین زمان بحیث معاون دوستم‌بای نیز ایفای وظیفه می‌کرد.

سـید کامـل، از جملـه پرچمی‌های دوران نجیب که در خاد کابل وظیفه داشـت، مدتی رییس امنیت مزار بود و بعداً مسـئوول امنیت صفحات شـمال و مشاور امنیتی دوستم انتخاب گردید.

سیدنورالله و پسـرخاله‌اش سیدیونس هر دو از خادی‌های دوران نجیب می‌باشند که اولی رییس امنیت مـزار و دومی رییس دفتر دوستم بودند و از وفادارترین پاسبانان دوستم بشـمار می‌روند. سـید نورالله فعـلا هم رییس تشکیلات جنبش است.

نورالدیـن «همسـنگر» نیـز از پرچمی‌هـای دوران نجیـب اسـت که مدتی بحیث منشی سیاسی جنبش، سخنگو و نگارنده

بقیه در صفحه ۷۰



دوستم نخستین پله‌های جنایت و خیانت را در رکاب داکتر نجیب پیمود.

ش.الف - مزار

شمه‌ای راجع به عطا محمد و جنایت‌هایش

عطا محمد فرزند نور محمد باشـنده گذر عزیز آباد ولایت بلخ اسـت. پدرش (نورمحمد) در رسـته قالین فروشی شرق روضه «سـخی جان» نـزد یکتن از تاجران پوسـت قره‌قـل و قالین بنام شـاهکار کارگر بود. نـور محمد بعد از ختم کار بیشـترین اوقات زندگیش را در پرخانه (قمار خانه) و سـاقی خانه‌ها می‌گذشتاند و اکثر اوقات نشئه می‌بود. عطا چون فرزنـد بزرگ خانواده بود با پـدر در انجام کارهای روزمره همکاری می‌کرد و هم متعلم مکتب در لیسـه عالی باختـر بود. او از زندگی مزدوری پدر سـخت رنج می‌برد و زمانیکه اندک پولی از پدر خواستار می‌شد مسلما با وضع بد مالی که گریبانگیر خانواده‌اش بود روبرو می‌گشـت و جواب رد می‌گرفت. همان بود کـه در ایام متعلمی با ماما میرزای بقال و بنجاره فروش مشـهور به ماما میرزای توتله که از بچه‌بازان مشهور بود، رابطه جنسی برقرار کرد. دوکان ماما میرزای توتله در مقابل شـفاخانه صحت عامه بلخ موقعیت داشـته که هـم اکنون مارکیت لباس فروشـی شیرخان سلطانی است. این رابطه بچه بیریشی سریعا انکشـاف کرد و جای ماما میرزا را متقاضیان جدید بشمول همسایه دوکانداران پدرش گرفت، گندیدگی اخلاقی‌اش فراگیر شـده و شـاهکار هم از آن مطلع گردید. درین زمان که حزب میهنفروش پرچم و خلق تازه به اقتدار رسـیده بود، عطا متعلم صنف یازدهم و مشـروط مضمون حدیث بود. شاهکار نورمحمد را فرا خواند و از او خواست تا عطا را که لکه ننگ بر او و تجارتش شده بود از شهر بیرون کند. همان بود که او را توسـط فردی بنام بابه حسـام‌الدین جمعیتی نزد ذبیح‌الله (قومندان جمعیت) در تنگی مارمل فرستاد.

تنگی مارمل در کنار تنگی شـادیان بالای یگانه کوه مزار که در جنوب شـهر به چشـم می‌خـورد موقعیـت دارد و یکی از عقب‌مانده‌ترین ساحات کوهسـتانی ولایت بلخ بشمار می‌رود. در آنزمان تعداد افراد با سـواد آنهم در کوه مارمل بسیار اندک بود. چون ذبیح‌الله با افراد بیسـوادش کسی به سطح عطا نداشت، او را به صفت کاتب خود و سـپس معلم سـوادآموزی چند تن از افرادش برگزید. بدینترتیب عطا مانند سایر «استادان» آهسته آهسته ملقب به اسـتاد شـد اما به هیچ عنوان قوماندان «مطرح» جبهه نبود چون جانیـان دیگری مثل مولوی محمد علم، علم آزادی مشـهور به علم سـیاه (فعلا وکیل در پارلمان) و انجنیر داوود سرکردگی جبهه را به عهده داشتند.

بعـد از مرگ ذبیـح‌الله، مولوی محمد علـم، انجنیر داوود و علم سـیاه همه کاره شدند وعطا مسـؤول یک گروپ کوچک بود. زمانی که عطا به پشـاور رفت و در آنجا با رهبران باند مسعود خایـن و پدران پاکسـتانی و عربی آن دید، به عضویت شـورای نظار درآمد. «انجنیر» داوود از ترس اینکه او جایگزینش نشـود، فورا طرح تـرور عطا را ریخت اما فردی بنام قاری قدرت که فعلا سـکرتر و همه کاره عطا اسـت و در آنوقت محافـظ داوود بود، عطا را از نقشـه داوود در مسـیر راه شـولگره باخبر ساخت و عطا جان به سـلامت برد. اختلافات داوود و عطا از همان زمان شـروع گردید. با پیروزی جنایتکاران هشت ثوری عطا هنوز از قوماندانان درجه سـه بود و به اسـتثنای مناطق جنوب مزار کسـی او را اصلا نمی‌شناخت. بعد از گذشـت اندک زمانی سگ‌جنگی میان جنبش و جمعیت شـروع شد و رسـول پهلوان جانی، قوماندان فرقه ۵۱۱ دوستم دو بار بساط عطا و دار و دسته جمعیتی‌اش را بدون مقاومت از مزار برچید؛ انجنیر داوود و نادر آوان جمعیتی را دستگیر و عطا را تا دهنه مارمل عقب راند. رسـول پهلوان نادر آوان را کشـت و انجنیر داوود را به حکم دوسـتم از زندان رها ساخت. سپس داوود از مزار فرار کرد و فعلا در انگلسـتان با تمامی اعضای خانواده‌اش بسـر میبرد. با مرگ رسـول بار دیگـر اقبال عطا طلـوع کرد و دوباره از کوه مارمل به شـهر مزار برگشت. طالبان با تسخیر مزار، پهلوان دوسـتم، محقق و «اسـتاد» عطا را چنان در وحشت مرگ انداخـت که تا کوهسـتان‌های دره صوف گریختنـد و تا بمباران طیـارات بی۵۲ امریکا حتی یک وجب هم «پیش‌روی» نداشـتند.

راندن طالبان توسـط امریکا به بهانـه تروریزم و القاعده و

بقیه در صفحه۸۵



عطامحمد جنایتکار - دیروز و امروز

حالا دیگر عطا آن چهره ریشوی پکول بر سر نیست او دریشی پوش شده، نکتایی میزند و از «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق زن» با پراندن کلمات انگلیسی می‌گوید

عظیم- مزار

داکتر میرویس ربیع، دلال سرجنایتکار عطا محمد

میرویس ربیع فرزند میر غلام محمد نخودپز، باشنده اصلی گذر عزیز آباد ولایت بلخ است. پدرش کارمند عادی مدیریت عمومی انحصارات مزار بود. او دو برادر دارد میر غلام قادر که تا صنف دوازده درس خوانده و فعلا رییس شفاخانه «بین‌المللی» مولاناست و حیدر آقا که زمانی مدیر اداری بندر عایداتی حیرتان بود و فعلا معاون بانک ملی می‌باشد. گذشته‌ی این فامیل با فقر و مصایب اجتماعی گره خورده است. معاش پدر یگانه منبع درآمد خانه به شمار می‌رفت. شش دختر و سه پسر همه در سن و سال مکتب قرار داشتند و کاری از آنان ساخته نبود. با گذشت زمان دو برادر بزرگ‌تر میرویس تصمیم گرفتند تا دوکان نخودپزی که شغل نادارترین قشر جامعه بود در گوشه‌ای از شهر باز کنند. لیکن به حدی نادار بودند که حتی توان پرداخت کرایه یک دکان را هم نداشتند. بالاخره مجبور شدند در حویلی خویش داش بگذارند و از خرد تا بزرگ بشمول میرویس مصروف پختن نخود شوند. با آنهم وضعیت تغییر چندانی نکرد و سفره کم نان شان هرگز پر نان و روغن نشد. «قبله‌گاه» داکتر صاحب بعد از رسمیات در دولت بیکار نمی‌نشست. او با دوستان پربازش نه به قصد تفریح و دوری از مشکلات جانگیر خانه، میده بازی می‌کرد بل عملاً بی‌درد سر یک لقمه نان «حلال» را از این طریق بدست می‌آورد. او دستمال قمار شبانه را بر فقیر خانه‌ی خویش پهن کرد و از برندگان بازی بنام دست‌خوشی و تاجایی پول می‌ستاند. بعدها جهیزگری پیشه کرد و تمام آل و عیال بشمول دخترانش، خدمت قمار بازان حرفوی را که در پرخانه میرغلام محمد ربیع رفت و آمد داشتند، می‌نمودند.

با این رزق «پاک» حیدر آقا دکانی را در مندوی به کرایه گرفت و در آنجا برای اولین بار در زندگی با اتکا به پول قمار نخود پخت. تولد، کودکی، جوانی و داکتر شدن میرویس ربیع بدبختانه در چنین فضایی شکل گرفت.

در مکتب سلطان غیاث‌الدین با بیچارگی درس خواند و زندگی به حدی درمانده‌اش نموده بود که برای خرید یک بسکیت و کتابچه شب و روز سر و کارش با بچه‌بازان مشهور آن دوره بود و با چنین شخصیت و گذشته محصل طب گردید. بعد از فراغت به کمیشن‌کاری دوا میان درملتون‌های داخل شهر و مخصوصا جوار شفاخانه‌ها مصروف کار شد و چندی بعد معاینه‌خانه شخصی باز کرد. از آنجایی که مریضی نداشت علاقه‌ای به آن نگرفت؛ اکثر روزها بیکار بود و با بایسکل قراضه میان شهر و خانه سرگردان. همچنان دوا فروشان شهر مزار بعلت فرومایگی شخصیت او حاضر نبودند یک بوتل شربت را بدون پرداخت پول به او دهند.

سال‌های ۱۳۶۷ مصادف به سگ‌جنگی‌های تنظیمی بود. چهار چوک روضه بدست چهار داره غدار جهادی و دوستمی قرار داشت و هر روزه اختطاف، ترور، تجاوز، دزدی و جنگ‌های کوچه به کوچه با ده‌ها کشته و زخمی از جمله شوخی‌های جهادی‌پسند محسوب می‌شد. آن زمان هیچ قرابتی فامیلی و تنظیمی میان او و عطا نبود. هنوز نفقه زن اول را پوره نمی‌توانست چه رسد به هوس ازدواج با دختر کاکای زن عطا که بعدها به عنوان زن، بر او تحمیل شد. اداره به اداره گشت اما صاحب کاری نشد سرانجام دوباره به فاکولته طب بلخ جایی که از آن در سال ۱۳۷۳ فارغ شده بود، به صفت مدیر تدریسی مقرر گردید. در این زمان بعد از خوش‌گذرانی با دختر عیاش ابراهیم گران که محصل سال ۱۳۷۷ فاکولته بود، ازدواج کرد. این وصلت «مقدس» ربیع را به عطا نزدیک ساخت تا حدی که از او همیشه به عنوان جانشین مقام ولایت، بعد از نصب خودش به پست‌های بالا یادآوری می‌کند. ربیع پست در مقابل جلاد خم شد و زمینه‌ساز عیاشی‌های عطا با روسپیان عربی، ایرانی، مراکشی و روسی در دبی و اروپا شد. دیری نگذشت که طالبان مزار را تسخیر نمودند و داکتر وکیل متین که از مزدوران دارداری حزب دموکراتیک خلق بود و بدبختانه فعلا هماهنگ‌کننده برنامه‌های اکمال تخصص شفاخانه حوزوی بلخ است، به صفت رییس طب برگزیده شد. رییس تازه به دوران رسیده که با شیر روس کامش آلوده بود به مقصد چاپیدن و پرکردن کیسه‌هایش تا رسیدن به این «مقام» خیلی جان کند. او میرویس رذالت‌پیشه را در برآورده شدن آرزوهای کثیفش قابل استفاده یافت، زیرا مستقیما با محصلان و مشکلات عدیده از توزیع کارت هویت تا جنجال‌های امتحان، لیلیه، تبدیلی و



میرویس ربیع

غیره مسـایل شان سـروکار داشـت، از جانب دیگر مدیریت‌های تدریسی تمامی فاکولته‌ها در سطح کشور منبع عمده دزدی، فساد و خیانت در خدمت به ریاست پوهنزی‌هاست نه جایگاه حل معضلات محصلان.

در دوره حاکمیـت مسـتبد طالبان این دو کثیف توسـط اسـتخبارات در جریان اخذ رشـوه از محصلان شوربخت ما بالفعل دسـتگیر شـده و مـدت دو هفتـه را در توقیف‌خانـه گذراندند. امربالمعـروف یـک روز قبل از اجرای حکم مجـازات دزدی، در چهار سـوی روضه داد می‌زد که فردا سـاعت چهـار بعد از ظهر وکیل متین و میرویس ربیع رییس و مدیر تدریسی فاکولته طب در استدیوم بلخ چهل چهل دره می‌خورند. آنان با پیوندهای ناپاکی که با سران خلقی طالبان و مناسبات بویناک قومی داشتند، از دره‌های جاهلان در ملاءعام نجات یافتند. مصداق گفته مشـهور کرمک از برکت شـالی آب خورد و رهایی یافت. حکومت پوشـالی کرزی خون تازه در بدن دزدان ائتلاف شمال جاری ساخت و عطای فراری کـه در غارهای دره صوف پنهان بـود دوباره بر جاده‌های پرخون مزار ظاهر گشت. او در اقدام نخست میرویس ربیع را رییس صحت عامه بلخ، حیدر آقای نخودپز را به صفت کارمند اداری در گمرک حیرتان که شاهرگ عایدات مزار است و میر غلام قادر را به صفت معاون تحویلدار دافغانسـتان بانک مقرر کرد. از یازده سـال بدین سـو میرویس ربیع بر دار و مدار صحت عامه مزار حاکم است و با اسـتفاده از موقف اداری و حمایت سیاسی والی غدار بلخ دست به هرگونه عمل فجیع می‌زند. از غارت دوا تا سـوزانیدن شـفاخانه و از تاسیس شـفاخانه و انستیتوت صحی شخصی تا بی‌عزت ساختن نرس‌هـا و قابله‌های بی‌کس و خرید ده‌ها بلند منزل در مزار- کابل و دبی.

جنایات میرویس ربیع به عنوان فرد دوم در حلقه فسـاد و مافیاگسـتر عطا را در بخش‌های مختلـف مختصراً مرور می‌کنیم تا چهره یک مفعول پست‌طینت و دزد بیشتر نمایان گردد.



میرویس ربیع فاسد با منیژه دولت

غارت و چپاول هستی مردم:

شـفاخانه الفلاح (حاجی مجید سنچارکی با سرمایه‌گذاری ۷.۵ لک دالر مالک اصلی الفلاح بود. ربیع در روز افتتاح شـفاخانه با توسل به زور، مجید را مجبور کرد تا او را شریکش سازد و بعدها مجید را با تهدید و ارعاب از شـهر فرار داد) شـفاخانه بین‌المللی مولانا، انستیتیوت علوم صحی مولانا، خانه‌ای در مکروریان کابل، خانه و تجارتخانه در دبی، باغ افسـانوی به وسـعت ۱۰ جریب در منطقه بابه یادگار مزار، خانه در گذر عزیزآباد شهر مزار، شراکت در کلینک جراحـی و ارتوپیدی خواجه نور محمد فیض، کلینک تشـخیصیه و معالجوی آرین افغان، کلینک تشخیصیه‌ی بلخ باستان و کلینک مرمرین.

شـفاخانه مولانا در عین زمانی که مردم بیچاره‌ی ما را زنده پوسـت می‌کند، محل عیاشی و خوشـگذرانی ربیع و باند کثیفش است.

در رأس اکثر شـرفباختگی‌های جاری در شـفاخانه مولانا بـرادرش میر قـادر ربیع و داکتـر ادریس از چوچه‌سـگان بدنام پرچمی قـرار دارنـد. همچنان انسـتیتیوت صحی مولانـا که در بخش‌های تکنالوژی (لابراتوار)، نرسـنگ، قابلگی و دندان فعالیت دارد، نظر به مکتوب رسـمی وزارت صحت عامه سـالانه باید ۳۰ محصل را در هر بخش استخدام و از هر سمستر ۹۰۰۰ افغانی فیس دریافت نماید. اما ربیع با زور خویش هر سال به تعداد ۱۷۰ محصل را با تدریس در دو تایم جذب کرده و فیس را نیز تا ۳۰۰۰۰ افغانی بلند برده اسـت. ربیع همچنان جهت جذب تعداد بیشتر، به آمریت قوانین صحی و بررسی صحت عامه دستور داده است که هر محصل تازه وارد به مولانا حق کار به صفت دواسـاز در دواخانه‌های شهر را دارد. اسـتادان می‌گویند که ما حتی صلاحیت ناکامی شاگردان را نداریـم زیـرا اداره مولانا بعد از اعلان نتایـج چانس اول، بدون مشـوره با ما دوباره امتحان گرفته و همه را کامیاب می‌سازد. این در حالیسـت که تا هنوز جواز کار این موسسه‌ی نیمه عالی تکمیل نشده است.

در این اواخر موسسـه‌ی متوسـطه صحی دیگری در ساحه معدن نمـک چهارراهی تفحصات بعد از تکمیل اسـناد از وزارت صحت شـروع به کار نموده بود که پادوان ربیـع با پیروی از این امر رییس صاحب که در مزار فقط یک موسسه صحی باشد و آنهم مولانا، با زیر پا کردن لوحه و پاره کردن اوراق تبلیغاتی از کارش جلو گرفتند.

سایر منابع ملوث و پر درآمد ربیع:

کافیتریا: کافیتریای داخل شـفاخانه دولتی حوزوی بلخ را ربیع به داکتر خلیـل محرابی آمر حفظ‌الصحه محیطی که یکتن

بقیه در صفحه۷۹

ش.الف - مزار

کمال ریش (نبی زاده) را بشناسید!

چندی قبل تصادفاً برنامه تلویزیونی و پست‌های فیسبوکی خانم «سجیه کامرانی» از تلویزیون «آریانا افغانستان» را تماشا کردم که از «بنیاد نبی‌زاده» به نیکی یاد کرده برایش تبلیغ می‌کرد. خانم سجیه که موضع قاطع علیه جنایتکاران و فاسدان افغانستان دارد و معمولا به افشای آنان می‌پردازد احتمالا از ماهیت و رشته‌های مافیایی کمال نبی‌زاده بی‌خبر است بناءً لازم دانستم که در معرفی این خاین و رهزن چیزهایی بنویسم که جهت آگاهی هموطنان در صفحات نشریه رزمنده «پیام زن» انتشار یابد.

کمال نبی زاده فرزند محمد نبی باشنده گذر سه دکان شهر مزار می‌باشد. پدرش نمک فروش بود و دوکانی در داخل مندوی داشت به همین لحاظ همه او را نبی نمک‌فروش صدا میزدند. نبی سه پسر و سه دختر داشت. کمال فرزند ارشد اوست و فرید پسر دومش که دست و پای کمال است. کمال از دوران مکتب با عطای غدار، والی فعلی بلخ دوست و هم صنف بود. او به تمام معنی خصایل لومپنی داشت به همین لحاظ هیچگاهی دستگیر پدر نشد، دوشادوش نبی قدم نگذاشت و اصلاً کمر به حل مشکلات زندگی خم نکرد تا معیشت نسبتاً آبرومند داشته باشند. بیچاره مادرش (شاه خانم) از فقر و تنگدستی به تنگ آمده بود از مجبوریت و ناچاری به کالا شویی و نان‌پزی رو آورد و همه روزه در عقب هر دروازه‌ای صدا می‌زد که همشیره کالاشوی کار ندارید. برخلاف، کمال در دنیای رویایی خویش با عطا و سایر دوستان دلبندش شب و روز در محافل و قمارخانه‌ها خوشی می‌کرد و می‌رقصید و سر سوزن از وضع اسفبار خانواده و کلفتی مادر نگران نبود. ضمنا روایاتی حاکی از دست‌کاری ماما میرزا توتله بر او نیز سر زبان‌هاست. (*)

بعد از مکتب بیشتر اوقات تا شام روز اقامتگاه او کنار



جاده رسته لیلام‌فروشی شهر مزار بود. چون این نقطه مزدحم‌ترین ساحه شهر است که عمدتا زنان به خرید در آنجا می‌آیند، برای رذالت‌بازی‌های او جای مناسب بشمار می‌رفت.

او در دوران طفولیت آزار جنسی بیشماری دیده و ازین بابت سخت کینه‌توز و عقده‌مند بار آمده است. لذا گره روانی بارور شده چندین ساله‌اش را بالای زنان مظلوم ما با دست‌اندازی و «انگولک» خالی می‌کرد و آرامش می‌بخشید و اگر شکاری بدستش نمی‌آمد کیسه‌های زنان بیچاره را می‌دزدید. به لحاظ داشتن ریش و سبیل‌های درشت برای نخستین بار زنانی که مورد اذیت او قرار گرفته بودند، لقب «کمال ریش» را بر او گذاشتند که بعدها تا اکنون مردم مزار او را به این نام می‌شناسند.

در جریان سال ۱۳۶۰ «خاد» به جذب جواسیس از اقشار مختلف جامعه دست زد که بیشتر روحانیون و لومپن‌های حرفوی کارآمد از روسپی تا گدا، قمار باز، دزد، راه‌گیر و بچه‌بازان شامل آن بودند.

شخصیت ابتر کمال ریش باب دل خاد بود و سریعا جذبش کرد. نخست به واسطه یکتن از اقارب نزدیکش در کمیساری دولت مزدور نجیب چپراسی شد تا صاحب سابقه کار در دولت گردد. سپس مستقیما داخل خاد به کار جاسوسی پرداخت و با استفاده از امکانات خاد تا توانست چور کرد. این زمانیست که او به اندازه کافی پول اندوخته است و از خبرکشی خانه به خانه خسته گشته، از آزمایشگاه مکرر دستگاه کشتار کامیاب بدر شده؛ پس در اشتیاق به تجارت آنهم در گرو خاد جان کنی دارد.



از چپ به راست: کمال نبی‌زاده، عطا، زلمی یونسی و قاری قدرت سکرتر خاص عطا که در تمامی موارد او را همراهی می‌کند در میدان سرخ مسکو

(*) اطلاع یافتیم که اوایل ۱۳۹۳ ماما میرزا توتله از سبب مریضی مزمن و کهولت سن درگذشت و با کوله‌باری از رازهای پنهان «فرزندان فرزانه بلخ باستان» برای همیش یارانش را تنها گذاشت. در مورد روابط آنچنانی عطا با ماما میرزا گزارش صفحه ۳۹ را ببینید.

خاد نیز با درک استعداد و سر سپردگی بی‌مانندش همانند زمری کامگار رییس شرکت هوایی «کام ایر» او را به مسوولین مرز ازبکستان معرفی نمود تا بدون ممانعت آزادانه در دو سوی مرز تجارت کند. نخست با وارد کردن کالای اندک و بی‌ارزش، کار «قانونی و مشروع» کرد تا ذهنیت عامه را آماده پذیرش تجارت کلان با سودآوری بیشتر نماید. لیکن مردم و آنانی که تیزبینی سیاسی داشتند از اول می‌دانستند که قاچاق هیروئین از افغانستان به ازبکستان سپس مسکو در شراکت با اراکین و جواسیس دو دولت اساس و بنیاد کار کمال را می‌سازد نه وارد نمودن بخاری برقی، اوتو و رادیوی ۵۳۰ روسی. این اجناس فقط پوشش کار سیاه کمال ریش خادی بود.

کمال چون نسبت به کامگار مستعدتر بود، مورد توجه بیشتر KGB قرار گرفت و با گذشت اندک زمان به کارکشته‌ترین



زلمی یونسی با عطا در مراسم حج

جاسوس افغانی KGB مبدل شد. او یکی از مطمئن‌ترین اجنت روس در افغانستان است چنانچه در جریان سگ جنگی تنظیم‌های جهادی و هم در دوران طالبان، تمامی مهمات و وسایل جنگی کمک‌شده روسیه به احمد شاه مسعود از چینل وی صورت می‌گرفت.

در جریان سال‌های ۷۰ اغلب پولی که کمال در اختیار داشت و با آن تجارت می‌کرد از رسول پهلوان یکتن از قوماندانان خونخوار دوستم بود. بعد از ترور رسول توسط دوستم تمام آن ثروت به کمال تعلق گرفت. بیشترین سرمایه او در بیرون از کشور و در پیوند با سرمایه‌داران بزرگ روسیه، ایران، عربستان، عراق و ترکمنستان در گردش است مثلاً با ایران در زمینه تیل و گاز با شرکت نفتی ایران، با عرب‌ها با ماریوان الکترونیک کمپنی و در عراق با کمپنی نفتی عراقی شریک است و قراردادهای میلیون دالری با آنها دارد. چنانچه تنها از کمپنی نفتی ایران در شروع سال جاری در یک Invoice ۳۰۰۰ تن تیل بی‌کیفیت و به قیمت نازل وارد نمود (فراموش نکنیم تیل‌های استفاده شده در نیروگاه‌های هستوی ایران که کاملا به زباله تبدیل اند جای مصرف شان افغانستان است و سودجویان بی‌رحم مثل نبی‌زاده‌ها



مرکز رادیو تلویزیون «آرزو» مربوط کمال نبی‌زاده

واردکننده این سموم اند) همچنان با شرکت‌های ترکمنستانی از قبیل ترکمن باشی آیل پروسیسنگ کمپلکس (وارد کننده تیل و گاز) و یوپیک یولسن گاز که صرفا واردکننده گاز است، شراکت دارد. در ضمن مالک بزرگترین شرکت نفتی بنام «افغان نشنل پترولیم» نیز می‌باشد.

کمال مالک شبکه تلویزیونی «آرزو» است که از مزار نشرات داشته و بیشتر در خدمت عطا سگ‌دوی می‌کند. رییس «آرزو» داکتر نجیب‌الله پیکان فرزند یکی از پرچمی‌های بدنام بنام غلام حضرت پیکان است. غلام حضرت پیکان والی ولایت پروان در زمان نجیب بود. او یکی از مزدوران پروپاقرص دولت پوشالی بشمار می‌رفت. بعد از روی کار شدن چپاولگران جهادی تا امروز با خانواده‌اش سراپا در خدمت دزدان «ائتلاف شمال» خصوصا دوستم جانی و عطای جنایتکار خوش خدمتی می‌کنند و ازین طریق با هزار و یک حرامزادگی و مزدوری به میلیونها دالر و چندین خانه قیمتی در بهترین ساحات شهر مزار دست یافته است.

دیدن چهره تحلیل‌گران سیاسی «آرزو» ضجرت‌آور است چون تاریخ زادگان لاشخوار پرچمی مثل رجب حزبی که از بیکاری فعال جامعه مدنی شده است، دزدان جهادی مثل ستار سعیدی وحدتی معاون محقق، سارنوال زلمی یونسی از گنده فکران



نجیب پیکان رییس شبکه تلویزیون «آرزو» حین خوشگذرانی در استانبول

بقیه در صفحه ۸۷

محمود سیاوش

نمونه‌هایی از جنایات و قتل‌عام‌های پیرم‌قل در رستاق تخار

دوستـان عزیز «راوا»، من نوشته‌هایی در معرفی جنایات و بربریت چند جنگسالار جنایتکار از جمله دوستم و عطامحمد را روی سـایت تان دیدم، بناءً خواستم جنایتنامه‌ی یکی از پلیدترین جنگسالاران تخار را که هنوز در ولسوالی رستاق حاکمیت تام داشته از جانب دولت مرکزی نیز حمایت می‌گردد برایتان تقدیم نمایم.

در طی هفته‌های گذشته، این جنایتکار وحشی، مسئولیت کمپاین اشرف غنی را در تخار به عهده گرفته است. از روی تاریخچه خونین و مکدر این ناانسـان پلید می‌توانید به میزان وقاحت اشـرف غنی و عوامفریبانه بودن وعده‌هایش پی‌ببرید. اشـرف غنی که فکاهی گونه خود را «دومین مغز متفکر» جهان می‌خواند اولاً با آدمخوارانی چون دوسـتم و سـرور دانش کنار آمد و ثانیاً در اکثر نقاط افغانستان بر دزدان دارایی و حیثیت مردم اتکا داشته می‌کوشد توسط آنان بر گرده‌های ملت سوار شود.

پیرم‌قل ولد آدینه قل طالب‌بچه مدرسه قریه قدق ولسوالی رسـتاق است. او وقتی به این مدرسـه آمد هنوز ریش و بروت به روی الاشـه‌هایش دیده نمی‌شد. از قضاء یکی از دکان‌هایی که در پهلوی مدرسـه متذکره موقعیت داشت به سرقت می‌رود. مجموعه مواد خوراکی ایـن دکان که مربوط افراد کم‌بضاعت قریه بود از چند کیلو کلوچه و بوره و نبات و قند بیشـتر نمی‌شد. بعداً شخص پیرم‌قل سارق این دکان تثبیت شد. چون او مواد خوراکی را بعد از دزدی، پنهانی به مدرسه آورده گاه و بیگاه استفاده می‌برد. بالاخره در این کار آن هم در محیطی که طالبان هم مدرسه‌ای‌اش هم موجود بودند با مشـکل روبرو می‌شـود و بعداً بخاطر عـادی جلوه دادن پرمصرفی‌ها تصمیم می‌گیرد تا دیگران را نیز شریک سازد. زمانی که صاحب دکان به مولوی مدرسه مولوی حسین پدر مخدوم کوفی شکایت می‌کند طالبان هم دوره‌اش در می‌یابند که خوش‌مصرفی‌های او ریشه در کجـا دارد. مولـوی وقتـی قضیه را تحقیـق می‌کند رد پـای دزد را از مدرسـه خود پیدا می‌کنـد و می‌داند که یکـی از طالبان خودش این کار را انجام داده است. مولوی می‌کوشد که موضوع را سرپوشـیده نگهدارد، ولی بـوی بداخلاقی‌های پیرم‌قـل تا جایی می‌رسـید که باعث بدنامی کل مدرسه می‌گردد. مفعولیت پیرم‌قل نیز صداها و عکس‌العمل‌هایـی را بـالا می‌کنـد. اینجاست که تحمل مولوی حسین لبریز شـده و پیرم‌قل را همـه روزه زیر لت کوب قرار می‌دهد. ولی پیرم‌قل دست از دزدی و فسـاد اخلاقی نمی‌کشـد و شـکنجه مولوی هم ادامه پیدا می‌کند. بالاخره ملا پیرم‌قل مدرسـه را ترک و راهی قریه آبایی‌اش هزارسـمچ می‌شود. در هزارسمچ هم دست به دزدی می‌زند. چیزی که او می‌توانسـت از این قریه‌ها دزدی نماید همانا گوسـفند، بز و گاو خانواده‌های نسـبتاً مرفه ده بود. در یک قضیه سـرقت دکان که پاپوش‌های خود را رهـا کرده و گریخته بود از رد پای وی را در چاهی همراه با اموال دزدی شده می‌یابند. به این منوال بالاخره به عنوان دزد حرفوی مشـهور می‌گردد. همه می‌دانسـتند که تقریبا هر مورد دزدی کار ملاپیرم‌قل اسـت. این شـهرت باعث شـد تا راه‌های ادامه حیات ازطریق دزدی و چپاول مسـدود گردد. از ناچـاری به جبهات مجاهدیـن رو آورد. از آن جایی که جبهات جهادی رسـتاق تحت فرماندهی محمد عمر خان جمعیتی بود، پیرم‌قل نزد وی مجاهد می‌شود. گفته می‌شود که در سـال‌های ۱۳۶۲ پیرم‌قل در جبهه محمد عمـر خان نزد بابه جان به گرو گرفته می‌شود، که امروز ادعای کاته‌گی بابه جان نسـبت به پیرم‌قل به همین مناسـبت اسـت. مدتی بعد بابه جان از ناحیه پا زخمی و جبهه را ترک میگوید. پیرم‌قـل را مولوی صمد که فعـلاً ملا امام مسـجد چنـار قریه قزل قلعه اسـت به بهانه حاضرباشی بیریش می‌گیرد. تا اینکـه محمد عمر خان از موضـوع آگاه شـده وی را بـه خاطر ترویج فسـاد اخلاقی میان افراد جبهه اخـراج می‌کند. پیرم‌قـل همین که از جبهـه اخـراج میشـود در کوهی که وسـط قریه لنگر و توت واقع اسـت جابجـا می‌گردد. مـدت زمانی را که در این غارها می‌گذراند نیز با دزدی و سرقت رمه‌های کوچی‌ها و سایر افراد این مناطق سپری می‌کند.



پیرم‌قل

چندی بعـد به ولسـوالی امام

صاحب ســفر می‌کند و در آنجا امام تعیین می‌شود. طی این مدت مقتدی‌ای بخاطر رضای خدا جای بود و باش و نان و آب سه وقتش را تهیــه می‌کند. پیرم‌قل نمک‌نشــناس با زیر پا کردن شــرافت و انســانیت با خانم مقتدی روابط نامشروع تامین می‌کند. تا اینکه در فحشــاء در داخل مســجد با زن متذکره گیر آمده و خود را از زیر مشــت و لگد تعدادی از مقتدیان مســجد نجات داده فرار می‌کند. اینجاست که بار دگر هیچ راهی جز رفتن به جبهات جهادی برایش باقی نمی‌ماند. این بار نزد ملا نادر حزبی که در رســتاق جبهه مسلح داشــت می‌آید و در یکی از گروپ‌های ده نفری جبهه‌ی او که در حوزه آب بالا و سادات رستاق مشغول تحرکات ضد دولت و ضد جمعیت اســلامی وقت بود توظیف می‌شود. بعد از سقوط جبهات جهادی حزب اسلامی به کمک دسیســه‌های مسعود و همچنان بعد از ســقوط دولت دست‌نشــانده اتحاد شــوروی و پیروزی احزاب ساخت پاکســتان و غرب (جهادی‌های شورای نظاری و جمعیتی)، پیرم‌قل آمر عمومی جبهات جهادی ولســوالی رستاق می‌گردد. در پست‌های درســتیزوال قول اردوی نمبر شــش و قومندان عمومی ماورای کوکچه در زمــان به اصطلاح جهاد و مقاومت وظیفه اجرا می‌کند. او همچنان مدت مدیدی را در پست معاونیت نظامی احمد شاه مسعود در سطح ولایت تخار گماشته شد.

وقتــی پیرم‌قــل در یکی از گروپ‌هــای ده نفری ملا نادر مدتــی را ســپری کرد با وحشــی گری‌هــا و بی‌رحمی‌هایی که با جســارت آنرا انجام می‌داد توجه اطرافیانــش را جلب می‌کند. به همین خاطر به فرد مطرح در جبهه تبدیل شــده بیشــتر از دیگران مورد توجه اربابش قرار می‌گیرد. در عین‌حالی که وی در قساوت و بیرحمی شهرت کمایی کرده بود همچنان حرکاتی از او سرمی‌زد که باعث نارضایتی و نگرانی آمرش ملا نادر می‌گردید. با گذشت زمان خودسری‌های پیرم‌قل همچنان افزایش می‌یابد. ملا نادر همین که بی‌بندوباری و بی‌انضباطی پیرم‌قل را احســاس می‌کند، تصمیم می‌گیــرد تا وی را احضار نموده بــا گوش مالی‌های مختصر به راه آورد. ولــی پیرم‌قل که به مجازات ملا نادر بلد بود خود را به گیر نداده به نحوی از انحا امر او را ناشــینده می‌گیرد. تا جایی که ملا نادر به خشــم می‌شــود و با جدیت نقشــه‌ای ترور پیرم‌قل را روی دســت می‌گیــرد. ملا نادر بــه دو فردی که جهت کشــتن پیرم‌قل توظیــف نموده بود وعده می‌ســپارد که در صــورت موفقیت در ماموریت مذکور مقام و مناطق تحت ســلطه پیرم‌قل را به ایشــان واگذار نماید. ولی ماجرا به عکس تبدیل می‌شود و برخلاف توقع ملا نادر هر دو قبل از انجام ماموریت داســتان را از ســیر تا پیاز به پیرم‌قل قصه می‌نمایند. وی با شــنیدن موضوع شــوکه می‌خورد و متعاقباً رابطه‌اش را با ملا نــادر قطع می‌نماید. از این به بعد پیرم‌قل منحیث قومندان خودمختار در قریه‌های توت، هزارسمچ و گرگان مشــغول فعالیت‌های دهشت‌افگنی می‌شــود. این همه در شرایطی اســت که احمد شاه مســعود با شــوروی پیمان مخفی آتش‌بس را بســته و جنگ با حزب اســلامی و تار و مار نمــودن جبهات آنرا در صفحات شــمال روی دست گرفته است. توطئه‌ی قتل کادرهای برجسته جمعیت اســلامی به اثر دسیسه مســعود توسط سید جمال حزبی و متعاقباً پاشاندن جبهه سید جمال به اجرا در آمده و تصمیم شکستاندن ســایر جبهات حزب اســلامی در تخار و بدخشان روی دســت گرفته شده است. جبهات حزب اسلامی تخار و بدخشان که از اتحاد مخفی کی‌جی‌بی و مســعود باخبر اند وجود شان را ترس فــرا گرفته و هر کجا شکســت خویش را لحظه شــماری می‌کنند. پیرم‌قل که در محاصره جبهات مختلف قرار دارد، ادامه جنگ علیه همه‌ی شــان را در شــرایط پیش آمده به نفع خود ندانسته در صدد برون رفت از این گرداب می‌شــود. به علت جنگ‌هایی که قبلا با صمد پاچا و میرزا عبدالرحیم داشته رفتن با میرزا عبدالرحیم را که از طرف حکومت نجیب تمویل می‌شــد مناسب نمی‌داند و از رفتن به جبهات دیگر می‌هراســد. همچنان فشار داخلی و شرایط بیرونی که به نفع جمعیت و شــورای نظار در حال تغییر بود باعث می‌شود تا مثل گذشــته پله‌بینانه حرکت نموده با مسعود رابطه برقرار نماید که درخواســتش از طرف مســعود پذیرفته میشود. همچنان برایش گوشزد می‌کنند که الی شروع تحرکات ضد حزبی‌ها در مربوطات رســتاق موضوع مخفی نگه داشــته شــده و روابطش را با ملا نادر گــرم نگه دارد. جمعیت اســلامی تاکید می‌دارد تــا پیرم‌قل از هر طریق ممکن کاری انجام دهد تا رضایت ملا نادر را دوباره بدســت آورد. پیرم‌قل جهت به اجرا درآوردن پیشــنهاد مسعود نقشه‌ای را در ذهنش ترسیم می‌نماید که اگر موفقانه عملی گردد هم رضایت ملا نادر بدســت می‌آید و هم صاحب یک مقــدار اســلحه می‌شود و همچنــان از گــرداب محاصــره جبهات مقتــدر اطرافش نجات می‌یــابد. داســتــان قتل بیشتر از شــصت تن از افراد مــامور حسن کــه جزئیــات آن را در زیر مطالعه می‌نماییــد یکی از نقشــه‌های توسعه‌طلبانه‌ی وی بود.

قتل ۶۰ تن از افراد مامور حسن توسط پیرم‌قل

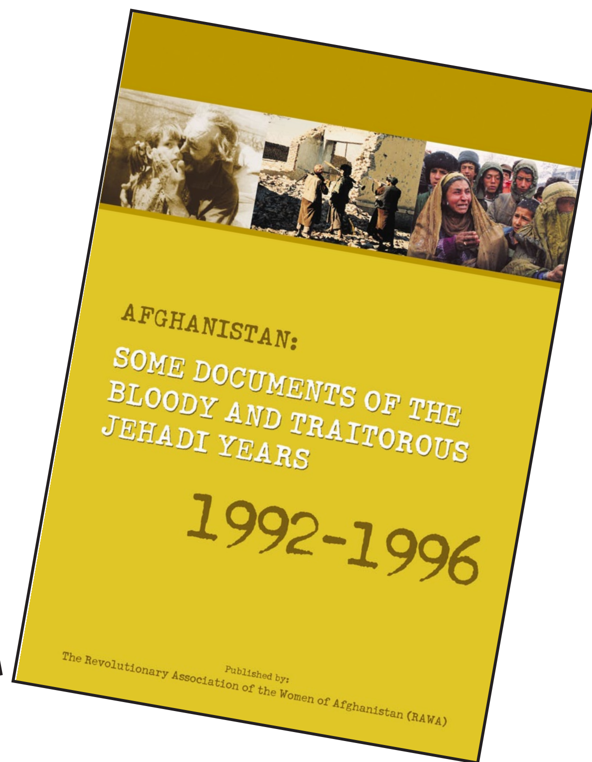
وقتــی پیرم‌قــل به دلیلــی که دربــالا تذکریافــت اعلان خودمختاری می‌کند، ســایر جبهات اســلامی و مخالــف ملا نادر قومندان مطرح حزب اســلامی، مثل جبهه انجنیر بشیر، جبهه مامور حســن که از طرف حزب اســلامی اکمال می‌شــد و همچنان جبهه میــرزا عبدالرحیم وصمد پاچــا که از طرف دولــت نجیب اکمال می‌گردیدند کوشــش کردند که او را بطرف خــود جلب نمایند. به همیــن خاطر هر یک شــان گوش به آواز بودنــد که چه وقت پیرم‌قل دســت کمک به ایشــان دراز می‌کند. پیرم‌قل جهت پیاده کردن نقشــه‌اش مامور حسن را انتخاب می‌کند و با وی که جبهات وسیعی در اطراف رستاق داشت وعلیه روس‌ها می‌جنگید وهمچنان مخالــف ملا نادر بــود تماس می‌گیرد و برایــش وعده می‌دهد که من به تو تسلیم می‌شــوم ولی فعلاً که درشرایط بدی قرارگرفته‌ام برایم نفر بفرست. مامور حســن که ازکشیدگی پیرم‌قل با ملا نادر آگاه اســت به او اعتماد می‌کند و ۱۲۰ تــن از افراد خویش را به فرماندهــی قوماندان محبوب‌الله به کمک پیرم‌قل ارســال می‌کند. پیرم‌قل افراد کمکی مامور حسن را به سه گروپ تقسیم نموده در قوشخانه‌های مردم قریه چغیان، هزارسمچ رستاق و تعداد قریه‌های

بقیه در صفحه ۸۹

کتابی در ۳۶۸ صفحه حاوی مدارک و تصاویری از سال‌های امارت خونبار باندهای جهادی (۱۳۷۵-۱۳۷۱) به زبان‌های دری و انگلیسی

این کتاب تقدیم می‌شود به خانواده‌ها و وابستگان تمامی قربانیان
سال‌های امارت خون و خیانت و بی‌ناموسی که امیدواریم زخم ناسور قلب شان
از شهادت و مورد تجاوز قرار گرفتن دلبندان و برباد رفتن هستی شان،
آنان را از تلاش برای محاکمه و مجازات سیاف، ربانی، گلبدین، قانونی، خلیلی، چکری، انوری،
دوستم، محقق، عبدالله و جمیع جنایت‌سالاران خاین لحظه‌ای آرام نگذارد.





این کتاب منحیث یک سند جاودان در تاریخ کشور، دورهٔ وحشت چهار سالهٔ حیوان صفتان و درنده خویان را با دقت و تفصیل مورد تحقیق قرار میدهد. این کتاب قاتلان و دزدان ناموس ملت افغان و ویرانگران کشور را به محاکمه می کشاند و پرده از شنیع ترین اعمال ضد بشری اهریمنان دین فروش برمیدارد. اگر افغانی از کمترین وجدان بشری برخوردار باشد، بعد از ملاحظهٔ این کتاب جانسوز بر کلیه حیوان صفتان (سیاف، ربانی، گلبدین، دوستم، احمدشاه مسعود، قسیم فهیم، خلیلی، قانونی، مزاری، محقق، انوری، چکری، داکتر عبدالله و صد های دیگر) لعنت می‌فرستد و به پیروان و حامیان این بی‌ناموسان و مزدوران اجانب نفرین می‌نماید.

داکتر میرعبدالرحیم عزیز

این کتاب را در بدل قیمت و هزینه پستی سفارش داده، در پخش وسیع آن ما را یاری رسانید.

وحید وارسته و...

برای زنده ماندن فرزندان خود را می‌فروشـند و... سخن گفتن از «وضعیت نابسـامان آزادی بیان در داخل کشور»[۷]، جز رها کردن باد روشـنفکری و اینجویی معنایی دارد و ریشـخندتر از خواست نامگذاری یک جاده کابل به نام «آزادی بیان» یا قلمگذاری سمیع حامـد نمی‌باشـد؟ و توقع از پلیدترین فسادسـالاران جاسـوس و شـرفباخته جهت «برخورد قاطعانه‌تری در تطبیق این امر قانونی»، سقوط در سـطح مقامات بویناک دولتی نیست؟ حتی در ارتباط با همین «آزادی بیان» آیـا کارزاری موثر را مثلاً علیه رذالت بصیر سالنگی چاقوکش در مقابل نصرت اقبال خبرنگار راه انداختید؟

اصلاً آقای وارسـته بین شـما و اهالی کلوب قلم و «فردا» و نظایرش چه فرقی اسـت؟ هیچ. اینـان میزبان واصف باختری و منیژه خانم عطامحمدی می‌شـوند و شـما هم از مریدان هر دو! آیا رویتان سـرخ نمی‌شود که مترجم اشعار «شمع محفل»[۸] مردنی‌ای بوده‌اید که از سـفیر عطا محمد و سیاف و فهیم و... بودن دخترش در پیراهـن نمی‌گنجد؟ ما هرگاهی که از ایـن حرف‌ها زده‌ایم، با بدزبانی‌های خادی‌وار و فحاشـی اسـحق نگارگر و لطیف پدرام و اکرم عثمان و چوچه‌های شـان مواجه شده‌ایم ولی در جواب فقط گفتـه و خواهیم گفت: اگر زن یا اولاد خودتان به تور بنیادگرایان گرفتار می‌آمد و ارگان‌های محترم مسئول هم دادخواهی شما را با پوزخند و تمسـخر خادی-جهادی پاسخ می‌گفتند، آنگاه شاید هر سازش و جور آمدن با «نظام» مشبوع از جاسوس و بی‌ناموس را به منزله مادر فروشی می‌دیدید.

آرزومندیم مجبور به چنین خطاب به شـما نشـده و راهتان را کاملا جدا از راه روشـنفکران دلال ببینیم چرا که شما یک قدم بـه پیش مانده و کله‌ی امروزی‌تـان را لایق کلاه «چه» نمی‌دانید. اگـر این نه اظهـار تواضعی کاذب و صرفا در شـعر بلکه انعکاس دگرگونی ماهیتی یک ادیب به جان‌آمده از محشر جاری در وطن دلبندش باشد، چرا به برداشتن گام‌های مثبت دیگر شما امید نیست؟

اما گـپ بین خود ما آقای وارسـته که گذشـته‌ی‌تان کم پرسش‌انگیز نیست:

– چرا فتوای خمینی علیه سلمان رشدی را محکوم نکردید؟

– چـرا از مدیحه‌سـرایی‌های چنـد شـاعر ایرانـی برای کثیرالابعاد ابراز انزجار ننمودید؟

– چرا تکریم تهوع‌آور داکتر چنگیز پهلوان از سرجنایتکار اسماعیل و غیره را رد ننمودید؟

– چـرا علیه‌توطئه‌ی تجزیه افغانسـتان از سـوی محقق و ضیأ مسـعود و دوستم و کامران میرهزار و دیگر خاینان زبان شور ندادید؟

– چرا عملیات مشـهور قلم‌اندازی سمیع حامد و دفاع او از به اصطلاح شـعر پست مدرنیستی و هجویاتی از نوع «تیری راری» در شـرایط حاکمیت مافیای جهادی و عربده‌کشـی روشـنفکران جاسوس، اینجویی و سیاست‌گریز را محکوم نکردید؟

– چرا کاظمی، مظفری، علی پیام، اسـدالله‌جعفری، سرور دانش و همدسـتان را که رسماً و آشـکارا قلاده‌ی رژیم ایران را به گردن دارند افشا ننمودید؟

و....

ما زمانی بـه کامران میرهزار گفته بودیـم اگر ثابت کند بـا محقق زد و بند ندارد و هیسـتری هزاره‌گرایی ضد پشـتون را فتنه‌جویی و خیانت تلقی می‌کند، او را روشـنفکری میهن‌دوست خواهیم شـناخت ولو هم بـه افراز چرندیات «لحن تند اسـبی در اضلای پروانه شـدن» و فلم را «فیلم» و دالـر را «دلار» و داکتر را «دکتـر» و هالند را «هلند» و امریکا را «آمریکا» نوشـتن و... ادامه دهد. ولـی دیدیم او برای پـروژه‌ی خاینانه‌ی کلانتری کار می‌کند: تجزیه افغانسـتان را به آرا گذاشته با نتیجه اکثریت رای به نفع تجزیه! حالا اجازه دهید از شـما (و نظایر شما که کله‌ی شان را لایق کلاه قهرمان نمی‌دانند) هم بخواهیم تا در این روزگار پر زجر که امریکا دستپخت تازه‌اش -ایجاد دولتی مرکب از قاتلان مزدور جهادی و طالبی- را تدارک می‌بینند، مواد ذیل را که برخی از آنها قبلا در «پیام زن» مطرح شـده‌اند منحیث منشور زندگی فرهنگی خود ببینید، اگر موافـق نبودید و راه بهتری برای تکامل و تثبیت کرامت یک روشنفکر متعهد افغان سراغ داشتید، برای ما بنویسید:

۱) نفرین روشنفکران نوکر دژخیمان جهادی و غیرجهادی و آنان را بیت‌الخلایی دانسـتن که انسـان با کوچک‌ترین تماس با آنان بو می‌گیرد.

۲) پرهیز از بحث‌های بی‌پایان روی شـعر و شاعری بدون تمرکز بر دیدگاه، موضع و بار سیاسـی کارهای افراد. مثلاً جدال شما با وهاب مجیر فاقد ارزش است که نه او شعر شما را با سیاست مضمر در آن محک زده و نه شما از او را. معیار برای تعیین ارزش هنر و شخصیت وهاب مجیرها در قدم نخست عبارتست از: میزان و چند و چون افشای عطا و دوستم و «برادران» و صیغه‌های فرهنگی رژیم ایران.

۳) موضعگیری روشـن و قاطع در برابر کلیه نویسندگان، شـاعران، فلمسـازان و... معامله‌گر و تولیدات ارتجاعی و پیش‌پا افتاده‌ی شـان. به رفعت حسـینی‌ها هم بد نیست فهمانده شود که با پیروی از سهراب سپهری و مکث بسیار بر «صدای پای آب»اش و نیز پراندن کلمات «خیس» و «تودار» و... شـعرت پخته نمی‌شود و تنها شـاید خوش عده‌ای از شعر دوسـتان آلمانی بیاید؛ اما برای روشنفکران شرافتمند ما که شعر برای شان حیثیت سلاح مبارزه را دارد تا آخر بی‌بها خواهد ماند.

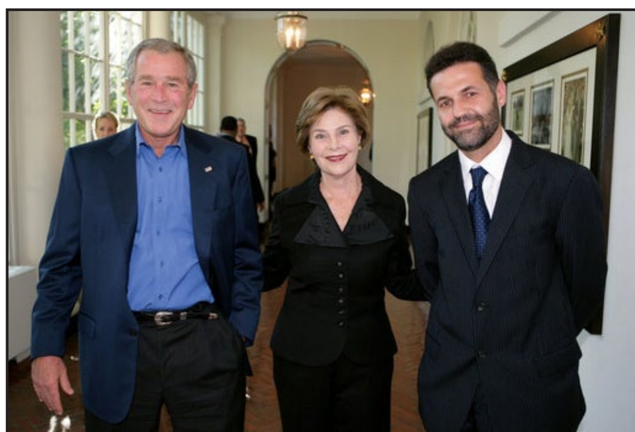
۴) بایـد سیاسـت نهفتـه در پشـت هیاهـوی دیوانه‌وار «دانشـجو» و «دانشـگاه» گفتن را درک کرد و ضدیت با آن را بـه عنوان ضدیت بـا رژیم دار و دره‌ی ایران و پلان‌های شـومش برای تجزیه افغانستان شمرد. دیدید که سفارت ولایت فقیه به پاس خدمات صیغه‌ی «فرهنگی» سـفیدبختش رهنورد زریاب بر سرش تاج نهاد؛ عطامحمد را وچ کرد که بر سـرک ابو مسلم خراسانی نام پاسـداران جاسوس را بگذارد؛ و کاظم کاظمی و سایر مزدوران را دستور داد یکی از شعبه‌های استخباراتی «واواک» را با لوحه «در دری» در کابل باز کنند.

۵) اثـر جریان‌های هنری و ادبی ایران بر افغانسـتان زیاد

و اجتناب‌ناپذیر است. ازینرو باید به پدیده‌های آغشته به سموم فرهنگ و سیاست‌های ماشین جنایت ولایت فقیه از جناح اصلاح‌طلب و غیره‌اش، برخوردی بی‌امان کرد مخصوصا به آنانی که وقاحت را تا سرحد مدیحه‌سرایی برای احمد شاه مسعود یا لطیف پدرام می‌رسانند. معروفیت این شاعران و «جهانی» شدن عباس کیارستمی‌ها نباید مانع رسوا نمودن جنبه‌های ارتجاعی و ضدمردمی آثار آنان گردد. نامدارترین هنرمندان هنگامی که مرتکب خبطی در سمتگیری سیاسی می‌شوند با همان وزن سنگین شان به زمین خورده تکه و پاره می‌شوند.

اغلب فلم‌های از لحاظ هنری غنی کیارستمی -که سانسور رژیم را می‌ستاید- مشاطه‌گر جمهوری اسلامی اند و از موفقیت‌های آنها در فیستوال‌های جهانی استفاده می‌برد. هفته‌نامه «سینما» در شماره ۲۶۰ نوشت: «پیروزی کیارستمی پیروزی جمهوری اسلامی بود.» کیارستمی‌ها و امثالش محکوم اند که چرا فلم‌هایی در برملا نمودن جنایت‌های رژیم ایران و تبلیغ حماسه‌ی گردان قهرمان ضد رژیم نمی‌سازند. در زمان محمد رضا شاه ساواکی که می‌شد چندین فلم پرارزش ماندنی مانند «تنگسیر» و «گوزن‌ها» ساخت، در زمان جمهوری جنایت و نکبت باید ده‌ها فلم از این نوع پدید می‌آمد اگر کیارستمی‌ها به هزاران انقلابی شهید و اسیر اندیشیده و غزل‌سرایی هرچند هم لطیف و ظریف با فلم را بی‌وجدانی پنداشته و هنر شان را وقف سرنگونی رژیم آدمخور می‌کردند.

۶) آثار خالد حسینی و عتیق رحیمی سلطنت‌طلب[۹] و قلمزن نشریات پوشالیان[۱۰]، نویسندگان آثاری جالب برای مخاطبین غربی شان و بی‌ربط به ملت محروم ما و مبارزه با اخوان و امریکای مالک آنان اند. آقای رحیمی هنوز در ماورای مکان و زمان جولان دارد و ساطور قاتلان جهادی را نمی‌بیند و اگر می‌بیند جگرش را نمی‌سوزاند تا درباره‌اش بنویسد[۱۱]. چون دنیا دنیای گفتن و نوشتن از «کمونیست»ها و طالبان است که امریکا و متحدان جنگ با آنان را اعلام داشته و هر کس هنرش را با این مضمون عرضه نماید به مراد خواهد رسید. ولی تصویر جنایات پیرم قل، عبدالله، سیاف، محقق، سلطان احمد بهین، دوستم، آذرخش حافظی، حاجی دین محمد، نورالحق علومی، کبیر رنجبر، داوود پنجشیری و... صلاح نیست چون علی‌العجاله همه بر سرانگشت «سی‌آی‌ای» تشریف دارند و مقامات دولت پوشالی را تشکیل می‌دهند. جایزه گنکور مانند نوبل از سیاست برکنار نیست. این‌ها را چرا هرگز به غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی، خسرو گلسرخی، سعید سلطانپور، احمد شاملو و... ندادند که ده‌ها حسینی و رحیمی به



اگر خالد حسینی از شرف استقلال‌خواهی و پیکار با جنایت‌سالاران تنظیمی برخوردار می‌بود، از طرف منفورترین رییس جمهور تاریخ امریکا مورد تفقد قرار می‌گرفت؟ آیا شما آقای وارسته گاهی این جنبه از کار و ذات حسینی را افشا نمودید؟



طاهر شباب با فهیم

طاهر و صدیق شباب با جنایتکار امرالله صالح و ضیا مسعود

تا آقایان طاهر و صدیق شباب ننگ ایستادن در کنار ددصفتان و دزدان میهنفروش را نشویند، هنرمندان مردمی نه بلکه سرکاری خواهند بود.

گرد پای هنر و شـخصیت شان نمی‌رسد؟ مگر قرار نبود نوبل صلح را به عزیزان اخوانی شـان احمد شاه مسـعود و سیما سمر بدهند؟ کتاب، فلم، نقاشـی و... که بر محور بیان سرشـت جانورمنشانه‌ی «قیادیان جهادی» و عسـاکر امریکایی نچرخیده و شعله‌ی محاکمه و مجازات جنایتکاران سـه دهه‌ی اخیـر در دل فرزندان این دیار سوگوار را پکه نکنند، ارجی ندارند. قلمبدستان وطنی محکوم اند که چرا تا به حال برای به تصویر کشـیدن سال‌های خون و خیانت جهادی و ادامه آن در پناه امریکا نکوشـیده و از این امر با مکاری نفرت‌انگیزی طفره رفته‌اند[۱۲].

همه می‌دانند دلیل اساساً جبن بوده که آنان را به موش‌های عافیت‌طلب با شعار شوله‌ات را بخور و پرده‌ات را بکن، بدل کرده اسـت. این روشـنفکران حضری حق ندارند نام شـاملو را بر زبان آرند که در همان آغاز وحشـت فاشیستی حکومت خمینی جمله‌ی الهامبخـش جاودانی‌اش را در نخسـتین شـماره‌ی «کتاب جمعه» نوشـت که باید «سـپاه کفن‌پوش روشـنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان» آیند.

حالا که از «کتاب جمعه» یاد شـد، واصف، اکرم عثمان، پروین پژواک، سـپوژمی زریاب، سـمیع حامد، خالـده فروغ و سـایر مدعیان باید تف‌باران شـوند که چرا به جای با ناز و کرشمه ظاهر شـدن در رسـانه‌های جهادی و افاضات پوک و ملال‌آور و تخدیرکننده در باره مولانا و بیدل و خلیلی و شاعران و نویسندگان سرکاری و سازشکار، مجله‌ای شبیه «کتاب جمعه» به منظور بیداری مردم منتشر نمی‌سازند؟

چـرا اینان لال و کور مادر زاد می‌شـوند که از شـاعران مبارز جان‌باخته‌ی ایران میرزاده عشـقی‌ها، فرخی یزدی‌ها، سعید سـلطانپورها، حسـین اقدامی‌ها، مرضیه اسـکویی‌ها و... که خون خشک‌ناشـده‌ی شان روی رژیم محمد رضا شـاه و رژیم جمهوری اسلامی را سـیاه نگهمیدارد، بگویند و بنویسند یا از شاعران جوان میهن ما عبدالاله رسـتاخیز، انیس آزاد، داوود سرمد، احمد دهزاد و... که مرگ را به تسلیم شدن ترجیح دادند؟

۷) باید هر نویسـنده و شاعر نوشـتن الحاج جنرال حسین فخری از روسـای خاد را، خلاف سـمیع حامـد، واصف باختری، رزاق مامون و... که با خفت بیکران مایه فخر خود می‌دانند، ننگ و توهینی سـنگین بر خود دیـده و بلافاصله نسـبت به آن درد و بیزاری‌اش را اعلام دارد.

۸) خلاصـه اگر در حال حاضر، کار شـاعر و نویسـنده و فلمسـاز و هر هنرمند دیگر افغان چشـم و قلب سرجنایت‌سالاران جهادی و طالبی و پرچمی و خلقی را ندرد، کاری سـبک، بی‌اصل و دروغینی اسـت که در نهایت به درد دشمنان داخلی و خارجی ما خواهد خورد.

اگر فلم‌هایی به فرمایـش دولت‌های متجاوز خارجی مانند «بچه‌های بزکشـی» که حکایت عشـق سـوزان جوانان محروم به چاپ‌انداز شـدن است، سـاخته شـود جای گلگی ندارد. اما اگر فلمسـازان بیدار و صدیق در وطن ما پیدا شـوند به یقین فلم‌هایی خواهند سـاخت با مضمون سوختن جوانان حلال‌زاده‌ی ما در عشق انتقام از جلادان دینی و غیر دینی و شرکا.

و راسـتی آقای وارسته یادتان باشـد که وقتی کار شما و امثال شـما «خنجری بر حنجره‌ی دژخیم» گردد، لازم نیست حتما تفنگ بر شـانه به منطقه‌ای جنگلی در کشـور بروید، چون گاهی تیغ قلم کشـنده‌تر از گلوله است. کافیست قلم «جامعه مدنی»شده و بی‌خاصیت‌شـده‌ی‌تان را در خدمت قیام توده‌های خاموش خاک سخت خیانت دیده‌ی ما به گردش درآرید تا شایسته کلاه چه‌گوارا و هر انقلابی کبیر دیگر باشید.



نوازش فرهاد دریا از سوی سرجنایتکار یونس قانونی رسواتر از اعلان‌های او برای کابل بانک ثابت می‌سازد که چنانچه ما سال‌ها پیش نوشتیم او که با شاعر اخوانی قهار عاصی «دو روح در یک بدن» بود و با جمیله پلوشه‌ی میهنفروش هرگز حسابش را جدا نکرد، نمی‌تواند هنرمند مردم به شمار رفته بلکه غلام دست به سینه‌ی رژیم دژخیمان بنیادگرا و پدر شان امریکا خواهد بود. شما آقای وارسته که از پذیرایی از سلیمان لایق در انجمن قلم عار نکردید آیا ایراد گرفتن از فرهاد دریا حتی لحظه‌ای در مخیله‌تان خطور کرده؟

توضیحات:

(۱) از ایـن نامردک اجیـر چیزهای زیادی خوانده و شـنیده بودیم ولی‌نمی‌دانستیم که او آنقدر از شعر و شاعری بوق می‌زند که خنده‌اش هم معمولی نبوده بلکه شـاعرانه می‌شـود! در بـلاگ انجمن قلم می‌خوانیم: «...در اخیر اسـتاد پرتو نادری با سخنان مختصر و لبخند شـاعرانه محفل را خاتمه بخشـید.» و آفرین به آقای وارسـته که باوصف در حشرونشر بودن با یک چنین موجودات ماورای مبتذل و بیمایه، خوشدار چه‌گوارا هم می‌باشد.

(۲) عیـادت کریـم خلیلی از آقای قسـیم اخگـر نمودار انس و الفت بین روشـنفکران دینی و بنیادگرایان است. در غیر آن قسیم اخگر باید با خشم و نفرت تمام کریم خلیلی را از اتاقش چخ می‌کرد تا ثابت می‌شد که از اجیران ایران فرق دارد.

(۳) شـماری از خواننـدگان از جمله وحید قاسمی علاوه بر آواز انداختن‌اش برای کثیرالابعاد، از ایـن تعظیم‌های «دریا»یی در مقابل اهریمنان تنظیمی

دارد که «آشـتی لوح بلورین خداسـت». آقای قاسـمی آنقدر بیسواد نیسـت که نداند آشتی با قاتلان پدران و برادران و مادران و خواهران ما رذیلانه‌تریـن تبلیغ برای ملتی تباه می‌باشـد اما با این هم تقرب به درگاه اراذل جانی است او را به این خیانت به هنر و ریشخند توده‌ها وا می‌دارد.

همینطور است «انتقاد» بعضی از علاقمندان آوازخوانانی جوان که به مسـایل کوچک و فرعی قلمفرسـایی می‌نمایند مانند شخصی بنام دسـتگیر نایل که به صدیق شـباب بخاطر تصرف در فلان شعر و آهنگ ایـراد می‌گیرد حال آن که مسـئله بنیادی در مـورد او و برادرش طاهر شـباب را از یاد می‌برند کـه هنرمندان مذکور باید حسـاب خود را از حساب برادر سـرجنایتکار شان ظاهر اغبر جدا سازند که بوی جنایت‌ها، بی‌ناموسـی‌ها، خوردبردهـا، حق‌تلفی‌ها و خیانت‌هایش به ورزشـکاران سخت‌کوش و محروم وطن ما در ریاست المپیک عالم را فرا گرفته است.

دسـتگیر نایـل ضمن سـتودن «اتن» انداختن فرهاد دریـا و «تمثیل‌کننـده وحدت ملی» نامیـدن آن، درباره اینکه او در عین بسـتر روابط کثیف شـباب‌ها با جنایت‌سالاران غلت می‌زنـد، صدایش را نمی‌کشـد و نیـز کنسـرت‌های او را در چند ولایت نشـانه مردمی بودن فرهاد دریـا می‌داند! آقای نایل نمی‌فهمـد که تنها با کنسـرت دادن بدون بریدن دمبل شـاعر اخوانی (قهار عاصی) و خاله‌ای میهنفـروش (جمیله پلوشـه)، ممکن نیسـت «میهن‌دوسـت» شـد. چـه هنرمند و چـه غیر هنرمنـد باید ثابـت نماید که با دشمن خط فاصل عمیق کشیده تا مردم او را از خود بدانند.

(۴) هرکـدام از ایـن آقایـان و خانم‌هـا کـه منکـر واواکی بودن انـد بفرمایند در اعلامیه‌ای فقط برخورد رژیم را به هموطنان مهاجر ما، فاشیستی و ضدانسانی بخوانند.

(۵) نـام شـعری کـه اسماعیل خویی بـرای لطیف پدرام خوشخانه‌ای گفت. رجوع شـود به «پیـام زن»، شـماره مسلسل ۵۸-۵۷ (ثور ۱۳۸۲).

(۶) ممکن تقصیر احمد شـاملو بوده که وقتـی لطیف پدرام خادی- جهادی- واواکی موفق به دیدار با او شـد، از سر فروتنی و هـم بی‌اطلاعی کامل به او نگفت: برو آغاگک پشت تحصیـل در ایـران خمینـی و داکتر کریم سـروش‌ها و شعر و شـاعری بند تنبانی نگرد و از خاد ببر و بـا ملت درگیرت در جنگ مقاومت بپیوند. و ایکاش شاعر بزرگ همین حرف‌ها را به حمیرا نکهت دسـتگیرزاده نیز گوشزد می‌کرد. خالده خانم هم

شمس‌الدین

در حاشیه «وحید وارسته و کلاه چه‌گوارا»

بجای خرس، گربه یتیم را سرزنش نکنید

ارنسـتو! خوکان «سیا» دشـمن راهت شده است
وارسـته‌گک هرزه، مجنون کلاهت شـده اسـت
در انجمـن قلم بسـازنـد به هم، فروشـنـد وطـن
از انقـلاب صرف، طرفدار سـیگارت شـده اسـت

چندی قبل نوشـته‌ای را تحت عنوان «وحید وارسـته و کلاه چه‌گوارا» در سـایت افشاگر شما مطالعه نمودم. نکات ارزشمندی پیرامون زندگی طفیلی و پرتجمل کارکنان انجمن قلم با افکار ارتجاعی دکترین ادبی آنها فراوان در محتوای متن موجود بود که منعکس‌کننده بینش و منش مزدوران فرهنگی رژیم‌های مسـتبد، نامستقل و توتالیتر می‌باشـد. با اینکه همیشه استفاده شایسـته از تحلیل‌های علمی و گزارشـات مستندتان برده‌ام اما در بعضی موارد با شما موافق نیسـتم. شاید تقصیر و بی‌بصیرتی از من باشد که کوه را سنگچل می‌بینم یا شاید از «پیام زن» که مورچه را فیل ساخته و تحلیلش می‌کند.

این را هم خوب می‌دانم «پیام زن» عزم راسخ مبارزه در راه رهایی سرزمین اسیر و دربند ما از چنگال اهریمن خونریز دارد و درین عرصه تا سرحد نثار خون رهبر پاک جانبازش دریغ نورزیده است. اضافه بر آن ازینکه موضع قاطع در برابر اشـغال، بنیادگرایی و مزدوران قلمی رژیم‌های سـفاک چند دهه‌ی گذشـته داشته؛ ستودنی اسـت. یگانه جنبه بارز «پیام زن» در برخورد رک و بی‌پرده به حوادث خونین کشور و عیان سـاختن سوراخ‌های کور بی‌شخصیت‌های ادب و شعر سرزمین بلاکشیده ما بدون لغزش، محافظه‌کاری و عدم رعایت قوانین ژورنالیزم دولتی اسـت؛ که به آن قدرت نافذ حیرت‌آوری بخشیده است. «پیام زن» با همه خوبی‌ها و ارایه اطلاعات دقیق، عینی، موثق و آگاهیبخش که در بسیج و رزمندگی مردم ما نقش برازنده ادا نموده است؛ در تشخیص دشمنان عمده و غیرعمده فرهنگی بعضا دچار اشتباه شناخت می‌شود و بجای خرس، گربه یتیم را نشان می‌گیرد.

خواهران عزیز! اگر شـما واصف باختری را از قله‌ی شـعرش به زیر کشیدید و در قعر لجنگاه بویناک مدفونش نمودید، بجا بود چون او بیش از سـه دهه اسـت ترک مردم نموده، در عرش غزل با چرس و چلم قدم می‌زند. زمانی در آغوش اتحادیه نویسندگان دولت پوشالی با تعجیل شتافت تا صاحب نام و نان شـود. سـپس در امارت خون و خیانت جهادی در زیر سـجاده «استاد» آرام خسپید و سقوط رقتبار نمود و فعلا «شـاعر بزرگ کشـور و فعلا در سطح بالا یگانه شاعر» در امریکای «دموکراتیک» اسـت. اکرم عثمان که ادعای پدر رمان و طنز را داشـت، با تبحر از اندیشه پوچش نقد نمودید و گپ بجایی رسـید تا اغلاط املایی را به اکادمیسـین گوشزد نمایید که برای شخصی مثل او حکم سرکشیدن زهر را دارد. دریدن ماسک اسحق نگارگر «مبارز» دیروز، ملا، مولوی‌شناس و اسلام‌شناس امروز را که به پای جاهل‌ترین فرد تاریخ بشـریت ملاعمر مزدور سجده زد و با افتخار بریدن خویش را از جریانات مترقی با تحمل قلاده سگ به گردن پذیرفت و راه عرفان و صعود به آسمان‌ها را از معبر جنایات طالبی میسر دانست؛ از شاهکارهای ادبی-سیاسی «پیام زن» است.

این لیسـت را می‌توان بسـیار طولانی سـاخت و بجا دید اما برای من تامل اندیشمندانه‌تان روی

بقیه در صفحه۵۲

گویا با سیمین بهبهانی دیده که کاش سیمینی که یاد مبارزان شهید ایران در ســینه‌اش فغان دارد، به او می‌گفت دختر جان از سفر به ایران خون و خیانت و اقتدا به واصف باختری‌ها حذر کن و برو مثل سعید سلطانپور و هیلا صدیقی شعر بسرا که جوهر داشته و به درد بخورد.

از کجا معلوم که توصیه‌ی احمد شــاملو و سیمین بهبهانی اگر نه لطیف پدرام شــیرخورده‌ی خاد و جمعیت و ولایت فقیه را، لااقل حمیرا نکهت دســتگیرزاده و خالده فروغ را به تامل واداشته و اینقدر از مستی در آغوش روس‌ها و پوشــالیان و تروریست‌های مذهبی و دولت ایران و اشغالگران امریکا نمی‌بالیدند.

(۷) «آقای وارســته از یک موضع انتقادی به این مساله نگریسته و ضمن تشــریح وضعیت نابســامان آزادی بیان در داخل کشــور، موارد زیــادی از تهدیدها و مشــکلاتی که نویســنده گان، شــعرا هنرمندان و فرهنگیان جامعه در داخل کشــور با آن روبرو هستند، را برشمرد. آقای وارســته مشکل را در عدم حمایت دولت از موضوع دیده و بر این تأکید داشــت که دولت بایســتی برخود قاطعانه تری در تطبیق این امر قانونی، داشته باشند.» گزارش نشست ادبی کلوب قلم افغانها در باره آزادی بیان.

(۸) در گزارش از «بزرگداشــت اســتاد سخن واصف باختری» آمده: «و پایان بخش برنامه صحبت استاد سخن، شمع محفل، پدر معنوی شــعرای وطن، ادیب وارســته و شــاعر توانا و بی بدیل واصف باختری بــود.» ولی بین آن «بــزرگان و فرزانگان حاضــر در محفل» هیچ افغان باغرور و باغیرت وجود نداشــت که از «شــمع» و پروانه‌هایش بپرسد: آیا شــما، مجاور احمد زیار، داکتر جاوید، لطیف ناظمی، رهنورد، اکرم عثمان و شــرکا در زمان نوکری ادبی و سیاســی میهنفروشان پرچمی و خلقی، وظیفه شــکنجه و تیرباران یا زنده به گور کردن آزادیخواهان در پولیگان‌های پلچرخی را هم داشــتید یا اینکه این امور خیر شامل «برنامه کاری» شــما «کارمندان شایسته فرهنگ» نبود وعمدتاً در رسانه‌ها و در ســفرها به همسایه بزرگ شــمالی و اقمار عملیات زنده به گور کردن را توجیــه و تردید و تجلیل می‌فرمودید؟ علاوتا اگر شــما چاکران وفادار رژیم ایران نیســتید چرا تا کنون به یاد و احترام شــاعران و نویسندگان شهید یا در بند رژیم تبهکار هیچ مراسمی نگرفته و نخواهید گرفت؟

اما ســینه زنان بی‌درد و بی‌غم واصف در غرب حق دارند به این شب‌نشــینی‌های عیش و طرب خوش بگو و خوش بشــنو مشغول باشند و هرکه را هم شــوق و میل مبارک شان بود مهر و لاک «ملی» بزنند. زیرا اوضاع چنان درهم و میدان شــغالی اســت که ســگان رژیم ایران دستور دارنــد در تحکیم و گســترش نفوذ اقتصادی و سیاســی ایــران زیر نام فرهنگ و زبان از حریفان عقب نمانند. و واصف باختری از شــاه غلامان پیشبرد سیاســت‌های ایران در افغانستان به حســاب می‌رود. البته اگر او «شــاعر ملی» هم رکلام می‌شد مسئله‌ای نبود. در ملکی زیر یوغ هرویین ســالاران جهادی هر بیشــرافتی رواســت. مگر فرهاد دریا را تلویزیون طلــوع «هنرمند ملی» نمی‌گفت؟ امریکا و متحدان و ســگ‌های وطنی، مسعود اخوانی را به نام «قهرمان ملی» تا توانستند پمپ نکردند؟ مگر نامِ کثیف‌ترین قصابان مردم بر ســرک‌ها و مکاتب و... مانده نشده و اخیراً نام ربانی خاین میلیاردر را به پوهنتون تعلیم و تربیه نه افزودند؟

(۹) بنابر دانشنامه «انکارتا»، ظاهرشاه از قهرمانان آقای رحیمی، در ۲۲ جون ۱۹۴۱ مقداری پولش را به مسجدهای کابل داد تا به مناسبت حمله هیتلر به اتحاد شــوروی سوسیالیســتی شکر خدا را به جا آرند. اگر عتیق رحیمی وجدان یک هنرمند نیمچه مردمی را می‌داشت از «حضور» می‌پرســید که از جریان دلبســتگی‌اش به هیتلر نادم نیســت و آیا بعد از شکست هیتلر کماکان هواخواه وی باقی ماند؟

همچنین عتیق رحیمی باید رگ و ریشه فاشیستی را در همایون‌شاه آصفی و مصطفی ظاهر این اعقاب قهرمانش ظاهرشــاه جستجو می‌کرد کــه اولی فرومایگی را تا ســرحد معاونیت داکتر عبدالله کشــانید و در این پستی چنان محکم ماند که هویت اختطاف‌گران جهادی‌اش را هرگز آشکار ننمود و دومی با هر دم‌سایی و ذلت در برابر جنایت‌سالاران خود را به سفارت روم رسانید و حالا هم در ریاست محیط زیست یگانه «برنامه کاری»اش زدن معاش و امتیازات و مکیدن کمک‌های خارجی می‌باشد.

(۱۰) عتیــق رحیمی‌پیش از فرانســه رفتن از قلمزنــان «آوا»، «ژوندون» و «درفش جوانان» میهنفروشان بود.

(۱۱) از فرمایشات عمیق فلسفی آقای رحیمی است: «می‌نویسم تا بفهمم چرا می‌نویسم»!

(۱۲) ببــرک ارغنــد خــادی گویــا در رمان «لبخند شــیطان» از ســال‌های خــون و خیانت جهــادی گفته اما کاش دســت او و حزبش بــه میهنفروشــی و خــون و زنده به گــور کردن‌های هموطنــان فقیر و روشــنفکران آزادیخواه ما، آغشــته نمی‌بود تا وی را نجیب و نوشته‌اش را صادقانه و صمیمانه می‌شــناختیم و نه یک ادعانامه که: «دیدید حزب مــا بهتر از تنظیم‌های جهادی بود!» ببــرک ارغند و امثالش اگر بخواهند از گذشــته ببرند و کمر به خدمت مردم ببندند، مهمتر و قبل از همه باید بدون رندی و حرامزادگی از نوع «طلب بخشــش» عوامل «کی‌جی‌بی» ســلیمان لایق، ســلطانعلی کشــتمند و دستگیر پنجشــیری یا چشمپارگی روسپی‌وار نبی عظیمی و اسحق توخی، خیانت‌ها، آدمکشی‌ها، جاسوسی، تاریخ و محل و چگونگی کشتار مخصوصا آزادیخواهان انقلابی را مو به مو شرح دهند تا دیده شود داوری مردم چه خواهد بود.

با مســلمان نمایی و انشــاالله گفتن‌های زورکی و آغاز جلســات حزبی با آیات و حدیث ممکن نیست لکه‌های خون را از دامان‌تان بشویید.

از آنجایی کــه ببرک ارغند، اکرم عثمان، قدیر حبیب، رهنورد زریــاب وغیره، جنایات رفقا را شــرح نداده‌اند، هر قــدر هم از جنایات جهادی و طالبی بنویســند، چکیدن قطره‌های خون از دندان‌های خود را پنهان نمی‌توانند.

باور کردنی نیســت ولی واقعیت است که علاوه بر چند پرچمی مفلــوک، خودِ ببرک ارغند هم حجب معمول انســانی را یکســو نهاده و آثــارش را کلاً و «لبخند شــیطان» را بالاخص شــاهکارهایی در ردیف جنگ و صلح، خوشــه‌های خشــم، پلی بر رودخانه درینــا، زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند و... اعلان کرده و در حالی که ســرخادی عبدالله نایبی «لبخند شــیطان» را «حادثه‌یی در ادبیات کشور» قلمداد می‌کند، ببــرک ارغند هم با حرکت از اصل تو به من که من به تو، ابراز می‌دارد: «خود آقای نایبی در عرصه سیاست و ادبیات معاصر کشور یک "حادثه" اســت»! اینجاست که برای هزارویکمین بار در می‌یابیم که خاد چیزی به نام شرم و حیا در عمله‌اش باقی نمی‌ماند.

از ما می‌شــنوی ببرک خان ارغند، پشــت نوشتن رمان‌های چند هزار صفحه‌ای را ایلا کن و ســاده و صاف به عنوان یک حزبی بلند رتبه قصــه کن که اکرم عثمان، رهنورد زریــاب ، لطیف ناظمی، ظاهر طنین، عوض نبی‌زاده، دستگیر پنجشیری، افسر رهبین، سرور آذرخش، اسدالله حبیب، محب بارش، ســالار عزیزپور، داکتر زیار، لطیف پدرام و ســایر رفقــا از این جنس هنگامی که زمین‌هــای پلچرخی از زنده به گورها بالا آمده بود و اسدالله کشتمند و... به زنان سرگردان هست و نیست شوهران شــان می‌گفت: «برو شــوی دیگر کن»، چگونــه خبرچین و چتلی‌خور روس‌ها و پوشالیان بودند و با چه خلوصی به دژخیمان خدمت می‌کردند، از سفر به کشورهای برادر حظ می‌بردند و بعد از ترکیدن دولت پوشالی هم قبله بدل کرده و اغلب عامل «سی‌آی‌ای» و جنایت‌سالاران شدند.◊

بجای خرس، گربه...

افراد انجمن قلم که نوه ناقص‌الخلقه اتحادیه نویسندگان کابل است، در نخست اگر اضافی نباشد ضرورت مبرمش محسوس نیست. در درجه دوم اهمیت سـومی و چهارمی نسبت به حالت اسفبار سیاسی کنونی دارد هرچندیکه حیثیت دسـت و پای رژیم منفور پوشالی فعلی را دارا باشند، بی‌ارزش است. در درجه سوم گمنام را صاحب نـام، بی‌هویت و بدهویـت را که هنـوز راه دراز تربیت در پیش داشت، انسـان معرفی کردید و از زاویه شـعر و هنر رسالتمند به آن برخـورد نمودید چنانچه حتی در شهرت یافتن شان تا جایی نقش تان بی‌تاثیر نبود.

به همیـن لحاظ چه لزومی داشـت وحید وارسـته را سـوژه بسـازید و در دم آن بحث وهاب مجیر را که حقیرتر و بی‌شـرافت تر از اوسـت؛ در عین حال شاعر دربار عطـا محمـد و تصنیف‌گر مداح مسـعود خائن وحید قاسمی اسـت و گلایه‌هـای تیپیـک روشـنفکرانه شـانرا بـا چاشـنی «کلام مـوزون» بر یکدیگر رد و بدل می‌کنند؛ به بررسـی گرفت؟ بگذریـم ازینکـه وارسـته بدون رسـتن از بستر سالم و درک عمیق و صحیـح از کلمـات دری درین سرای بی‌کسی خود را واژه شناس و استاد زبان در تلویزیون‌ها بر ما می‌قبولاند. او شـاید در پوشاندن شـکاف‌های کلان شـخصیت ابترش به چه‌گوارا توسل جسته باشد و توجیهـات کاذبـش را با آرایش واژه‌ها و صاحـب نظر در امور زبان شناسـی در زیر پرچم زبان ناب دری مکتوم نگهدارد اما نه او آنقدر بزرگ اسـت که سـوراخ‌های ضعفش کوچک بنمایاند و نه ضعف‌هایـش خورد و ریز اند که در جثـه پر «ابهت و بزرگ» او غار معلوم نشود.

سـال ۱۳۷۷ بود وحید وارسـته در ساحه مسجد سفید شهر مزار میزیسـت و طالبان بر شهر حاکم بودند. او برادر داکتر سمیع حامد اسـت که بـا یک تن اتـن می‌کند.(*) وارسـته و حامد با ظاهرنمایی‌های دموکراتیک و تمسـک بـه لیبرالیزم تحت عنوان سنت‌شـکنی همیشه حیثیت‌شکنی کردند و به ارزش‌های قابل قبول و محترم جامعه خصمانه تاختند. وارسـته بمثل افتضاح برادر پست مدرنیستش، سوزش آلت خویشـرا بجای ازدواج با فریب یک زن شـوهردار تسکین بخشـید. او با قابله کریمه دختر قابله پروین که از نامداران طبی عصر خود بود، از شـهر مزار به پشاور فرار نمود. وارسته وعده سـپرد بعد از اقامت در پاکستان با هم ازدواج کنند؛ عمل شـرم آوری که سـمیع حامد به وجیهه رستگار پیشنهاد کرده



روشنفکران مومیایی‌شده و انجمنی اندیشه‌های چه‌گوارا را به دور پرتاب کرده فقط سیگار و کلاهش را برجسته ساخته به آن قهرمان توهین روا می‌دارند.

بـود تا از فرید جدا شـود او نیـز از خانمش جدا شـده و بعد در گوشه دیگر اروپا با هم آمیزش هنرمندانه کنند. بعد از مدتی نقش وحیـد از یک دلباخته حیله‌گر عاشـق به دلال هرزه عوض شـد و قابله بیچاره را به یکی از سـران پشتون زنبار پشاوری در بدل پول دودسته تقدیم کرد و خود بیخیال از صحنه بیرون رفت و در مکان نامعلومی مخفی شد. زمان، شوهر کریمه نرس صحت عامه ولایت بلخ بود و در سـرک قابله پروین درملتونی داشت. او با تلاش زیاد رد پای قابله را در پاکستان یافت اما کریمه حاضر نشد با او به مزار برگردد چون می‌دانسـت مورد غضب زمان واقع می‌شود و دیگر زنده نمی‌ماند. وحید شـیرازه زندگی چند ساله این زوج مظلوم را با چند طفل بجامانده از آنان ناجوانمردانه شکسـت. سرانجام زمان، کریمه را در منطقه حیات‌آباد پشـاور ترور کرد. دیری نگذشـته بود که پسـران قابله پروین انتقام خواهر شـانرا گرفتند و زمان را توسـط دو طالب در درون دواخانه‌اش به کام مرگ فرستادند و فرزند بزرگش را شـدیدا زخمی نمودند. چند کودک بجامانده از آنان روزگار سـختی را در وحشتکده مزار تحت امارات جهادی و

(*) از انبوه ترانه‌ها و شـعرهای بی‌محتوا، کوچه‌ای، «انتقادی» و سکسی حامد تنها آخرین اظهار نظرش بر ضد رژیم ددمنش ولایت فقیه تحسین برانگیز است (گر بیایم به پیشت ای رهبر/تف نمایم به ریشت ای رهبر) {۳۰ سنبله ۱۳۹۲ صفحه فیسبوک رسمی حامد} مشروط بر اینکه اولا صادقانه و تهی از شـرافت نباشـد ثانیا افشـاگر و ضد عطا محمدها، محققهـا، سـرور دانش‌ها، قسـیم فهیمهـا، کاظم کاظمی‌هـا، ابوطالب مظفری‌هـا، رهنورد زریاب‌ها، پرتو نادری‌ها و قمبر علی تابش‌ها باشـد؛ در غیر آن به توتی نمی‌ارزد.

طالبی سپری کردند و تا امروز رنج مضاعف از نبود والدین و نیش روزگار بر فســاد فریب خورده مادر را از جانب زبان‌شــناس «در دری» با شرمندگی می کشند.

حال از شــما خواهران «جمعیت انقلابی زنان افغانســتان» می‌پرسم: درست است در زمانی که مدال وزیر اکبر خان را کرزی بپاس اشــغال کشور و کشــتار بیرحم مردم بی‌پناه ما توسط اردوی وحشــی و غارتگر امریکا به ســینه بوش می‌زند تا بیشتر بم ببارد، نادیــده گرفت یعنی کمتر محکوم کرد و نســبت به نوکران قلمی رژیم بهای اندک داد؟ در شــرایطی که پیمــان بندگی ۳۰ میلیون انسان را شرفباختگانی چون اســپنتا می‌نویسند و شاه‌شجاع ثالث با قلم اســتقلال امانی امضا می کند؛ عطا محمدها، محققها، دوستم‌ها، امرالله صالح‌ها، عبدالله‌ها، زلمی رسول‌ها، اشرف غنی‌ها، جلالی‌ها، زلمی خلیلزادها و قاتلان دیگر در دو قدمی رییس‌جمهور شدن اند؛ پرداختن به شــعر، طنز، نقد و بحث‌های ادبی اراذل فرهنگی چون وارســته به معنی توصیف برگ زرد درختان فرســوده نیست؟ در عصــری که «هبل بجای خدا تکیه می‌زند» ســتایش و عروج جلاد تا سطح قهرمان ملی و قهرمان صلح شدن گوشه‌ی تقویمم را مکدر می‌سازد، فقر، بدامنی، اختطاف، ترور، تجاوز به ناموس دخترکان معصــوم، بی‌درمانی و بیکاری مرگ آفرین هســتی مردمم را برباد می‌دهد و همه ســعی شــان فقط بــرای زنده ماندن با آبرو اســت؛ تمرکز نیرو در افشــا و راندن دشمن از جبهه فرهنگ ولو سودمند سودمند باشد، عمده و اساس هســت؟ جواب شما یقینا نخیر است چون می‌فهمم درین راه بیشــترین قربانــی را داده‌اید و تا هنوز در کســب آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سکیولاریزم درین ماتمکده استوارانه می‌رزمید.

قصد مقایســه شما و چه را با وارسته‌ها هم ندارم. دره‌ای از خون مبارزان سربدار شما را از دلقکان انجمنی انفصال می‌دهد. شما هم خوب می‌دانید که چه‌گوارا از بنیاد با ایدیولوژی وارسته‌ها در تضاد است. او در برابر استبداد شجاعانه ایستاد و چهره آدمخواری امریکا و متحدینش را در قلب دیپلوماســی غرب مقر سازمان ملل دور ریخت و جهان را به مبارزه علیه ایلغارگری‌های لجام‌گســیخته امریکا دعوت کرد. حالانکه وارســته بــرای برقررای صلح همپای دفتــر یوناما در کابل پوقانه‌های رنگه به هوا فرســتاد، با جمعی از دوستان صلح‌جویش سیگار دود کرد و از پوشیدن لباس و کلاه چه کیف انجمنانه برد. براستی چه کجا و وارسته، قسیم اخگر، زهرای موســوی و چند «روشــنفکر» مفلوک دینی مرتجــع دیگر کجا. صرفنظر از دیدگاه سیاســی این جمع نابکار تنها کافیســت وارسته و زهرا موســوی را معیار ســنجش اخلاق آنان قرار دهید تا به کنه شخصیت ادبای انقلابی انجمن قلم پی برید.

بــه عنــوان آخرین ســخن بــر همه رهــروان انجمــن قلم وبخصوص وارسته توصیه می کنم که بازی با انقلاب، چه و مبارزه را به ســخره نگیرند زیرا به هیچ صورت از عظمت و شــکوه آنان پشــیزی نمی کاهد برخلاف ماســک حرامزادگی و ماهیت لئیم و پلشت خود شان نزد آزادیخواهان و مردم تشنه استقلال ما پاره شده و آفتابی می گردد. بهتر اســت بجای شوخی‌های تلخ با خون پاک چریک فدایی خلق‌های جهان تحت ســتم و خودنمایی‌های پوک، بی‌مورد و غرب‌پســندتان با افــکار مبارزاتی چه خود را بیارایید و بجــای پوقانه، ســیگار و کلاه؛ تفنگش را بردارید و با قاتلان چه که هم اکنون مالک و حاکم کشــورت هســتند و شب و روز خون می‌ریزند؛ بی‌باکانه برخیزید و برزمید.◊



پایگاه‌های امریکا ملجاء و...

بدل کرد. و البته دیدیم که سرانجام توده‌ها تاب نیاورده و با طغیان دوران‌ساز خود تا کنون دو میهنفروش امریکاپرست را به چتلدانی تاریخ شوت کرده‌اند. قیام‌های قهرمانه‌ی مردم عرب قبل از همه بیان شکوهمند به جان آمدن و بیزاری آنان از امریکا و پادوان حاکمش در مصر و تونس و بحرین و... می‌باشد. «کارشناسان» سرکاری و زبان بمزد وطنی که از قبول این حقیقت وحشت دارند و در همان خواب قدیم خود غرق اند، با چشم‌پارگی رذیلانه‌ای برای مردم افغانستان استقبال از زبونی و ذلتی را تجویز می‌کنند که مردم بسیاری از کشورهای عرب با نثار خون‌شان علیه آن برخاسته‌اند! آنان در گوش مردم ما نغمه‌ی زیبایی‌های پایگاه‌های امریکا و ثبات رژیم خون و خیانت سیاف‌ها و فهیم‌ها و خلیلی‌ها و محققها و محسنی‌ها و قانونی‌ها و گلبدین‌ها و اسماعیل‌ها و ربانی‌ها و جمعه همدردها و امین فاطمی‌ها و ازین قبیل میهنفروشان جنایتکار به سرکردگی کرزی را می‌سرایند! اگر امریکا و اسراییل و متحدان در صدد ملوث ساختن و تاراج انقلاب‌های جاری در کشورهای عربی برآیند -که می‌برآیند- مطلقا روشنفکران و سیاستمدارانی از قماش «کارشناسان» فرومایه‌ی وطنی ما را به کار خواهند انداخت.

و راستی شما آقایان ظریف، ودیر صافی، هیگل سلیمان‌خیل، جعفر رسولی، هادی خالد و... آسان‌تر از حاکمان بالا حاضرید در ازای پول و تعمیر، مادرتان را به امریکا عرضه کنید؟ جای قیل و قال نیست. پذیرش و توجیه پایگاه‌های امریکا در کشور دقیقا توجیه مادرفروشی است. کشوری عقب‌مانده که امریکا در آن پایگاه‌های نظامی داشته باشد، به هیچوجه نمی‌تواند دارای حق حاکمیت ملی و استقلال و بالنتیجه دموکراسی و آزادی باشد؛ هرگز نمی‌تواند وضعی بهتر از عربستان داشته باشد.

هدف اصلی امریکا در تجاوز به افغانستان زیر نام «جنگ علیه تروریزم» ایجاد پایگاه‌ها برای تحکیم سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی در منطقه و جهان بوده و لازمه‌اش نصب دولتی دست نشانده متشکل از انواع سردژخیمان دینی و غیردینی که هرقدر مایل اند به جنایتکاری و خیانتکاری و چپاول و بی‌ناموسی علیه مردم افغانستان و تمسخر ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر و حقوق زنان مشغول باشند به شرطی که پایگاه‌های نظامی را موضوعی مقدس و بی‌چون و چرا بدانند.

امریکا اول که سر و صدای «خروج» نیروهایش از افغانستان را راه‌انداخت -که غیر از عوام ساده‌دل و نوکران «سی‌آی‌ای» هیچ احمقی آنرا قبول نمی کرد- در واقع می‌خواست زیر این پرده‌ی دودی، ایجاد پایگاه‌ها را با مهر و امضای دولت پوشالی‌اش «نهادینه» سازد. و اینست که روشنفکران «کارشناس» را فرا می‌خواند تا پایگاه‌ها را نه نافی بلکه «حافظ» استقلال وانمود کرده و «فواید» چندجانبه آن‌ها را برشمارند.

جعفر رسولی شیطانی‌تر از همتاهایش در دفاع از مقاصد شوم امریکا در افغانستان استدلال می‌کند:

> «کسانی که تاریخ را خوانده‌اند واقعیت تلخ را همیشه می‌فهمد که اینجا نظام‌های سیاسی دیر زمانی نمانده و نظام‌ها یکی پی دیگری سرنگون شدند و یک دلیل بی‌ثباتی و پسماندگی همین است. وجود چند پایگاه نظامی امریکا برای مدت طولانی در افغانستان اولین تاثیری که دارد این است که کسی دیگر در پی سرنگون کردن نظام سیاسی از طریق کودتا برنمی‌آید و این تجربه در کشورهای دیگری در ترکیه، در آلمان، در جاپان، در جاهای دیگری هم وجود داشته و حتی شوروی هم توانست در اروپای شرقی بعضی از نظام‌ها را در آنجاهایی که پایگاه داشت مانع ساقط شدن آن‌ها شود.... و این خود باعث خواهد شد که سرمایه‌داران چه داخلی و چه خارجی تشویق به سرمایه‌گذاری شوند و زندگی مردم و کسب و کار رونق پیدا کند.»

این، منطق صرفا یک کارگزار «سی‌آی‌ای» بوده می‌تواند. آیا دولتی که بخواهد از شر سقوط در اثر کودتا در امان باشد باید به امریکا پایگاه‌های نظامی پیشکش کند؟ جواب جعفر رسولی مثبت است. اما او نمی‌داند که یکچنان دولتی، دست‌نشانده، ضد ملی، مرتجع، بدون پشتگاه مردمی، ضد دموکراتیک و ستمگر مذهبی یا غیرمذهبی خواهد بود مثل دولت‌های پرچمی و خلقی، دولت خون و خیانت جهادی و دولت مافیایی کرزی یا کشورهای عربی؟ واقعیت اینست که دولت‌های فوق بیشتر از آن که از کودتا بترسند (در شرایط وجود پایگاه‌ها پشت هر کودتایی دست مرئی یا نامرئی امریکا خواهد بود) از شورش مردم می‌ترسند، از آن می‌ترسند که مثلا در افغانستان بلاخیز، مردم به جان آمده از این همه خیانت و تبهکاری و فساد و بی‌بازخواستی و بیشرافتی، بر کاخ‌های سرجنایت‌سالاران بهمن‌آسا یورش برند. در جریان همین گونه شورش‌ها و به زعم جعفر رسولی «کودتا»هاست که پایگاه‌های نظامی امریکا (در صورتی که قربانی کردن عواملش مطرح نباشد) به یاری خاینان جانی خواهد شتافت. و به همین سبب است، چه روشنفکران انقیادطلب بخواهند چه نخواهند، آماج مبارزه مردم ما در آینده، پایگاه‌های امریکا و خوشداران و پاسداران رنگارنگ بومی آن‌ها خواهد بود.

علاوتا «مغز» جنایتکاران و نوکران «سی‌آی‌ای» با وصف «تاریخ خواندن» از یاد برده که همان ترکیه‌ی عزیزش[۱] لااقل چهار کودتای نظامی جهت تامین «ثبات» مطلوب برای امریکا و اسراییل و ستمگران و فاشیست‌های ترکیه را شاهد بوده است!

هکذا چنانچه گفتیم اگر وجود پایگاه‌های نظامی امریکا در

ترکیه، آلمان، جاپان و کشورهای دیگر تکیه‌گاه و آغوش گرم دولتمداران به شمار می‌روند، برای اکثریت مردم آن‌ها لکه و نشان وابستگی و فقدان استقلال کامل شان محسوب می‌شوند.(۲)

مردم کشورهای مذکور خلاف موعظه‌های وطنفروشانه‌ی رسولی، هادی خالد، ودیر صافی و... از حضور نظامیان امریکا احساس سرافکندگی و درد می‌کنند. آنان از مطالعه و تجربه تاریخ خود در قدم نخست این «واقعیت تلخ» را فهمیده‌اند که نظامیان امریکا به زور در سرزمین‌های شان مستقر شده و هرگاه و بیگاه خبر توهین‌ها، زورگویی‌ها و تجاوز آنان به زنان و فرزندان شان قلب شان را زخم می‌زند. از اینرو در آن کشورها و مشخصا جاپان و آلمان حرکت‌های بیشمار توده‌ای برضد پایگاه‌های نظامی امریکا رخ داده است و حتی سازمان‌های مسلح عرض وجود کرده بود که آماج اصلی آن‌ها را پایگاه‌ها و منافع امریکا تشکیل می‌داد. در آن هنگام اگر سازمان‌های مذکوراین «کارشناسان» مزدور را گیر می‌آوردند بی‌گمان برآنان منحیث مدافعان استعمار و امپریالیزم رحم نمی‌کردند.

از ترکیه غیر از مبارزه مسلحانه در مناطق کردنشین، غرش جنبش‌های وسیع توده‌ای علیه دولت فاشیستی و نفوذ و پایگاه‌های امریکا به گوش می‌رسد. یعنی در این کشورها هرچند پیشرفتگی به اوج برسد و از «بی‌ثباتی» خبری نباشد، مردم از مبارزه برای برچیدن پایگاه‌های نظامی امریکا از پا نخواهند نشست. این آن صفحه‌ای از تاریخ است که جعفر رسولی‌ها از دیدن و درک‌اش به لرزه می‌افتند؛ جعفر رسولی‌ها نمی‌خواهند آرامش ظاهری در این کشورها را آرامش پیش از توفان بنیادکن دریابند.

وجود پایگاه‌های نظامی شوروی از نقاط ضعف کشورهای اروپای شرقی حساب می‌شد و به این دلیل اقمار شوروی نام داشتند. تا زمانی که نفوذ نظامی شوروی بر کیوبا سایه انداخته بود، استقلال این کشور مخدوش و معیوب بود اما پس از دور شدن آن سایه، ایستادگی کیوبا جهت حراست از استقلال‌اش با تحمل دشواری‌های عظیم و در برابر تهدیدات و محاصره‌ی لاینقطع امریکا، تحسین جهانیان را برانگیخته است. اگر دولت کیوبا طبق اندرزهای رسولی و هادی خالد و رحیم وردک و ظریف نظر و... رفتار کند باید اجازه دهد امریکا پایگاه‌هایی در کیوبا داشته باشد تا هم «کلان کلان» پول بگیرد و هم صاحب پل و سرک شود! ولی برعکس ایناني که پروژه‌ی تسلیم مردم ما به امریکا را پیش می‌برند، مردم کیوبا با هر سختی می‌سازند تا استقلال شان برباد نرود. آنان مثل مردم اغلب کشورها به هیچ قیمتی حاضر نیستند غرورشان را در ازای «کته کته طلب» از امریکا بفروشند.

جالب است که تا دیروز قبله‌های فکری و ایدئولوژیک جعفر رسولی و شرکا، کشورهای اروپای شرقی را با هرچه لعنت و تحقیر و تقبیح که در چنته داشتند به عنوان مستعمره‌های شوروی می‌شناختند اما حالا وجود پایگاه‌های شوروی در آن‌ها را پدیده‌ای مشکل‌گشا می‌خوانند!

و مادام که بی‌عاری با بی‌عزتی و تسلیم‌طلبی درآمیزد، ایجاد پایگاه‌های امریکا از ملزومات سرمایه‌گذاری و «رونق کسب و کار» تشخیص می‌شود!

کسی که وطن و مردمش را دوست داشته و نافش با ناف امریکا و هیچ قدرت دیگری تنیده نباشد، هر «سرمایه‌گذاری» و هر «رونق کسب و کار»ی را که در پناه پایگاه‌های نظامی خارجی حاصل آید، دل خوشکنک ارزیابی نکرده و با نفرت و قاطعیت آن را رد می‌کند. اما برای جعفر رسولی‌ها که مانند ولی کرزی‌ها(۳) چوکیدار جان‌فدای منافع امریکا اند، «رونق» اقتصادی زیر چتر پایگاه‌های امریکایی کمال آرزوست. این «رونق» در دوران محمد رضاشاه در ایران وجود داشت ولی مردم آزادیخواه ایران به آن «رونق» اسارت‌بار تف کرده و با انقلاب خود «شاهنشاه» ساواکی را با پایگاه‌ها وحافظان امریکایی‌اش یکجا از ایران راندند تا به آزادی واقعی سیاسی و اقتصادی و «رونق کسب و کار» بدون مداخله امریکا دست یابند. خیانت بنیادگرایان به سرکردگی خمینی به آن انقلاب بزرگ بحثی جداست.

جعفر رسولی در چند مورد دیگر هم به دفاع از پایگاه‌ها داد سخن می‌دهد. به عقیده او مردم ما نباید نگران باشند که وجود پایگاه‌ها به دین شان آسیب می‌رساند و کشورهایی را به رخ می‌کشد که پایگاه‌های امریکا در آنها لطمه‌ای به مسلمانی شان نزده است:

«امریکا از روزی که به عربستان آمد آیا مردم عربستان بی‌دین شده؟ این



قربانیان قتل عام نیروهای امریکایی در قریه نرنج کنر

واقعیـت را هیچکس نه نوشـته و هیچ روزنامه‌نگاری و ژورنالیسـت گزارش نکرده که بی‌دینی در ترکیه، و در کویـت، و در عراق و درعربسـتان کشـورهای اسـلامی و حتی پاکسـتان که شـصت سـال از عمر پاکستان می‌گذرد نزدیک‌ترین متحد امریکا در میان کشورهای اسلامی بوده.»

جنـاب رسـولی، این که وجـود پایگاه‌هـای امریکا خدا نکرده مروج بی‌دینی در افغانستان شود از «نگرانی»های تصنعی و متظاهرانه جنایت‌سالاران بنیادگراست و نه مردم. اکثریت مردم ما به تجربه دریافته‌اند که حتی روس‌های «کمونیسـت» و «بیدین»، کاری به اسـلام نداشتند چه رسد به امریکا که سرانش مخصوصا از ریگان به اینسـو در دین‌مداری دسـت کمی از سیاف و گلبدین و ملاعمر و عبدالله و خلیلی و قانونی و غیره اجیران «رنجیده» و غیر رنجیده «سی‌آی‌ای» نداشـته‌اند. در دوران پوشالیان آنقدر مسجد اعمار گردید که در هیـچ دوره‌ای نگردیده بود و چنانچه آخرین مالک نجیب، گورباچف ذلت را به جایی رسـاند که ضحاکی چون خمینی او را به اسلام دعوت کرد، نجیب هم آنقدر پیشانی بر زمین سـایید و نمازگزارد که هیچ حاکم جنایتـکار و عوامفریب دیگر تاریخ ما به آن توسـل نجسـته بود. ولی عبث بود واین شـیادی‌ها نتوانسـتند دست‌های پرخون و بسته به زنجیر غلامی روس‌هایش را از دیده‌ها پنهان سازند.

بـه همین ترتیب امریکا نه از نظر بینش رسـمی و نه از نظر سیاسی کاری به اسلام و مسلمانی مردم ما نداشته و نخواهد داشت. امریکا کماکان اسلام را در مبارزه علیه جنبش‌ها و دولت‌های چپ، سکیولار و استقلال‌طلب متحد به فرمانش می‌بیند. شعار امریکا این بوده و است: «با اسلام علیه چپ و سکیولاریزم و آزادیخواهی»[۴]. امریـکا بـه جـای ترویج افـکار ضد اسـلام و ضد دیـن، مروج خسـتگی‌ناپذیر دین و عرفان و افیون و خرافات‌گرایی و سیاست گریـزی و تقدیس وضـع موجود را -البته همـه را عموما زیر نام «دموکراسی»- مصلحت دانسته و می‌داند. امروز سرسپرده‌ترین و وفادارترین رژیم‌ها در دنیا به دولت امریکا رژیم‌های اسـلامی اند؛ در جریان جنگ سرد، «سی‌آی‌ای» میلیون‌ها جلد قرآن را با چاپ نفیس در کشـورهای مسـلمان و منجمله جمهوریت‌های شـوروی سـابق پخش کرد؛ امریکا و متحدان خواستند تا خمینی با خیانت به انقلاب دموکراتیک ایران، اسـتبداد خونریز کم مانندش را مستقر سـازد؛ این «سـی‌آی‌ای» بود که‌هارترین و بیمارترین گروه‌های اسـلامی را در افغانسـتان کمک کرد و به قدرت رسـانید و سپس که آن‌ها را ناکارآمد دید، طالبان را بر سرانگشـتانش نشاند و وقتی این نوکرانش هم کاغذ تشنابش شد، مجددا جنایت‌سالاران جهادی را در بغل فشـرد. اگر امریکا احزاب جنایتکار بنیادگرا را احزابی تشخیص می‌داد که خواستار استقلال و دموکراسی برای افغانستان اند، نه فقط کمک به آن‌ها را جرم می‌شـمرد بلکه با توسـل به هر وسیله‌ای مانع رشـد و بخصوص اعمال سرکردگی آن‌ها بر جنبش مقاومـت ضد روسـی می‌گردید. بر پایه همین سیاسـت خاینانه و جنایتکارانه بود که با اتکا بر «آی‌اس‌آی» و سـگ‌های شـکاری بنیادگرایـش حتی‌المقـدور عناصر ملی و دموکـرات در جنبش مقاومـت را از بین برد تا دندان عفریت‌های بنیادگرایش بر فرق و گرده‌ی جنبش هرچه عمیقتر فرو رود.

تلاش شما آقای جعفر رسولی برای کتمان این واقعیت تلخ و رنجبار تاریخی بیهوده اسـت زیرا شـریل بینارد از شاه مهره‌های دولت امریکا و خانم زلمی خلیلزاد معترف است:

«چرا در افغانستان رهبران میانه‌روی وجود ندارند؟ بخاطری که ما به تندروان اجازه دادیم که سال‌ها همهٔ آنان را به قتل برسانند و نابود کنند. آنان هزاران چپ و میانه‌رو را کشتند و ما به آنان اجازه آنرا دادیم. تمام اینان در دهه هشتاد و بعد از آن نابود شدند.»

در کشـورهای مطلوب «کارشـناس» رسـولی نیز امریکا حامی گروه‌هایی است که بیشتر از بقیه برای اسلام یخن می‌درند و صیانـت آن را بدون حمایت امریکا ناممکن می‌دانند. اتفاقا کویت و عراق نمونه‌های تیپک کشورهایی اند که پایگاه‌های امریکا پشت فاسدترین و وطنفروش‌ترین افراد و احزاب آن‌ها ایستاده‌اند.

آقای رسولی در آنجایی که می‌فرماید «افغانستان امروز با افغانستان بیست سـال پیش قابل مقایسه نیست (زیرا) دستاوردهای کلان داشته»، دروغ شاخدار امریکا پسندی تحویل می‌دهد. گوش دادن فقط به شکایت‌های جسـته و گریخته‌ی مردم از ورای همین «رادیو آزادی» کافیست که به این دروغ مسخره و سخیف پی برد. یک آگاهی مهم که اکثریت مردم ما به آن دست یافته‌اند عبارتست از اینکه تجاوزکاران چه روسـی چه امریکایی، احمق نبوده‌اند که به دین و دینداری شـان دسـت درازی کنند. تجاوزکاران از آنان اطاعت و رضایت و تسلیم و وطنفروشی می‌خواستند نه رها کردن دین شـان. این را رسولی می‌داند ولی بنابر وظیفه‌ی پیوسته دمساز بـودن با منافـع و نیات امریکا واقعیت‌ها را می‌پوشـاند و تحریف می‌نمایـد و نمی‌گویـد که امریکا در آن کشـورها و افغانسـتان



اسماعیل خان طی چند سال گذشته یکی از مهره‌های امریکا در افغانستان بوده است

همدست با بنیادگرایان می‌خواهد مردم را مطیع و وابسته نگهداشته و سلطه‌اش بر جهان را تحکیم بخشد؛ نمی‌گوید که سربازان امریکا در آن کشـورها و افغانستان به اسلام و هویت ملی مردم نمی‌تازند بلکه خانه‌های فقیرانه شـانرا ویران و مردم بیگناه ومراسم عروسی و عزاداری‌شـان را بمباران و گلوله باران کرده و بر زنان ودختران دست می‌برد و از اعضای بدن شان کلکسیون می‌سازند؛ نمی‌گوید که امریکا با اقتصاد بازار آزاد چطور هرگونه موانع را از سـر راه سرمایه‌داران دلال وابسته به خود و متحدانش در چاپیدن وحشتناک مردم باز نگهداشته است و....

جعفر رسـولی با بی‌شـرمی عجیبی حتی از عربسـتان هم به عنوان نمونه مشعشـع کشـوری دارای پایگاه‌های امریکا تذکر می‌دهد. برای کودکان نیز واضح اسـت که اگر پایگاه‌های نظامی امریکا نباشد، خاندان خاین سلطنتی عربستان شش ماه هم در قدرت باقی نمانده و خفتبارتر از بن علی و حسنی مبارک و قذافی باد هوا خواهد شـد. آیا در آن روز فرخنده جعفر رسولی‌ها و نظایرش به خاطر آن همه دروغ‌ها و تحریف‌ها و سـتودن و سـفیده‌مالی روی پرلکه‌ی جنایت امریکا، از مردم ما عذر خواهند خواست؟ نه، اینان به احتمال ضعیف زمانی به اشـتباه و سرشت میهنفروشانه‌ی موضع خود اعتراف خواهند نمود که سـربازی امریکایی به عصمت زن و فرزند شان تجاوز کند.

درسـت اسـت که امریکا از لحاظ اجتماعی بر تبهکاران جهـادی و پرچمی و خلقـی به مثابه تکیه‌گاه اجتماعی‌اش سـرمایه‌گذاری کرده است. امـا این تکیـه‌گاه بـدون خریـدن بخش‌هایی از روشنفکران، ناقص و شکننده می‌بود، تنه‌ی جلادی تشنه به خون می‌بود بدون سر. سـوراخ دیگری که در پیشانی روشـنفکران خادم امریکا خودنمایی دارد عبارتست است از به گردن داشـتن زنجیر جنایت‌سالاران بسـان سگ‌های رام ولو هم گاهگاهی در انتقاد از صاحبان‌شان بجفند. از این جاست اهمیت تعیین کننده افشـای روشنفکران شـرفباخته در کنار افشای مالکان خارجی و داخلی آنان.

در پایان بد نیسـت خواننـدگان بدانند کـه در صحبت‌ها پیرامون پایگاه‌های امریکا، آوازی از سرجنایت‌سالار اسماعیل هم بلند شـد که گویا از رحیم وردک «بشدت» انتقاد کرده و از وی خواسته اظهاراتش را پس بگیرد!

بلی، فاحشه به فاحشه می‌گوید بشرم!

آیا این سرجنایت‌سـالار به راستی تصور می‌کند مردم در حدی گیج و بی‌شعور اند که او و تاریخ پرخون و خیانت و فسادش را از یـاد برده‌اند؟ از یاد برده‌اند که او با «معاینه بکارت» دختران هرات مرتکب بی‌ناموسـانه‌ترین تحقیر و توهین نوع طالبان نسبت به دختران عفیف و شـرافتمند آن ولایت شده است؟ که چگونه به زور واواک ایـران از چنگال طالبان بیرون آورده شـد؟ که صدها میلیون دالر از عواید بندر اسـلام قلعه و... را دزدیده اسـت؟ که چندی پیش بوی مداخله رسوای مستندش در مضحکه انتخابات در عالـم پیچید؟ که هزار بار هم اگـر علیه امریکا هیت و هوت کند، بازهم دم دوسـتی‌اش با امریکا و شخص رامسـفیلد از زیر ریشش پیداست؟

به همان اندازه که دفاع از پایگاه‌های امریکا از سوی رسولی و صافی و خالد و کلیه روشنفکران و سیاستمدارانی که بدون اتکا به امریکا برای خود آینده‌ای نمی بینند، نفرت‌انگیز است، «انتقاد» از آن از سوی اسماعیل‌ها نیز منزجرکننده و عق‌آور می‌باشد.

«مخالفـت» علیه اشـغال امریـکا و منجمله پایگاه‌هایش توسط افراد و نیروهایی که داغ خیانت جهـادی و طالبی را در جبیـن دارند، عوامفریبی رذیلانـه‌ای بیش نیسـت. مبـارزه علیـه امریکا و پایگاه‌هایش فقط زمانـی معنا یافته می‌تواند که با خواست آزادی و دموکراسـی عجین گردد. مبارزه تروریسـتانی از جنس طالبان با امریکا، به منظور سـهم داشـتن در قـدرت، به قرون وسـطا بردن افغانسـتان و ادای دین به مخدومان پاکستانی و عرب شان است. ادعای مبارزه استقلال‌طلبانه بدون باور راسـخ به دموکراسی، ادعایی کذایی و در تحلیل نهایی در خدمت این و آن قدرت جهانی یا منطقه‌ای خواهد بود. افشـای بی‌وقفه‌ی روشنفکران دلال امریکا و جنایت‌سالاران جزء لاینفک پیکار برای استقلال، آزادی و دموکراسی و بردن آگاهی بین مردم می‌باشد.◊

یادداشت‌ها:

(۱) رژیم ترکیه و حتی صدراعظم اردوغان که دسـت‌هایش به خون آزادیخواهان ترکیه و مردم کردستان آغشته است رژیم و زمامدار شـدیدا دلخواه آقای ظریف نظر هم است که در آوردن نمونه از هر دو استفاده می‌کند که اگر بنابر ترکمن زبانی وی باشد خوبست این گرایش ارتجاعی قومپرسـتانه‌ی خجالتبار را به خاینانی چون دوسـتم بگذارد که بهتر از عهده‌اش برآمده خواهد توانست.

(۲) در آخرین انتخابات جاپان حزب دموکرات که وعده داده بود با به قدرت رسیدن پایگاه‌های امریکایی را رخصت می‌کند، بیشترین رای را آورد و به قدرت رسـید، اما صدراعظمش بعد از چند ماه با گریه اسـتعفا داد و معذرت خواسـت که با وصف وعده نتوانست پایگاه‌ها را برچیند.

در اپریل ۲۰۱۰ صد هزار نفر در شهر اوکیناوای جاپان تظاهرات کرده و از دولت این کشور خواستند پایگاه نظامی امریکا مستقر در این جزیره را تعطیل کند.

ولی شـک نداریم که رسـولی‌ها و نظرها و خالدهـا و... که از توفان‌ها در کشـورهای عرب خجالت نمی‌کشند، این تازه‌ترین مثال‌ها را هم به سبک وحید عمر و دیگر جاسوس بچه‌های سخنگوی کرزی تفسیر و تردید خواهند کرد.

(۳) محترم ولی کـرزی برادر حامد کرزی غیورانه ابراز نموده که کمک به امریکاییان را «وظیفه افغانی‌اش می‌داند!»

(۴) در ایـن زمینه در شـماره‌های گذشـته «پیام زن» نسـبتا به تفصیل سخن گفته‌ایم.

یعقوب ابراهیمی چرا از...

مارتین‌هایدگر میسر است؟[۲]

بدون سهم گرفتن در افشای صریح منابع مزدور و مماشاتگر و ستم‌های دولت و قیم‌اش، یک فرد یا نشریه یا تشکل به هیچوجه نمی‌تواند ادعای «پیشتاز» بودن کند.

در مقاله «روشنفکر دینی و طرح پرسش جدید»، ابراهیمی با خالد خسرو بحث دارد. اگر رنگین سپنتاها، سیما سمرها، اعظم دادفرها را روشنفکرانی بدانیم که با غوطه خوردن در تشناب دولت مافیایی، بیشتر گندیدند و بو گرفتند، خالد خسروها، نستوه نادری‌ها، مهستا طایع‌ها، لطیف پدرام‌ها، فرشته حضرتی‌ها، سخنگویان وزارتخانه‌ها نجاست تشناب دولت پوشالی کرزی اند. این مهره‌های جوان فقط به رسوا شدن منحیث عوامل «سی‌آی‌ای» و «واواک» و خاد می‌ارزند. جدی گرفتن آنان به عنوان یک طرف بحث دوستانه و «اکادیمیک»، به معنای کریدت بخشیدن به و ندیدن لکه‌ی خودفروختگی آنان خواهد بود. ابراز نظر خالد خسرو در باره چه‌گوارا در «کابل پرس»، به تنهایی کافیست تا به ماهیت او به مثابه یک روشنفکر پادو امریکا و مافیای مسلط پی برد. می‌توان به این دسته چوچه‌جاسوسان اعتنایی ننمود و در عوض، چهره واقعی رهنورد زریاب‌ها، واصف باختری‌ها، اکرم عثمان‌ها، اسحق نگارگرها، عبدالکریم سروش‌ها[۳] و نظایر شان را برملا نمود که مراد و معلم خالد خسروها، لطیف پدرام‌ها، سیاهسنگ‌ها و سایر پادوان تبهکاران مذهبی بحساب می‌روند.[۴]

ابراهیمی باید نشان می‌داد که روشنفکران دینی چون با بنیادگرایان از لحاظ ایدئولوژیک خط‌کشی ننموده و مدافع سیکولاریزم نیستند، در آخرین تحلیل در نبرد بین دموکراسی و تئوکراسی، جانب سیاف‌ها، ربانی‌ها، عبدالله‌ها، فهیم‌ها، محقق‌ها، محسنی‌ها و سایر «برادران قیادی دینی» شان را خواهند گرفت؛ باید نشان می‌داد که حتی دین‌بازی لطیف پدرام‌ها، سیاهسنگ‌ها، رهنورد زریاب‌ها، ضیاء رفعت و... بیشتر از آن که پایه در دیانت آنان داشته باشد، به خاطر همرنگی با امریکا و رژیم ایران و جنایتکاران جهادی و طالبی و ستاره شدن در رسانه‌های مافیایی است. و بهمین دلیل حتی خطرناک‌تر از همراهان بی‌نقاب‌شان مثل خواجه بشیر انصاری، اکرام اندیشمند، حفیظ منصور و... می‌باشند.

در مقاله «روشنفکران بی‌تذکره، آماتور، غوغاگرا... چرا؟»[۵] آمده است:

> «ما شهروندان کشوری هستیم که لیبرال آن بی آن که لیبرالیزم را بحیث یک اندیشه دموکراتیک جذب کند به ظواهر آن اکتفا می‌ورزید. مارکسیست آن بی آن که مارکسیزم را بحیث یک روایت فلسفی- تاریخی قرائت کرده باشد به مثابه یک روایت مطلق پذیرا شد. و ناسیونالیست نیز به جای جذب ناسیونالیزم مدنی به سوی جذب تفکرات اتنیکی سرازیر شد.»

این افاضات «روشنفکرانه»، متظاهرانه چه از یک ایرانی یا افغانی، منزجرکننده اند. مشخص نیست «دموکرات»، «مارکسیست»، و «ناسیونالیست» کیست و کدام جریان؟ تاریخ مبارزات مارکسیست‌ها و دموکرات‌ها و ناسیونالیست‌های مترقی ایران والا و پرشکوه است که نمی‌توان آنان را طوری بالابینانه به «نقد» کشید که مستقیم یا غیر مستقیم، برحق بودن خمینی و مریدانش را نتیجه گرفت.

آقای ابراهیمی، «لیبرال»های شما کیانند؟ «مارکسیست»های شما کیانند؟ پرچمی‌ها و خلقی‌ها را به «مارکسیست» مسما می‌نمایید و نه به آنچه شهره جهان اند یعنی میهنفروشان؟ این مزدوران اگر به فرمایش شما «مارکسیزم را به حیث یک روایت فلسفی- تاریخی قرائت» می‌کردند آیا سرکردگان آنان (گلابزوی، کبیر رنجبر، شهنواز تنی، اسدالله حبیب، علومی، کشتمند، لایق، دستگیر پنجشیری و...) امروز جاسوسان «سی‌آی‌ای» یا «واواک» یا «آی‌اس‌آی» نمی‌شدند و خود را زیر پای «ائتلاف شمال» و طالبان نمی‌انداختند؟ آیا سرشت کثیف آنان بسته به همین «قرائت» غلط شان از «مارکسیزم» بود و نه وطنفروشی، سست عنصری و لئامت سیاسی و شخصیتی‌شان؟[۶]

اگر مارکسیست‌های «شعله‌ای» هم به «قرائت» صحیحی از مارکسیزم دست یافته بودند، نه توسط روس‌ها و سگ‌های شان و نه جلادان مذهبی سر به نیست می‌شدند و نه امروز در مرکز حمله این دشمنان قرار می‌داشتند؟

مهمتر از همه، شما آقای ابراهیمی به عنوان یک غیر مارکسیست یا ضد مارکسیست، از کجا می‌دانید که «قرائت» درست ازمارکسیزم چیست که مثلا مارکسیست‌های انقلابی ضد میهنفروشان اخوانی و پرچمی و خلقی به آن دست نیافتند ولی شما از آن سررشته دارید؟

«مارکسیست»های پرچمی و خلقی شما، غلامی خود به امریکا و سگان «ائتلاف شمال»اش را «بکاربرد مارکسیزم در اوضاع موجود کشور» می‌نامند. یعنی همانطوری که در زمان ظاهرشاه شعار می‌دادند «دین اسلام، قانون اساسی، شاهی مشروطه»، حالا هم با وقوف بر «اهمیت و سازندگی» وحدت با دژخیمان «ائتلاف شمال»، برای «دین اسلام، قانون اساسی و جمهوری اسلامی» آن «هورا»های مشهور را می‌کشند! آیا این «قرائت» صحیح و خوشایند شما است؟

و ناسیونالیست‌های شما کی‌ها باشند؟ خاینان افغان ملتی به رهبری داکتر انورالحق احدی؟ طالبان کرام؟ اگر به فرض خون کثیف «اتنیکی» در رگ‌های اینان جریان نمی‌داشت، آنگاه با وصف دم دراز تعلق شان به «سی‌آی‌ای» و «آی‌اس‌آی» آیا «ناسیونالیزم» شان به سود وطن و مردم تیره‌بخت ما می‌بود؟

جمله‌هایی از «انتخابات ذات ما را عریان کرد» (به جای این که بگوید انتخابات بدذاتی و بیشرافتی و میهنفروشی حاکمان را عریان کرد) که چنانچه از عنوانش پیداست آزاردهنده‌تر از بقیه نوشته‌های «عمیق» ایشان است:

«نگاه ساخت گرایانه به مسئله انتخابات نگاه گذرا

و بی اهمیتی است. این نگرش که چه کسانی و با چه تعلقات و خصوصیاتی پارلمان آینده را شکل خواهند داد و تمرکز بیش از حد روی آن، بحث مسئله ساز (**معلوم است که آقای ابراهیمی معنای کلمه «مسئله ساز» را درست نمی فهمد**) و اساسی نیست. ما همواره فراموش می‌کنیم که فرایندها و تحولات سیاسی و نتایج بدست آمده از آن، پیامد مجموعه کنش‌های فرهنگی جامعه و برایند قابلیت‌های روانی شهروندان آن است، که در قالب نتایج سیاسی عریان می‌شوند. به عبارت دیگر هر نتیجه سیاسی، چهره‌ی برهنه‌ای از مجموعه امکانات و قابلیت‌های ذهنی و فرهنگی یک جامعه است.»

اگر با اجازه این گفتار ظاهرا «عمیق» و «فیلسوفانه»تان را به زبان ساده و عامه‌فهم ترجمه کنیم، میشود:

گپ زدن از سیاف، قانونی، محقق، گذر، ملا عزت، عالمی بلخی، ظاهر قدیر، انجنیر غفار، عرفانی، الماس و... اساسی نیست؛ اساسی دیدن «قابلیت‌های ذهنی و فرهنگی» کل مردم افغانستان است یعنی درو چیزی که مردم خود کاشته بودند؛ یعنی درست همان منطق استعماری «رادیو آزادی» که «از ماست که بر ماست»! یعنی نه گناه اشغالگران است و نه دولت محترم و بلکه از کوزه همان برون تراود که در اوست، از «قابلیت‌های ذهنی و فرهنگی» مردم انتظاری بیشتر از این نمی‌رفت. با عزیمت از این منطق استعماری چه آقای ابراهیمی خود به آن آگاه باشد نباشد می‌توان نتیجه گرفت که آنانی که باید سرشان به طناب دار برود نه خاینان «منتخب» در مفتضح‌ترین انتخابات روی زمین، نه فضل احمد معنوی و ضیا رفعت و سایر اراذل رژیم پوشالی کرزی بلکه باید مردم افغانستان باشد که چرا دارای «قابلیت‌های ذهنی و فرهنگی» و «روانی» نا هنجار بودند! آقای ابراهیمی از اینگونه حکم‌های استعمارپسند فراوان دارد که همه را نمی‌شود نقل کرد ولی این دوتایش بیادماندنی تر اند:

«ما بدون توجه به ناتوانی خود همیشه انگشت انتقاد را بسوی دیگران دراز کردیم و بسیار بی‌مسئولانه خود را تبرئه کردیم»، «ما همیش خود ما به نسبت ضعف در سراپای خود و همچنان تنبلی که همیش ما را فراگرفته، به دیگران دست باز داده‌ایم تا در تعیین سرنوشت و شکل دادن شیوه‌ی زنده‌گی ما، نقش اصلی داشته باشند.»

بلی، این امریکا و مزدوران وطنی‌اش نه بلکه مردم زجرکشیده افغانستان بودند که نمایندگان خود را برای کنفرانس بن برگزیدند تا ربانی و سیاف و فهیم و عبدالله و قانونی و دیگر جانیان یک دولت به سرکردگی کرزی را تشکیل دهند تا بلافاصله بعد از آن ضمن حمایت از فاسدترین دولت تاریخ، مدام بر سرشان بم ریخته و خون و هستی فقیرانه‌ی‌شان را دود کند!

و چند جمله وی را به خاطر عجیب‌تر و باورنکردنی‌تر بودن آن ببینیم اما بدون شرح زیاد:

«در برخورد با مسئله "نسل‌ها" و باز شناخت "نسل پسین" در افغانستان، بطور مشخص وجه سیاسی و جامعه شناختی مقوله‌ها برای من قابل بحث اند، تا وجوه "معنا شناسانه" و "ژنتیکی" مسئل. زیرا یافتها و مفاهیم سنتی از نسل، که بیشتر بار بسیار "ساده"ی زیست شناسانه و معنا شناسانه دارد، و غالبا در گفتگوهای امروزی کاربردش را از دست داده، دیگر نمی‌تواند، قادر به ارایه چشم‌انداز روشن و مشخص ازین مقوله در یک فرایند گفتمانی باشد." **(شک داریم که آقای ابراهیمی این عبارتش را معنا بتواند.)**

«هستند کسانی نظیر میر حسین مهدوی و شکیب ایثار و امثال آنان که وقتی کوچک‌ترین فشاری بر آنها وارد گردید، عاجل عرصه مطبوعات را ترک گفته به خارج از افغانستان پناهنده شدند. این دستاوردیست برای بنیادگرایان در افغانستان (و از طرفی متاسفانه خاموش هم ماندند ــ دویچه وله) بله کاملاً خاموش شدند.»

(مصاحبه ابراهیمی با دویچه وله)

«آنچــه جوهــر کار اصلاح‌طلبــی مدرن اســت، اهداف و خواســت‌های دموکراتیک و مترقی اند که در چارچوب یک فرایند تحول طلبانه دنبال می‌شوند.»

«فکر کنــم که نقد دقیــق از اواضاع پریشــان ما پیش‌شــرط تمام تصمیم‌گیری‌هاییست که بعدها برای بیرون رفت ازیــن بحران روی آن حــرف می‌زنیم.» **(نقــد اوضاع با امیــد به اصلاح رژیــم مافیایی در تحلیل نهایی گمراه ساختن توده‌ها و خام‌خیالی‌ای بیش نیست.)**

«روشــنفکران، منتقدان و مخالفان سیاســی رژیم در حال حاضر در کشــور ما، به نســبت نا معین بودن پایگاه‌ها و مواضع دچار آشفته انگاری و گزافه‌گویی شــده‌اند، اما این همــه نیروها باید قابلیت ســامان‌مند شدن و انسجام را بیابند، که ایجاد چنین قابلیتی بدون بمیان آمــدن گفتمان‌های فراگیر پیرامون رســیدن به یک رهیافت خردمندانه و زمانمند ممکن نیســت. **(به وسیله شما باید «سامان‌مند» شوند؟ گفتمان با کی؟ با مثلا لطیف پدرام یا «دکتر» سمیع حامد یا فرشته حضرتی که وقاحت را در ســطح ســتایش از فهیم رسانیده؟)**

«خیزهای بلند با پاهای زخمی از جانب دولتمردان **(آقای ابراهیمی باید رعایت قیادی آنان را کرده و می‌نوشــتید «دولتمردان محترم و محبوب»)** ما که جز جا خوردن، چشــم انداز دیگری در پیشرو ندارد خیلی ساخته‌گی، سطحی و ذوق زده به نظر می‌رسد.» **(مطمئن هســتید کــه «دولتمــردان» نازنین از آن جنس اند که به این اندرزهای خالصانه شما التفات خواهند ورزید؟)**

«یکی از زعمای پیشین افغانستان - ببرک کارمل- که به باوری در وقت خودش عطش فروزانی، بیشــتر از بسیاری‌ها به ســتون‌های اتکای بیرونی داشت.» **(و شما این باور را در مورد «زعیم» مذکور ندارید؟)**

«شــیفته‌گی نســبت به فضــای اســتبدادی حاکم بــا گسســتگی از خود (انســان) همراه می‌شــود. این شــیفته‌گی به دنبال خود اعتماد بی‌دریغ، ساده لوحی و حتی خامــی‌ای را بار می‌اورد که کشــنده‌ی حس انتقاد اســت و فکــر را فلج می‌ســازد. همچنان روی دیگر این ســکه آن اســت که انتقاد از فضای استبداد را بلای روی زمین بدانیم. و بعد هم با یک حساسیت نوســتالوژیک این انتقاد را کشــنده و غیــر واقع‌بینانه قلمــداد کنیم. پس می‌توان ایــن گفته را پذیرفت که واکنش‌های ازین دســت نه در برابر بیانی اســت که انجام می‌شــود؛ بلکه ترسی است که تحمل اندیشیدن به "نا اندیشــیده"ها را نــدارد.» **(آقای ابراهیمی، این حتما پریشــان‌گویی نه بلکه نمونه‌ی نثر «پسا پست مدرنیستی» در سرزمینی آلوده از قدرت و ثروت و جنایت سر تبهکاران جهادی است؟)**

«مــن بــاور دارم، در هــر جامعه‌ای تــا زمانی که شــهروندان آن زنده‌گی در میــان باورهای گوناگون را یــاد نگیرد...هر شــعاری از دموکراســی گرفته تا ارزش‌های پیرامونی‌اش در آن بیهوده اســت.» **(بلی، «دکتر» ســمیع حامد و فرهاد دریا و کرزی هم به مــردم صلا می‌زنند که با فهیم و ربانی و ســیاف و گلبدیــن و عبدالله و قانونــی و محقق و... و طالب جان‌هــا یکجــا و صمیمانــه باید خندان و با شــور و شــعف و سر از پا نشــناخته اتن انداخت تا وطن وطن شود! مگر در «باورهای گوناگون» شما برای باورهــای پربــار «دولتمردان» شــریف بالا جایی وجود ندارد آقای ابراهیمی؟)**

«برای من حتی آن مسئله "نسل پیشین" نیز تا هنوز بســیار مبهم به نظر می‌آید، تا حال نتوانسته‌ام خود را قناعت دهم، که "نسل‌های هیاهوگران مسخ شده" را بر اساس چی معیارها و امکانات تعریف کرد.

تا زمانی که نســل تازه بدوران رسیده نتواند نسل پیشــین را با دقت شــناخته و نقد کند و کنش خود را در یک آزمون مقایســه‌ای با کنش‌های تاریخی قرار ندهد، وجودش جز اثبات دوام پروسه ژنتیکی نسلها... چیز بیشتری نخواهد بود.

نیستی "نسل پسین" حداقل در شرایط حاضر فکر نمی‌کنم جای بحث زیادی داشــته باشد، و هرگز هم این موضوع برای من مســئله نبوده اســت. بلکه مسئله برای مــن همیشــه در همچــو وضعیتــی، چگونگی بازشــناخت اســباب، عوامــل و امکاناتی بــوده، که مدتهاســت، تولد "نســل پسین" درین ســرزمین را به "تعلیق" در آورده است.

رویهمرفته نسل پســین در افغانستان، با بینش‌های متعلــق به خودش، اگــر امکان بوجود آمــدن را هم داشــته باشد، ممکن نیســت، در چارچوب‌های فعلی ســنتی- بومی قابل تعریف باشــد، بلکه این نســل در درون نهادهایی ســامان خواهد یافت، که از ریشــه با ساختارهای انعطاف‌ناپذیر بومی متفاوت باشند.

نســل پســین در افغانســتان زمانــی می‌تواند، از "وضعیت تعلیق" کنونی بدر آمده و به "تولد" برســد، کــه پارادایم یا به قــول فوکو "اپیســتمه" اش را بیان نموده و با ابزارهای زمانمنــد و بطور بگام گام آن را فراگیر سازد.»

بس است، بس است آقای ابراهیمی چه ادامه دهیم که همین مقدارش هم واقعا دل آدم را بالا می‌آورد.

اجــازه بدهید به گپ اولــی برگردیم که چــه خوب بود همان گزارشــگر جنایــات مافیای حاکم این ســرزمین تباه شــده باقــی می‌ماندید و کاش می‌دانســتید که با بــازی کردن با کلمات

«پارادکس»، «پارادیم»، «مدرنیته»، «فرایند»، «گفتمان»، «جامعه مدنی» و... شبیه نشریات سرکاری و ارتجاعی ایران، از مردم و افشای دشمنان مردم دور و بیگانه می‌شوید؛ کاش می‌دانستید که در باره تقریباً هیچیک از نوشته‌های اخیرتان هیچ کامنتی وجود ندارد و این می‌رساند که نوشته‌های «پارادیمی» شما طرف توجه روشنفکران جدی قرار نمی‌گیرند؛ کاش می‌دانستید که پس از رهایی پرویز کامبخش از چنگ عطامحمد و شرکا، نوشتن از زخم‌های او مفیدترین و شریفانه‌ترین کار بود زیرا آن زخم‌ها در پیکر رنجور نودونه درصد مردم زیر سلطه‌ی جنایت‌پیشگان هم مدت‌هاست خونچکان اند. نوشتن از زخم کامبخش در حقیقت پیام به دشمن بود که با رهایی او مبارزه شما پایان نگرفته، سر خم نکرده و با کامبخش تا کسب استقلال و سرنگونی رژیم پوشالی، با شدت و قاطعیت بیشتر ادامه خواهد یافت. افشای جنایت‌های خاینان مذهبی توسط شما به مردم دلگرمی می‌بخشید که غیر از خیل کلان نویسندگان خادم امریکا و معامله‌گر نظیر حسین مبلغ که معتقدند «بدون یازده سپتامبر ما افغان‌ها را توانایی رهایی از سیطره طالبان نبود»[۷]، هستند قلم‌هایی که خریده نمی‌شوند، وضع موجود را ابدی ندیده و با نگاهی گذرا به تاریخ افغانستان و تاریخ دیگر کشورها آموخته‌اند که ادعای امریکایی حسین مبلغ و جمیع روشنفکران وابسته به جنایتکاران شیعه یا سنی پوچ و انقیادطلبانه بوده و دیر یا زود از این تنور آفریده‌ی اشغالگران و سگان و طالبان، جنبشی آزادیخواهانه برخاستنی است. آقای ابراهیمی باید بدانید جایزه‌های مطبوعاتی را که دریافت داشته‌اید به خاطر مطالب افشگرانه بوده و نه هرگز مطالب «پارادایمی» تان. گزارش‌های شما از مافیای جهادی و غیرجهادی ترجمه می‌شدند اما گمان نمی‌رود حتی یک نوشته «نسل شناسانه» شما ترجمه شده باشد. این نوشته‌ها مثل آرایش و گره کلان نکتایی مهره‌های کثیف رژیم از رنگین سپنتا تا ظاهر فقیری، زمری بشری و وحید عمر و... که بیان سبکی و حقارت و کوچکی آنان است، حمل بر «پرمایگی» و «سطح عالی» شما نخواهد شد.

آقای ابراهیمی، وقتی بمباران امریکاییان اهالی ستمکشیده دهی فقیر را می‌سوزاند؛ وقتی دوستم همراه کنیزکش لطیف پدرام به تجاوز بر خانواده اکبربای اقدام می‌کنند ولی فردا لوی درستیز مقرر می‌شود و کنیزکش کاندید ریاست جمهوری؛ وقتی کرزی دو تن از بدنام‌ترین تروریست‌ها را مجدداً منحیث معاونان خود می‌گمارد؛ وقتی خبر فساد رنگین سپنتا منجمله خرید اپارتمان چند میلیون دالری برای دوست پرچمی‌اش ظاهر طنین در نیویارک درز می‌کند و «اشپیگل» تشت رسوایی داکتر امین فرهنگ را از بام می‌اندازد؛ وقتی یکی از کانون‌های جاسوسی ایران به نام «دُر دری» به سرکردگی پاسدار و واواکی مشهور کاظم کاظمی از ایران به کابل انتقال می‌یابد و رهنورد زریاب، جاوید فرهاد، خالده فروغ، مبارز راشدی، منیژه باختری وغیره چاکران رژیم ایران برای آن پایکوبی می‌کنند؛ وقتی یونس قانونی و دیگر جنایتکاران ولسی جرگه نمی‌گذارند حاجی پاینده محمد و پسر فاحشه‌اش مورد بازخواست قرار گیرند در حالی که ملالی جویا را از ولسی جرگه بیرون می‌کنند؛ وقتی روزانه ده‌ها میلیون دالر از میدان هوایی قاچاق می‌شود و حتی خاینی پرچمی-وحدتی جنرال خدایداد هم از قاچاق مواد مخدر توسط «مقامات» که خود یکی از آنان است حرف می‌زند؛ وقتی عمر زاخیل‌وال که از نشستن با جنایتکاران شرم نمی‌کند ولی مزورانه ادعا می‌نماید که در سفرها به خارج از افغان بودنش «شرم» می‌کند؛ وقتی میهنفروشان پرچمی به رهبری عبدالحق علومی با داکترعبدالله جنایت‌پیشه «جبهه ملی» می‌سازند؛ وقتی واصف باختری با بی‌وجدانی و بی‌حسی و سترونی یک تسلیم‌طلب و مرتد، بی اعتنا به جنایات بی‌نظیر رژیم ایران، پیرامون برتری کلمه «دانشگاه» بر «پوهنتون» سخن‌سرایی می‌کند؛ وقتی شاعران و نویسندگان با خون بی‌ننگی در رگ‌های شان از تفقد جنرال حسین فخری با چشم پارگی‌ای عجیب بر خود می‌بالند؛ وقتی ولایت فقیه تبهکار دسته دسته پاکبازترین جوانان ایران را تیرباران می‌کند ولی رزاق مامون با بیشرمی یک خاین اخوانی، مردم افغانستان را عاشق محمد خاتمی می‌نامد و سفارت ایران در کابل بر سر رهنورد زریاب گل می‌پاشد؛ وقتی طالبان زنی سال خورده با نواسه‌اش را حلق آویز کرده و اجمل نقشبندی را سر می‌زنند؛ وقتی کرزی و سگ‌هایش طالبان را «طالب جان» و «افغان بچیه» و «مرور ورونه» گفته ناز می‌دهند؛ یا وقتی...

آن نویسندگانی که قلب‌شان آتش نمی‌گیرد و قلم شان را همچون تیر و تبر بر فرق جنایت‌سالاران و صاحبان خارجی آنان نشانه نمی‌روند، عملا به چوبدست امریکا و مافیای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بدل می‌شوند.

از این زوال پرخفت بترسید آقای ابراهیمی. همدست با کامبخش به راه پیکار برضد دشمنان خارجی و داخلی افغانستان برگردید تا در قطار حسین مهدوی‌ها و شکیب ایثارها و بدتر از آنان جا نگیرید.◊

یادداشت‌ها:

۱- «هستند کسانی نظیر میر حسین مهدوی و شکیب ایثار و امثال آنان که وقتی کوچک‌ترین فشاری بر آنها وارد گردید، عاجل عرصه مطبوعات را ترک گفته به خارج از افغانستان پناهنده شدند. این دستاوردیست برای بنیادگرایان در افغانستان (و از طرفی متاسفانه خاموش هم ماندند- دویچه وله) بله کاملاً خاموش شدند.» (مصاحبه ابراهیمی با دویچه وله)

۲- ابراهیمی این نقل قول را از فیلسوف فاشیست‌اش می‌آورد: «در استبداد زدگی کششی نامعقول و کورکورانه به چیزیست که در چنگ آن گرفتاریم. این کشش طبیعتا معقول نیست چه اگر معقول بود به شناسایی می‌انجامید. شیفتگی نسبت به امری همواره با گسستگی از امریست.»

۳- داکتر کریم سروش از همدستان خاص خمینی بود و از اعضای «ستاد انقلاب فرهنگی» که برای تجاوز به دانشگاه‌های ایران و پلیسی کردن و تصفیه استادان ترقی‌خواه، روزگار نوع طالبان را بر سر محصلان ایران آورده بود. او آرزو داشت «دانشگاه‌ها باید عطر و بوی اندیشه‌ی اسلامی به خود بگیرند و این گلستان، گلستان معطری باشد.» (مصاحبه عنایت فانی با کریم سروش بی‌بی‌سی، ۸ دسامبر ۲۰۰۹). یعنی همان «رنگ و بوی» اسلام ناب محمدی ملاعمر، ربانی، سیاف، فهیم، عبدالله و دیگر جنایتکاران که نه تنها پوهنتون‌ها و مکاتب بلکه سراسر

خاک ما را معطر ساخته است! کریم سروش و سینه‌زنان افغانی‌اش هر قدر هم استبداد دینی را در زرورق «مدرن» پیچانیده و به خورد جامعه دهند، روشنفکران آگاه افغانستان ماهیت و صاحبان این «عطر» و «گلستان» را خوب می‌شناسند.

۴- خالد خسروها به مثابه جوان‌ترین مدافعان اشغال و رژیم‌اش تعلیمات دیده و اکنون در رسانه‌ها جابجا شده‌اند تا در مدح و ضرورت اشغال تا ده‌ها سال، توجیه فجایع رژیم و فراخواندن مردم به «وحدت ملی» زیر سایه‌ی تبهکاران وعظ کنند.

سیاهسنگ با آن که مرثیه‌ی قربانیان تجاوزکاران امریکایی در عراق را می‌سراید اما بنابر احساسات دینی، قربانیان تجاوز امریکا و سگ‌های بنیادگرایش در افغانستان و افشای جنایت‌های دژخیمان «ائتلاف شمال» را از یاد می‌برد.

لطیف پدرام ماسکی دریده دارد ولی باحمله به همراهی دوستم به آل‌وعیال اکبربای، برای ساده‌لوح‌ترین افراد نیز روشن شد که او شنیع‌ترین خصوصیات رذیلانه را به عنوان عامل واواک در خودش جمع دارد.

۵- تصادفاً متوجه شدیم عین نوشته به قلم جلال رحمانی از ایران در وبلاگش Jarahmany.blogfa.com/post-۱۴.aspx درج است تنها با تفاوت جا بجایی کلمه‌های افغانستان و ایران و این که عنوان رحمانی «صد سال بی گفتمانی» است!

نوشته از ابراهیمی باشد یا رحمانی چندان مهم نیست. مهم اینست که بسیاری نوشته‌ها چه از خود نویسندگان چه دزدی شده، در کابل پرس، آسمایی، کابل ناتهـ گفتمان و... با آن شیوه نگارش «پست مدرنیستی» رسانه‌های رژیم ایران، خواننده را شدیدا دلبد می‌سازند. در این‌ها پر گویی می‌شود تا در باره اشغال و حامیان جهادی آن چیزی نگفته باشند.

۶- درک خصمانه، پوسیده و اخوانی بوی آقای ابراهیمی از چپ‌ها و خلط آنان با میهنفروشان پرچمی و خلقی و ستمی در این عبارت عیانتر است: «در طی بیش از هفت دهه تاریخ معاصر ما تمام چپ و راست و وسط ما همه کفر و دین شان را آزمودند ولی هیچ کدام طرفی نبستند. زیرا هیچکدام بر محور لزوم اجتماعی و با جامعه شناختی دقیقی از وضع پریشان ما قد علم نکردند. اسلامی‌ترین‌هامان بر گهواره‌ی امریکا به بلوغ رسیدند و چپ‌ترین‌هامان از کریملن نازل شدند.»

۷- از حسین مبلغ‌ها که هنوز شعور و شرف جنایتکار نامیدن و افشای انوری و محقق و خلیلی و دیگر خاینان شیعه را ندارند، کجا توقع است بفهمند که امریکا در پی مقاصد خودش افغانستان را به اشغال درآورده و اگر به منظور رهایی مردم ما از بربریزم طالبان می‌بود، «ائتلاف شمال» جنایتکارتر و بی‌ناموس تر و زن‌ستیزتر را به جای طالبان نمی‌نشاند.

این بار اشغالگران امریکایی و...

تاریخی» با مردم افغانستان دارند، اما تجربه این را ثابت ساخته است که نیروهای اشغالگر از هر قوم و ملت و از تمام کشورهایی که افغانستان را به میدان رقابت‌های خود تبدیل کرده‌اند از هم فرق نداشته و همیشه در پی آنند که در هر فرصت ممکن با وارد کردن ضربه‌ها به مردم ما به اهداف استراتیژیک خود در افغانستان و منطقه برسند. آلمانی‌ها نیز با قتل هموطنان ما چهره واقعی خود را نمایان ساختند. در این تظاهرات که عده‌ای از مردم در پشت دروازه نیروهای آلمانی تجمع کرده بودند تا نفرت شان را نسبت به نیروهای خارجی از جمله آنان ابراز بدارند، همه بوسیله گلوله‌های کور نیروهای آلمانی هدف قرار گرفتند که در نتیجه بیش از ۲۰ نفر از هموطنان بیگناه ما کشته شده (رسانه‌ها این تعداد را ۱۲ نفر اعلام کردند که دروغ است) و بالغ بر ۸۰ نفر زخم برداشتند.

در حال حاضر تظاهرکنندگان خواست‌های زیر را مطرح نموده‌اند تا به آنها رسیدگی شود در غیر آن به اعتراضات ادامه خواهند داد:

۱)نیروهای آلمانی باید از تالقان بیرون کشیده شوند چون در اکثر نا امنی‌ها دست دارند.

۲) والی تخار، قوماندان امنیه و رییس امنیت ملی باید برکنار شوند.

۳) عاملان اصلی کشتار مردم درآن شب باید محاکمه شوند.

۴) قاتلان افرادی که در جریان تظاهرات کشته شده‌اند باید بدست مردم سپرده شده و یا محاکمه شوند.

۵) در صورتی که به مسایل فوق رسیدگی نشود، مردم به تظاهرات خود ادامه داده و آرام نمی‌نشینند.

والی تخار عبدالجبار تقوا از جنایتکاران جمعیتی و از دلالان فهیم است و توسط او درین پست گماشته شده است. قوماندان امنیه تخار، مولانا شاه جهان نوری نام دارد که با وصف بی‌شخصیتی و نالایقی، مانند سایر افراد نصب شده در پست‌های دولتی از سابقه سرگروپی‌اش در باند شورای نظار سود می‌برد.

آلمانی‌ها از سال ۲۰۰۲ به تخار آمده‌اند. آنان سرمایه‌گذاری و اکثر پروژه‌های خود را تخار و کندز اختصاص داده‌اند. آلمانی‌ها در جلسات خود با ادارات دولتی و موسسات موجود در تخار همیشه به تخریب امریکایی‌ها پرداخته و آشکارا با امریکایی‌ها در رقابت اند. حتی مردم تخار و کندز به این نظر اند که آلمانی‌ها و امریکایی‌ها هر کدام طالبان مطلوب خود را برای بی‌ثبات ساختن وضعیت در این دو ولایت بوجود آورده و در فرصت‌های مساعد آنان را بکار گرفته و درین میان مردم بی‌گناه ما هستند که آسیب می‌بینند.

باند دوستم با سوء استفاده از وضعیت پیش آمده در تخار می‌کوشد از دولت امتیاز بگیرد. آنان خواستار ولایت، قوماندانی امنیه و سایر پست‌های پر درآمد اند. سران این باند جنایتپیشه چند هفته قبل از وقوع حادثه در هوتل آریانا جمع شده و از حکومت انتقاد نمودند که «در ادارات محلی تخار از قوم ازبک افراد کمی حضور دارند حالانکه ۷۰ فیصد مردم تخار را ازبک‌ها تشکیل می‌دهند.» اما حقیقت موضوع آن است که این قاتلان هیچگونه علاقه در دفاع از مردم فقیر ازبک نداشته و همیشه از آن بحیث سپر جهت مستور نگهداشتن جنایات خود استفاده کرده‌اند.◊

مرتضی محیط تاریخ ما...

و به علت همین بی‌تکیه‌گاهی و مزدوری بود که اقدامات شـان از بالا برای «زحمتکشـان» افغانستان رد و طرد شد. میهنفروشان علت ناکامی‌های شان را عقب‌ماندگی جامعه برای پذیرا نبودن اصلاحات و اهداف حزب می‌بینند؛ به زبان سلیمان لایق افغانستان «شوره‌زار» بود و «نمی‌توان در شـوره‌زار بذر گندم پاشید»! آنان بیشتر از آن مفلوک اند که خودفروختگی، پوسیدگی و ضدانقلابی بودن خود و حزب خود را محکوم کنند تا جامعه‌ای را که در آن بالیده بودند. آنان بجای این که دلایل شکست و خفت خود را در پشت کردن و خیانت به سوسـیالیزم بدانند، بر سوسیالیزم و مردم می‌شورند! و به مثابه مرتدان و خاینان نمی‌دانستند که آزادی و رستگاری واقعی و پایدار مردم نه از بالا که از پایین و فقط بدسـت خود مردم امکان پذیر اسـت. اینان خود را طرفدار زحمتکشـان و پرولتاریا وانمود می‌سـاختند حال آنکه تجاوز اتحاد شـوروی و وحشـت و جنایت میهنفروشـان پرچمی و خلقی در افغانستان، بدترین خیانت و لطمه ممکـن به ایده‌های کارگری بود. امری که هیچ امپریالیزمی و هیچ توحش بنیادگرایی قادر به انجامش نبود و نخواهد بود.

به گذشـته «حزب دموکراتیک خلق» اشاره نمودیم ولی خوب اسـت بدانید که با زوال شـوروی، این حزب هم که به نزع افتاد و بی‌پدر و مادر شد، چه راهی را تا به امروز پیموده است:

در ۱۹۹۲ با ورود باندهای جنایت‌پیشـه اسـلامی به کابل تعدادی از سران «حزب دموکراتیک خلق» در بدل خروج مصون از کشور بدون هیچگونه مقاومتی قدرت را به مزدوران «سی آی‌ای» و «آی‌اس آی» سـپردند و شـماری از آنان علنا و بـا افتخار ادامه نوکری شـان را به اشـغالگران امریکا، باند شـورای نظاراحمدشاه مسـعود و سـایر باندهای بنیادگرا و دولت پوشـالی کرزی اعلام داشـتند. اگر بنیادگرایان طی بیست سال، بندگی خود را به اربابان امریکایی ثابت نمودند، اکثر اعضای «حزب دموکراتیک خلق»، به مجرد اضمحلال شـوروی، به درگاه «سی آی‌ای» سرساییدند و «سـی آی‌ای» هم که سسـت عنصری و خوی میهنفروشانه آنان را می‌شناخت، همه را به اضافه سگان بنیادگرایش منحیث پیچ و مهره در دولت پوشـالی کرزی جا بجا کرد؛ بـه جنرال نورالحق علومی پول داد تا کنفرانسـی چند صد نفری‌اش را در کابل دایر سـازد؛ علومی، کبیر رنجبر، سـرمچار و گلابـزوی را در پارلمان راه داد؛ شـهنواز تنی، محبوب الله کوشـانی و حبیب منگل کاندید ریاست جمهوری بودند! در حالی که قبل بر این حتی افراد کمتر سرشناس آنان از ترس و شرم، ظاهر شدن در انظار مردم افغانستان را به مخیله خـود راه نمی‌دادند. ولی اکنون که در بغـل امریکا خود را گرم احسـاس می کنند، زبونانه‌تر و برده‌وارتر از کرزی و بنیادگرایان، از اشـغالگران می‌خواهند افغانسـتان را ترک نکننـد زیرا آگاهند که بدون برخـورداری از حمایت امریـکا و بنیادگرایان، در یک دولت ولو شـبه دموکراتیک در افغانستان، جایی نخواهند داشت. میهنفروشـان مـا واقعا از آنانی بودند که به قـول معروف اگر در مسکو باران می‌شد چتری بر سر می گرفتند. «اپورتونیست» نامیدن







نمونه‌هایی از جنایات خلق و پرچم و اربابان روسی شان

پرچمی‌هــا و خلقی‌ها نوعی نوازش و اوانس دادن به آنان اســت. آنــان نه به خاطر بر قدرت ماندن بلکه صرفا به خاطر زنده ماندن از هیچ آیین‌فروشــی و ارتداد و سرخمی در برابر امریکا و سگ‌های بنیادگرایش رویگردان نبوده و نیســتند. ذکر حقایق ساده‌ی دیگر برای شناخت ماهیت آنان برای شما بد نیست:

بســیاری از خانوده‌های پرچمــی و خلقی نام ســفینه‌های فضایی شــوروی را بر فرزندان شان می‌ماندند تا «انترناسیونالیزم» و عشــق شــان به «پیوند با همسایه بزرگ شــمالی» را صمیمانه‌تر پیاده کرده باشــند!؛ نام حــزب را از «حــزب دموکراتیک خلق افغانستان» که فاقد نشانی از مارکسیزم بود و بنیادگرایان هم به آن اعتنایی نداشــتند، به «حزب وطن» تبدیل کردند؛ چندی پیش سه سلسله جنبان معروف (ســلیمان لایق، دستگیر پنجشیری، سلطانعلی کشــتمند) نامه‌ای حاکی از اظهار ندامت از گذشته انتشار دادند اما از آنجایی که فاقد صداقت و صراحت بود، با ریشــخند مواجه شد و هیچکس آن را جدی نگرفت؛ یکی از لیدران جنرال شهنواز تنی با حزب اســلامی گلبدین حکمتیار متحد شــد؛ چنــد تن از لیدران به «ائتلاف شــمال» و «جبهه ملــی» برهان‌الدیــن ربانی و داکتر عبدالله پیوســتند؛ حبیب منگل کاندید ریاســت جمهوری هیچگاه و هیچ جایی کلمه‌ای علیه آدمکشــان جهــادی و خروج امریکا از افغانستان به زبان نیاورد بلکه برعکس گویی به نمایندگی از حزب خودش با «حزب کمونیســت» خاین عراق مســابقه میهنفروشــی گذاشــته باشــد فرمود: «این بیم نیز وجود دارد که اگر امریکا و متحدین آن بنابر دلایل مجبور به ختم حضور نظامی در کشــور ما گردند، سرنوشت افغانســتان و مردم آن چه خواهد شد» و داکتر کبیــر رنجبر که از دفــاع از ملالی جویا به تب لرزه مرگ افتاده و با بی‌ننگی تمام ابا ورزید، نجاســت‌خورانه و با پستی عجیبی اعلام داشــت که اگر ملا عمر رهبر طالبان برای مذاکره با دولت به کابل تشــریف بیآورد مایه‌ی افتخارش خواهد بود کــه دفاع از او را به عهده گیرد! (آقای محیط این دو نمونه به خودی خود کافی نیست تا به میزان وطنفروشــی و سقوط عزیزان پرچمی‌تان پی ببرید؟)؛ دستگیر پنجشــیری از موســسان حزب، وظیفه مقدس‌اش را تبلیغ برای ســرقاتل و هرویین ســالار مشــهور یونس قانونــی می‌داند؛ کشــتمند، جنرال خدیــداد، عوض نبــی زاده و... فرومایگی را به سطح پیوســتن به باند شیعه‌ی وابسته به رژیم ایران رسانیده‌اند؛ میهنفروشــان پرچمی، اول واصف ظاهرشــاه بودند، بعد ســینه‌زن داوود خان شــدند و با زوال قبله و آمال شان اتحاد شوروی، خود را به بنیادگرایان عرضه داشتند، درست به گونه مرشدان خاین شان در حزب توده که خود را در وجود خمینی مستحیل کرده، داغ‌تر از فداییان خمینی برایش ســینه چاک می‌کردند، او را شــخصیتی مترقی و اســتثنایی نه تنها در تاریخ مبارزه ضد امپریالیســتی ایران بلکه در جهان ســوم نامیده با سون‌یاتســن مقایسه‌اش می‌کردند، و نیروهای ســرکوبگرش را «گروه‌های مسلح خلق و دستاورد عالی انقلاب» می‌خواندند!

حــزب توده هیچــگاه به قدرت نرســید تــا می‌دیدیم که مرتکب چه جنایاتی می‌شــد ولی فکر نکنیم در این زمینه از رفقای پرچمی شان پیشی می‌گرفتند.

آقای محیط
آیا «رهبران سبز» معتمدترین یاوران جلاد نبودند؟

همچنین ما با پشــتیبانی شما از رهبری موسوی و کروبی و رفســنجانی و امثالهم مخالفیم. به نظر ما فقط بخشــی از این جنبش عظیــم از آنان پیروی می‌کند ولی بخش‌هایی بــا توجه به لکه‌های خون در آســتین آقایان مذکور، نمی‌تواننــد و نباید آنان را قبول داشته باشــند و حق دارند آنان را کســانی بشناسند که می‌کوشند بقــای رژیم خون و خیانــت را با عبای دیگری طولانی‌تر ســازند. آقایــان بارها از تمکین شــان به «ظام» و اصلاح «نظام» با توســل به «نظام» حرف زده‌اند. مگر ممکن اســت مردم ســوگوار ایران نقش موسوی، کروبی، رفسنجانی، گنجی و... را در جنایات بیمانند جمهوری اسلامی از یاد ببرند و آنان را ببخشند؟

مــا معتقدیم که از دل این جنبش رهبران واقعی مردم ســر بلند خواهند کرد.

مخالفت با حســین موســوی و کروبی و خاتمی و نظایر از ســوی نیروهای انقلابی، مآل‌اندیشی، رشد، آگاهی و درسگیری از اشــتباهات گذشته را می‌رساند. مسئله ابدا مخالفت با دیانت اینان نیســت. رمز پیــروزی یک جنبش فراگیر اینســت کــه اختلافات عقیدتی در آن راه نیابد. ولی آیا ســابقه موســوی و غیره حکایت از قصابی هولناک چپ‌ها و دگراندیشان ندارد؟ موسوی و کروبی و خاتمی می‌توانند در جنبش شــرکت داشــته باشــند اما نمی‌دانیم چــه اتفاق افتاده که آنــان را به لحاظ ماهــوی و ایدئولوژیک از خامنه‌ای و احمدی نژاد و بقیه جنایت‌پیشــگان متمایز پنداشــته و باید با شــور و هلهله به اســتقبال از رهبری شــان شتافت؟ چرا این نیروها بگذارند رهبری جنبش در دست چهره‌هایی باشد که مکرراً اعلام می‌دارند خواهان ســرنگونی ماشین کشتار نیستند؟ چرا طبقه کارگر و پیشــروانش قربانی دهند ولــی بگذارند ثمرات مبارزات شــان بار دیگر توسط کسانی ربوده شــود که دیروز دستیار جلاد بودنــد و امروز هم متضرعانــه و متملقانه ســوگند می‌خورند که قصد براندازی را ندارند؟ موضعگیری شــما علیه این نیروها و برله «رهبران سبز» در واقع مخالفت علیه قد برافراشتن و تصمیم آنانی است که می‌خواهند نه خون هزاران انقلابی شهید زیرپا گردد و نه جانبازی هزاران هزار دیگر هدر رود.

عجیب است که شــما کل جنبش را «سبز» دانسته، رهبری آن را در وجــود موســوی و... خلاصــه می‌کنیــد و در عین‌حال همرزمان و دوســتان و خانواده‌های جانباختگان و انقلابیون دربند، هزاران هــزار زن و روشــنفکر و کارگر آگاه و بــه جان‌آمده از ستمکارترین و خون‌آشام‌ترین رژیم در کره زمین را که در جنبش شرکت دارند و در حقیقت قلب جنبش اند، موظف به قبول رهبری افرادی می‌دانید که با توجه به پیشینه‌ی شان در بهترین حالت چیزی بیش از محمد غنوشی نیســتند. ابتدایی‌ترین درس و تجربه از قیام

پرشـکوه مردم تونس ـ و عنقریب مصر ـ اینسـت که وقتی رییس جمهور فراری زایده‌هایش را در کشور باقی می‌گذارد تا با وعده و وعید عوامفریبی کرده و سد اعتلا و عمق‌یابی جنبش شوند، مردم میراث‌خواران خاین را به هیچوجه اجازه نمی‌دهند در قدرت سهیم بمانند بلکه میخواهند همه در زندان بپوسند. و شما آقای محیط میل ندارید انقلابیون و به طور کلی مردم آگاه ایران این ابتدایی‌ترین درس از جنبش تونس را سرمشق قرار دهند؟

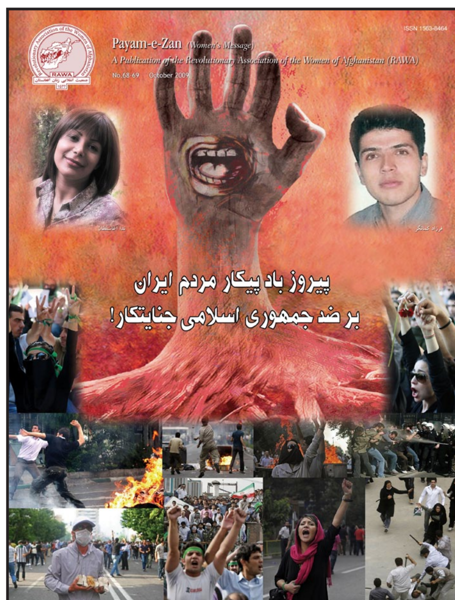
نمی‌گوییـم «رهبـران سـبز» سـر در آخور کـدام منبع امپریالیسـتی دارند، ولی در افغانسـتان وضعیت طوری اسـت که امریکا اگر از کرزی واقعا دلزده شـود چندین جاسوس ذخیره‌اش را در آسـتین دارد تا به منظور تداوم اشغال و حاکمیت مافیایی، و دردست داشتن مهار جنبشـی که از راه رسیدنیست به موقع بر سر مردم ما تحمیل کند. یکی از این گماشـتگان «سـی‌آی‌ای» داکتر عبدالله اسـت که حیف در کابل نیستید آقای محیط تا ببینید که امریکا از عروسـک جنایتکار نکتایی پوش‌اش چه می‌سـازد و چگونه می‌خواهد او را که تا دیروز وزیر خارجه کرزی و نماینده خاصش بود، ناگهان به عنوان «رهبر اپوزیسـیون» کرزی آرایش نموده، بیشـترین رای را در انتخابات ریاسـت جمهوری برایش در صندوق‌هـا می‌ریزد و به رسـانه‌ها می‌فهمانـد او را به نحوی تبلیغ نمایند که گویی از پدر پدر دلباخته‌ی «دموکراسی» و «خدمت به مردم» و «وحدت ملی» بوده و در خیانتکاری‌ها و بی‌ناموسی‌های وحشـتبار پیشوایانش احمدشاه مسـعود و برهان الدین ربانی دست نداشـته اسـت! و عروسـک عبـدالله در حالـی کـه حزب جدیـدش را «تغییـر و امید» نامیده (بدون هیچگونه پیشوند و پسوند اسلامی و سبز و حتی ملـی!)، با لباس آخرین مدل و تبختر و افـاده‌ای خاص ظاهر می‌شـود و رسـانه‌ها هم او را منحیـث «رهبر محبـوب» و بـدون چون و چـرای ملت و جانشین کرزی پمپ مینمایند! درد و احساس وهن مردم ما را شاید بتوانید حدس بزنید آقای محیـط اگـر لحظـه‌ای تصور کنید یکی از سرشـکنجه‌گران واواکی بـدون عمامه و عبا و با تبسـمی خاتمـی‌وار بر لب را رسـانه‌های رسـمی ایـران شـب و روز به عنـوان رییس جمهـور آینده ایـران رکلام نمایند و خاینان حزب توده و اکثریتی‌ها هم برایش سـر و دست بشـکنند. البته عبدالله یک چیز از موسـوی کم دارد: او هنوز در تردید اسـت عیالش را چگونه به میدان آورد که موجب اعتراض برادران نگردد!

نصب داکتـر عبدالله همچـون غلام سرسپرده‌تـر و وفادارتـر از کـرزی بهترین تضمین بـرای امریکا در کنتـرول افغـانسـتان خواهد بود.

لیکـن کـودکان مـا هـم می‌داننـد کـه عبـدالله یعنـی ربانی، یعنی سـیاف، قانونی، محقق، محسـنی و غیـره قاچاقبـران میلیاردر که طـی چهار سـال حکومت خون و خیانت شـان کابل را منهدم و دهها هزار باشنده‌اش را سر به نیست کردند. مردم ما در هراسـند که این بار «سـی‌آی‌ای»، فرانسـه و رژیـم ایران داکتـر عبدالله را حاکم بسـازند و بدینترتیب باز از همان سوراخی گزیده شوند که گزیـده شـدند و زخمش کماکان خونچکان است.

تحـولات جنبـش در ایـران مسـتقیما و عمیقـا بر اوضـاع در افغانسـتان تاثیـر خواهد داشـت. اگـر رهبری جنبش را «رهبران سبز» قبضه کنند و شـاهد روی کار آمدن مجدد موسوی‌ها باشیم، داکتر عبدالله و کلیه جنایت‌پیشـگان بنیادگـرا و ایادی امریکا و نیز خـود فروختگان پرچم و خلق تشـجیع شـده، توهم «امکان اصـلاح رژیـم در چهارچوب رژیـم» و «یکسرشـت نبودن گردانندگان رژیم» و «انشاءاله کارها درسـت خواهد شـد» ذهن مردم ما را مشوب خواهد کرد. ولی اگر جنبش ایران سـیری واژگون سازنده و چیزی نظیر تونـس را به خود بگیرد، بـه یقین آگاهی مردم مـا ارتقا یافته و یاد خواهند گرفت که دولت پوشـالی مافیایی سـاخت امریکا در

یادتان باشد آقای محیط که هرگونه و به هر بهانه‌ای دفاع از داکتر عبدالله دفاع از تجاوز امریکا و دولت پوشالی مافیایی و یکی از پلیدترین دژخیمان تاریخ کشور و خاینانه‌ترین برخورد به منافع آنی و آتی مردم غمزده‌ی ما به شمار خواهد رفت.



پشت جلد شماره ۶۹-۶۸ «پیام زن»

افغانســتان آنقدر خیانتکار و فاسد و متعفن است که تنها با دفن آن می‌توان از شــرش خلاص شد و بس؛ یاد خواهند گرفت که با غلبه بر دولت پوشالی مافیایی، آدمکشان اجیر طالبی نیز از جست و خیز و پریدن به میخ «آی‌اس‌آی» خواهند ماند.

شــک دارید آقای محیط که موسوی و کروبی و... فردای روزی که بر صحنه بیایند، برسر قبر خمینی رفته و دعای شکرانگی بجا خواهند آورد؟ شــک داریــد مادامی کــه گور خمینــی و تمامی نمادهای شکنجه و سرکوب ولایت فقیه به دســت مقتدر مردم ایــران درهــم نشکســته، آزادی و دموکراســی بــه ایران باز نخواهد گشــت؟ موسوی و همراهان ممکن اســت جمله‌هــای زیبایی را در اعلامیه‌هــای شــان بگنجاننــد. این مصلحت و اقتضای زمان اســت. اگر خمینی هم سر از قبر بیرون آرد، بــرای عوامفریبــی شــعارهای «رهبران سبز» را بــه زبان خواهــد راند. مگر او نبود که اول «همه بــا هم» را جــار زد ولی به محض آن کــه رژیم را محکم‌بندی کرد به مســتی در شــط خون شریف‌ترین فرزندان ایران پرداخت؟ چه تضمینی وجود دارد که آقایان موسوی و کروبی و شرکا پس از کسب قدرت، به راه «امام راحــل» تف کننــد؟ نباید خودفریبی کرد. موســوی و کروبی و خاتمی و خانم موسوی ...امتحان خود را منحیث سرفروشان خمینی و ولایت فقیه به مردم ایران داده‌اند. مگر خانم موسوی همانی نیست که نامش را به «زهرا» و نام خانوادگیش را بــه رهنــورد بــه قــول خودش «رهنورد در مسیر اســلام و قرآن و پیروزی اسلام» تغییر داد؟ و اکنون نیروهای انقلابــی و مردم آگاه ایــران از روی خون ده‌ها هزار قهرمان شــان و خانه‌خرابــی روزافــزون، آزمــودن مجدد آنــان را خطایــی جبران‌ناپذیــر پنداشته و اجازه نمی‌دهند تاریخ در ســرزمین نمناک از خون فرزندان شــان تکــرار گردد. به این آگاهــی و اراده باید آفرین گفت و از آن آموخت. ولی متاسفانه شما ظاهرا فقط تخطئه مخالفــان انقلابی «رهبران ســبز» را وجیبه خــود تعیین کرده‌اید. چنانچه گفتیم توده‌های تونسی و مصری که طرد و محاکمه غنوشی و حســنی مبارک و همدستان را خواهان اند، با بخش اصلی جنبش ایران تشــابه دارند که مــرگ بر دیکتاتــور و دیکتاتوری ولایت فقیــه را فریــاد می‌کنند. نباید پهلوی غنوشــی‌ها و مبارک‌های ایرانی ایستاد.

با «رهبری سبز» جنبش از مسیر رهایی بخش خود منحرف شده و خون آشامان دوباره قدرت را تحویل خواهند گرفت. ... اگر خمینی هم سر از قبر بیرون آرد، برای عوامفریبی شعارهای «رهبران سبز» را به زبان خواهد راند.

و در رابطــه بــا افغانســتان بایــد بــا دریغ گفت کــه از هم اکنون در کنار داکتر عبــدالله دیده می‌شــوید. اگر احیانا این سرجنایتکار فردا به فرمان امریکا و جناحی از مافیای حاکم بــا تظاهــرات چند هزاری، کرزی را مجبور به استعفا سازد، منطقا باید به حمایت از او گفتارهایی را اختصاص داده و تقررش را به مردم ما تبریک بگویید، چرا که معتقدید همانگونه که «جنبش سبز» از درون خمینیــزم و طالبان شــیعه رویید یک جنبش ســبز در افغانستان هم الزاما باید از درون جانیان جهادی-رژیمی بیرون آید؛چراکه سابقه وی -مانند سابقه موسوی و...- از نظر شما زیاد مهم نیست و علاوتا در حزب «تغییر و امید» ایشان، «عزیزان» پرچمی و خلقی شــما از جمله جنرال علومی و گلابزوی و... نیز تشــریف دارند! علومی را در عکس می‌بینید که مثل یک بقچه وردار پست و چاکــر خانــه‌زاد داکتر عبدالله خودش را به نمایش گذارده است. یادتان باشد آقای محیط کــه هرگونه و بــه هر بهانــه‌ای دفاع از داکتــر عبــدالله دفــاع از تجاوز امریــکا و دولت پوشالی مافیایی و یکی از پلیدتریــن دژخیمان تاریخ کشــور و خاینانه‌تریــن برخــورد به منافــع آنی و آتی مردم غمــزده‌ی ما به شمار خواهد رفت.

دردنــاک اســت آقای محیط که از «رهبران



موسوی و کروبی و خاتمی و خانم موسوی ...امتحان خود را منحیث سرفروشان خمینی و ولایت فقیه به مردم ایران داده‌اند.

سـبز» هیچ نگرانی‌ای به دل راه نمی‌دهید امـا از رهبری جنبش به دسـت انقلابیون بیمناکید! چـرا باید علیه مـردان و زنان بهادری تاخت که اکثرا با وصف تجربه موحش‌ترین شـکنجه‌ها و از دست دادن اندیشمندترین و تابناک‌ترین همرزمان شان، مایوس نشده، با استواری شگفت‌انگیز بر ایده‌های انقلابی به مثابه یگانه راه رهایی از ستم و استثمار و استبداد دینی پای می‌فشرند، و ضمن طرد «جنبش همه چیز و هـدف هیچ چیز»، جان بر کف می‌خواهند بر اسـاس نقشـه و سـازماندهی رزمنده، توده‌های به پا خاسته را کمک کنند تا کوه نفرت و خشـم شان فرق ولایت فقیه و پاسدارانش را یکبار و برای همیشـه متلاشی کرده و نظامی مبتنی بر آزادی و عدالت را برقرار سـازند؟ به باور راسـخ ما منبعد تاریخ ایران را نیرویی رقم خواهد زد که این حرف مشـهور در گوشـش طنین دارد: «ریشه معضل در انقلاب ما عبارتست از توهم خرده بورژوایی، توهم عدم تمایل به قبول این که در یک انقلاب طبقات دشـمن باید شکست مدافع آن‌ها باید واژگون گردد و این که"اراده اکثریت مردم" در انجام این امر ناکافی است. آنچه بدان نیاز است عبارتست از نیروی طبقات انقلابی که می‌تواند و خواهد جنگید، نیرویی که در لحظه و موقعیتی تعیین‌کننده نیروی دشمن را خرد خواهد کرد.»

درس‌های برآمده از خـون و رنج بیکران میلیون‌ها انقلابی صحت این حرف را ثابت نموده‌اند.

با «رهبری سبز» جنبش از مسیر رهایی‌بخش خود منحرف شده و خون آشامان دوباره قدرت را تحویل خواهند گرفت. و اگر زمام در دسـت پاک و توانای آزادیخواهان انقلابی اسـتقلال‌طلب قرار گیرد، سـرانجام طلوع خورشـید اسـتقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را بر فراز ایران شـاهد خواهیم بود. درس‌های شکسـت انقلاب در اندونیزیا، در چیلی آلنده، انقلاب بهمن ایران و خطراتی کـه انقلاب نیپال را تهدید می‌کند پیش چشـم اند. پیروزی واقعی انقـلاب در تونس و مصر و یمن و الجزایر و... منوط به جلوگیری از تکرار شکسـت‌های بـالا و در درجه اول دزدیده شـدن انقلاب ایران به وسیله‌ی بنیادگرایان است. امید آزادیخواهان سراسر گیتی و بخصوص افغانسـتان به انقلابیون ایران است که چگونه با رهبری هوشـیارانه‌ی جنبش، بالاخره درفش ظفرنمون انقلاب را بر لاشه‌ی بوگرفته‌ی ولایت فقیه به اهتزاز درخواهند آورد.

و سـومین دلیل عدم موافقت ما با شما خصومت شدیدتان با اسـتالین اسـت. نخسـتین کسـانی که از تبلیغات علیه اسـتالین خشـنود شده و استفاده خواهند برد امپریالیزم و نوکران مذهبی و غیرمذهبی‌اش اند. یکی از دلایل سـاده‌ی آن اینست که مارکسیزم بدون استالین، برای کلیه دشمنان مارکسیزم تا حدودی قابل تحمل می‌باشد. مائوتسـه‌دون که خود اشتباهات استالین را سی درصد و خدماتـش را هفتاد درصد ارزیابی می‌کـرد، پس از غلتیدن حزب شوروی به رویزونیزم و ظهور خروشچف، گفت دو شمشیر وجود دارد یکی لنین و دیگری استالین. اکنون روس‌ها شمشیر استالین را به دور انداخته‌اند و رویزونیست‌ها و امپریالیستها از این وضع برای ارتکاب جنایت استفاده می‌کنند.

به نظـر ما آنانی که مدعی کمونیسـت بـودن اند، با دور انداختن شمشیر استالین در واقع خود را تصغیف و دشمن را تقویت و تشـجیع می‌کنند. حمله و لجن‌پاشی به استالین را امپریالیست‌ها و عمال متنوع آنان بهتر از هر کسی انجام می‌دهند. اما ادامه بحث در اینجا مقدور نیست و باشد برای فرصتی دیگر.

و کلام آخر این که چقدر خواسـتنی و شایسته است که از پخش گفتارهای‌تان از ورای تلویزیون «پیام افغان» بگذرید -طبعا در صورت امـکان و مطرح نبودن «غم نان»- زیرا متعلق به حزب گلبدین حکمتیار و مشـخصا عمر خطاب از تروریسـت‌های کثیف آن اسـت. احتمالا از موضوع آگاهی نداشـتید ورنه چطور ممکن است هر روز با این جنایتکار خوش و بش کرده و حساب و کتاب داشته باشید؟ اگر قبل بر این به همین مناسبت امتناع و انزجار خود را از حضور در تلویزیون او اعلام می‌داشـتید، مسـلما تحسـین و درود مردم ما را کمایی می‌کردید که می‌دانید از دست این حزب میهنفروش و تیزاب‌پاش چه کشیده‌اند. باری، هنوز هم مجال است که با گسسـت از تلویزیون اخوانی، اصولیـت و بیزاری‌تان را از یکی از گروه‌های بیمار و قسم خورده‌ی مردم ما عملا ابراز بدارید.

با احترام مجدد و آرزوی پیروزی مردم مبارز ایران◊

«د پاریس کنفرانس»...

د پاریس په کنفرانس کې د دې لپاره چې د "ډموکراتیک" رنګ او څیره او نړۍ فریب وخوري، دوه سـرکاري ښځې په نامه د فرخنده زهرا نادري او نیلوفر ابراهیمي هم راوړل شوې وې.(۲)

کـه چیـرې دغـو دوو ښـځو لږ وجـدان او شـرافت درلودلـی، د جلادانو غونډې ته به یې تن نه ایښـودلې، نه په پاکسـتان او افغانسـتان کې د بې شـمیره انقلابي او سپېڅلو روڼ آندو د وژلو لپاره، نه د کابل ښـار د لوټولو او د لسګونو زرو انسانانو د وژلو او پر عصمت د تیري لپاره، بلکې یوازې او یوازې د ښـوونځیو پـه نجونو باندې د تیـزاب اچونې، د ښـځو غوږونو او پوزو د پرې کولو، د زرمینو او صفیه وو او عمـه جانو لپاره په کنفرانس کـې پر رذیلو ګډونوالو لعنت او هغـوی یې یـوازې د دار ځړولو لایق ګڼلـی وایی، که چیرې له کنفرانس څخه هم ویسـتل شـوې وی د افغانستان د ملت ستاینه یې ترلاسه کوله؛ ضیا مسعود او قانوني ته به یې ویلي وایـی چې نکټایي پر غاړه کول او حکیـم مجاهد، متوکل او غیرت بهیر په انګلیسـی ویېلو ملنډو نه شي کولای د منځنیو پیـړو ماهیـت او د وینو رټـه او د سـی.آی.ای او آی.اس.آی توب جاسوسۍ جالې له خپل ځان څخه لیرې کړي.

لیکن د غونډې د ښکلا دوه ښځې زموږ د دردیدونکو خلکـو پرووړاندې مخ تـورې دي، هغه وخت چې په کنفرانس کې حنیـف اتمر او علومي د ډاکټـر منوچهرخانې په وینا "د تاریـخ مفعولان" یې ولیدل، د ربړونـو لاندې او پولیګونونو کـې د آزادۍ غوښـتونکو وژنـه او د ۱۳ زرو د مړو لسـت او ... د دوی د غټـو او ناولـو سترګو پرووړاندې ونه دریدل او له هغوی یې ونه پوښـتل چې تاسـو ناولـو پـرون د کرملین درګاه کې سر سولو او نن ورځ په خپله غاړه کې د سـی.آی.ای او بنسـټپالو د غلامـۍ پـه پـړی نازیږئ، څرنګـه او پـه کـوم حـق له سـولې خبرې کـوئ؟؛ چې د کنفرانس ټولـو حاضرینو پرمـخ لاړو اچولـو پرځای په "ډیرې ربښتینې او جوړې شـوې او بې ځایـه خبرې" (حنیـف اتمـر ربړونکی) د "ورونـو" ترمنځ، بې وجدانۍ، نشـې او خندا سـره وکړې او خوشـحاله یې واوریدلې او زموږ د سلګونو زرو شهیدانو ته نه منونکی سپکاوی یې رواګڼو. دا ده چې فرخنده او نیلوفر او دې ته ورته نورې باید وډار شـی، چې منتظر اوسـی، څو خپل او یا د لور او زوی عصمت او پت یې د ښاغلو جهادي او طالبي باندونو لخوا له منځه ولاړ شي او یوازې هلته شاید لـږ تر لږه ټنډه ترخه ونیسـی او وګوری چې "دیني ورونو"، سره "ستونزه" لرئ؟

موږ د داسـې سـولې هیله من یو، چې له امریکا څخه د افغانسـتان خپلواکی ترلاسـه کولـو او د خاینینو نیول، مجـازات او محکمه کـول او د امریکـا او د دوی پورې تړلو خلکو له خولې د بلیونونو ډالرو پر راویستلو ولاړه اوسی. له دې پرته زموږ خلک به نه سـوله ووینی، نه دموکراسـی او نه پرمختګ او هوساینه.

لاسـپوڅې "کارپوهان" د هر اسـتدلال سره د امریکا غوښـتونې لپاره هڅه کوی، کنفرانس ته د "مهم او ارزښت" رنګ ورکړی. ډاکټر احمد مهجور او ډاکټر اکبر وردک چې په پاریس کې اوسـیږی، کنفرانس یې عام او بې باکه "د طالبانو د نظراتو پیژندلو لپاره ښـه فرصت او د سولې لپاره مهم ګام" وښـود. زموږ خلک نه ارثي ړانـده او ګونګ دی او نه دومره بې شـعوره دی، څو طالبان چې د سی.آی.ای او آی.اس.آی مخلوق او د مدرسـو او ماشومتوب له دوران څخه له عقیدو ډک چـې د منځنیـو پیړیـو پنځه کلنـه واکمنۍ په لـړ کې پر ښـځو او سړو یې د ژرندې تیګې ګرځولې دی او یوولس کاله د بـې ګناه خلکو وژلو کې له امریکا سـره په سـیالۍ بوخت وو، تراوسـه بـه یې نـه وی پیژندلی. کومه "سـوله"؟ د دوی د امریکایـی څښـتن لخـوا زموږ د تاریخ ناوړو خاینانو ته برخه ورکول سوله منځته راوړلـی شـی؟ کـه چیـرې آغلـې فرخنـده او نیلوفـر نالوسـته وی، پر دې مطلب پوهیـدل، هغـه مهـال چې مذهبي دجالانو خپل منځی دښـمنیو کې دومره جنایت او خیانت وکړ، نو اوس چې دوی سره یوځای شی، زموږ پـر خلکو به څه بـلا راولی، تاسـو پروفیسـرانو لپاره به ډیر ستونزمن نه وې، په هغه شرط چې ستاسو ماءخذ او



**سوله یوازې د دغو جنایتکارانو او ملي خاینانو محکمې او مجازاتو سره شوني ده.
د عدالت په قرباني کیدو به
زموږ خلک هیڅکله د سولې مخ ونه ویني.**

د آند زیرمه سی.آی.ای نه وایی. تاسو او ستاسو په څیر د زده کړو غښتو لقبونو سره، که څه هم پر حقیقت پوهیږی، لیکن له هغه څخه مخ اړوی، نو ویجاړونکی یاستی؛ خاین تحصیل کوونکی یاستی چې د امریکا "پنځمې ستنې" په څیر په افغانستان کې خلک د امریکا او د دې مذهبی او غیر مذهبی ډلو او ټپلو اطاعت ته دعوت کوئ. تاسې ورځې شماری، چې څه وخت په خیر سره د ډاکټر اعظم دادفر، ډاکټر رنګین سپنتا، ډاکټر اسماعیل قاسمیار او نورو ناوړو او پلورل شوو روڼ آندو په څیر د خپل پت او وجدان د خرڅلاو په نرخ سره د راتلونکی دولت کوم مقام ته ورسیږی. د هغې اصلی دلیل دا دی چې ولې د "آزادی راډیو" چلونکی نظیر او وحید مژده ګان او احمد سعدی ګان د سی.آی.ای او د ایران او پاکستان جاسوس تروریست باندونو ترمنځ د مذاکرې په اړه له ډیرې خوشحالی د عوامو په ژبه خپل ځان "ګوته" کوئ.

امریکا چې غواړی ټولو ته وروښایی چې په نړی کې د نظم راوړلو مکلفیت لری او له هغې پرته په نړی کې اوبه له اوبو څخه نه بیلیږی نه، د جلادانو یوځای کینولو او د دوی د غاړې پړی په لاس کې نیولو سره به وکولای شی په سیمه کې شتون ته یې دوام ورکړی او د اوسنی رژیم پرتله به ډیر ناوړه مافیایی، ترلی، فاسد، د خلکو ضد او د ملنډو رژیم به زموږ پر خاورې واکمن کړی، مخکې له دې چې امریکا د تاریخ ختمیدنې په بنسټ دغه ناوړه مولدات هر یو د موږک په څیر له لکۍ نیولی او لیرې یې واچوی، څرنګه چې د ایران شاه، حسنی مبارک، پینوشه، سوهارتو، ضیاالحق، نوریګا او نورو نوکرانو سره یې وکړل، په یقین هغه ورځ رارسیږی چې امریکا به د اقتصادی بې علاجه ناورینونو او د امریکا عدالت غوښتونکو خلکو غورځنګونو او د نړی په ډیرو برخو کې د خلکو پاڅونونو له امله به کمزورې یا به په ګونډو شی او د افغانستان دردیدونکی خلک به هم د خپلو پاڅونو سره امریکایی نیواکګر به د ویتنام قهرمانو خلکو په څیر له هلی کوپټرو څخه د ځوړند حالت کې تیښتې ته اړباسی او هم د هغوی بنسټپاله ملګری او ټولې وطنی کړنې به محکمه او مجازات کړی.

زموږ د خلکو پر مخ سخته او له خنډونو ډکه لاره شتون لری. لیکن تاریخ په وار وار سره ثابته کړې ده، چې ستر ځواک امریکا او د ده دینی او غیر دینی د ناوړه جنس ډول ډول مزدوران د خلکو د کلکې ارادې پروړاندې چې انقلابی رهبران یې له څیرې کیدو ویره نه لری، د واورو له زمری څخه به ورته نور څه نه وی. دا یوازې شعار نه دی. پخوانی شوروی زموږ په خاوره کې ماته ونه خوړه، چې امریکا به یې ونه خوری؟

پریږدی چې دپاریس او غیر پاریس سلګونه کنفرانسونه پر لار واچول شی؛ زموږ خلک د وروستیو دیرشتو کلونو خیانت او جنایت نه بخښی او نه یې له یاده اوباسی. زموږ خلک نه د امریکا د اډو غوښتونکی دی او نه دجهادی، طالبی، ګلبدینی جلادانو او ددوی پرچمی او خلقی پیشوګانو. زموږ خلک دخپلواک، ډموکراتیک او دبنسټپالنی له زنځیرونو دآزاد افغانستان غوښتونکی دی.◊

یادګیرنه:

(۱) یوازې تورن اسماعیل واواکی او خورا بدذات وینه څښونکو ته ناز ورکول، او د رییس جمهور د سپی او خر په مرګ ټاکلی مشاوران چې جهادی جلادان او د ځان څخه یې خورا ډیر پلید او خورا خاین فرزندانو څخه دی، کافی ده چې زموږ ملت کرزی د خورا کلکو مجازاتو مستحق وګڼی.

(۲) د "آزادی راډیو" یوه دنده د ټاکلو خلکو ناڅاپه مطرح کول دی چې سی.آی.ای هغوی د مناسبو مسئولیتونو ترسره کولو ته ځانګړی کوی. د فرخندې او نیلوفر آواز هم د "صاحبنظرانو" په څیر وروستیو څو میاشتو په لړ کې له آزادی راډیو څخه خپور شوی. په رښتیا څه نړی ده چې ملالی جویا د رژیم ښځو څخه جدا کوی: هغه د قانونیانو، سیافیانو، ربانیانو، عبدالله ګانو، الماسیانو، محقق یانو، فرید یانو، پاینده محمد یانو او... جرګې څخه د ویستلو ویاړ ترلاسه کوی او نورې د امریکا او د دې پارلمانی سپو پروړاندې د چوپتیا غوره کولو په برکت سره مقام او ډالرو ته رسیږی. په دې ډول هغه مهال چې امریکا اړین ولیدل، چې د طالبانو او ګلبدین لکۍ هم په قدرت کې وتړی، او د سولې کوترو او مشروعیت سره، د اعتبار او سیاسی هویت او پاریس کنفرانس کې د ګډون شرایطو ته وړ کولو لپاره یې باید د بوډی ټال څخه تیر کړی نو بیا یې هم د "آزادی راډیو" ته امر وکړ چې د دلال او څو رګه روڼ اندو لکه وحید مژده له خولې د "نرم دریځ"، "بدلون" او د طالبانو ترمنځ "درز" چې "میانه رو او تند رو" دی، خبر ورکړی. چې په عجیب رذالت سره په افغانستان کې د طالبی او ګلبدینی مالکانو لپاره د اسانه تردد لپاره د "بې طرفه او منطقی امن" غوښتونکی شو. له خپل ځان څخه کرکجن هغه سایټونه او رسنې دی، چې د دغې ناوړه ګلبدینی او طالبی "تحلیلګر" د لیکنو له خپرولو نه شرمیږی.

جنایتنامه عبدالرشید دوستم...

پیام‌ها و تفسیرهای سیاسی دوستم بود.

همچنان مجید روزی قوماندان فرقه ۸ و معاون نظامی صفحات شمال، جنرال یوسف رییس امور سیاسی و سخنگوی جنبش، همایون فوزی و جوره بیگ همه از پرچمی‌های نظامی دوران نجیب هستند.

خلاصه پرچمی‌های رده‌ی اول همه به بیرون از کشور گریختند و پرچمی‌های درجهِ دوم جنبش دوستم را رهبری می‌کردند که بخشی از اینان بعداً به جمع «بزرگان» غرب‌نشین شان پیوسته و متباقی مانند فیض‌الله ذکی، سیدنورالله، شاکر کارگر و عزیزالله کارگر تا هنوز در رکاب جنبش سگدوی می‌کنند.

بیجا نبود که زمانی ببرک قبل از کوچیدنش به سمت مسکو، با اشاره به رشید دوستم گفته بود: «چه باک، شاگردی را پرورده‌ام که راه را ادامه می‌دهد».

فعلاً جنبش از نظر تشکیلاتی و سیاسی دچار سردرگمی است. او تلاش دارد که پسرش باتور را که تربیه شده ترکیه است مطرح سازد. به همین منظور «بنیاد دوستم» را ساخت و باتور را در رأس آن نصب نمود.

از توضیحات مختصر بالا بر می‌آید که چپاول، کشتار، ظلم، قدرت‌پرستی، مزدورمنشی و بی‌ناموسی دوستم و دارو دسته‌اش به حدی دردناک و طویل است که بدون مبالغه داستان‌های بیرحمی او باید در چندین جلد تحریر گردد.

حال مختصراً فهرستی از جنایات مستند او را مرور می‌کنیم که بخش عمده آن قبلاً در صفحات «پیام زن» انتشار یافته‌اند:

غارت

● بعلاوه وحشتناک‌ترین قساوت‌ها که در سگ‌جنگی میان جمعیت و جنبش در زمستان سال ۱۳۷۲ در مزار، اموال و دارایی اهالی نیز مورد تاراج آنان قرار گرفت.

محمد شریف یک تن از شاهدان عینی آن روزها در مورد این چور و چپاول‌ها -که در سگ جنگی‌های افغانستان بسیار معمول بوده و اکثر تنظیم‌ها بعد از تسخیر مناطق گروه متخاصم به آن دست زده‌اند- می‌گوید: «جنگ توسط رسول پهلوان معاون اول نظامی دوستم از مرکز آغاز و بالاخره به مزارشریف رسید. زد و خورد تقریبا سه روز دوام کرد و حزب وحدت با آنان همکار شد. مناطقی چون کوچه مارمل، کوچه دروازه شادیان و کوچه چغدک از طرف قوماندانان اطراف درگیر در جنگ چور و چپاول و حتی اشیای مانند چاینک نکل، قالین، گلیم وغیره بصورت تقریبا کامل از خانه‌های مردم به یغما برده شد.»

میرزا محمد کارمند یک شرکت تجارتی و شاهد عینی دیگری چشمدید خود را چنین بیان می‌دارد: «اموال ما را جنبش چور کرد، یعقوب کچوک قوماندان جنبش ۱۲۰ تن روغن و ۱۵۰۰ کارتن چای سیاه را چور کرد.» آقای میرزا ادعا می‌کند که در این جنگ رهبران درگیر به سربازان شان امر کرده بودند که «سر مردم از ما و مال شان از شما.»

فردی در مزارشریف که نخواست نامش افشا شود گفت: «من شاهدعینی جنگ جمعیت و جنبش بودم. نیروهایی که بعد از جنگ از کوچه مارمول برمی‌گشتند اموال مردم و حتی کم‌ارزش‌ترین چیزهایی چون قفس کبک را هم می‌بردند.»

● بتاریخ ۱۰ حمل سال ۱۳۷۴ یکی از قوماندانان دوستم با همکاری حزب وحدت، آمر اعاشه فرقه ۱۸ را به بهانه این که قوماندان فرقه او را خواسته است، از خانه‌اش کشیده با خود می‌برند. متعاقباً در یک کاست آوازش را ثبت نموده به فامیلش می‌دهند و طالب دو هزار لک افغانی می‌شوند. خانم آمر مذکور تمام زیورات و خانه خویش را بفروش رسانیده پول مطالبه شده را به دزدان و «برادران جهادی» هم مسلک شوهرش تسلیم می‌نماید.

● شب ۱۰ قوس ۱۳۸۱ گروپی از دزدان مسلح به سرکردگی علی که عضو خاد خلق و پرچم بود و بعدا جنبشی شد در قسمت چهار سرکه کود و برق به منزل رییس یارجان می‌روند. دزدان با این گمان که در خانه کسی نیست و همه به عروسی رفته‌اند، بی‌خبر از این که پیر مردی با پسر ۱۶ ساله در خانه بودند. ساعت یازده شب به مجرد داخل شدن در قلعه دو دزد با فیر پسر کشته شدند. چون فیرها زیاد شد افراد مسلح چهار سرکه نیز به طرف محل حادثه حرکت کردند. دزدان با دادن دو کشته به قطعه عسکری قلعه‌جنگی فرار کردند. کشته شدگان یکی کنشکا پسر عسکر خان صاحب‌منصب برحال هوایی دهدادی و دومی محمد نادر بود. وقتی قوماندان امنیه شهر مزار از محل حادثه دیدن می‌کند به همتای خود در ولسوالی دهدادی می‌گوید: «دزدان از منطقه شماست.» قوماندان امنیه دهدادی در جواب می‌گوید: «بلی دزدان مربوط جنبش ملی و اسلامی افغانستان شماست.»

● شبی در منزل یکی از ساکنان مزار چند دزد داخل



باتور دوستم با داکتر نقی‌الله فایق و داکتر عنایت وکلای دوستمی در «طویله ملت» که در نشستی در کشور ترکیه پیرامون بحث هزاره‌ها درکنفرانس همبستگی ترک‌های جهان دایر شده بود.
(منبع: فیسبوک داکتر نقیب الله فایق)

گردیده دست‌های صاحب خانه را بسته، تلویزیون، تیپ، قالین و سایر اشیای خانه را با خود می‌برند. فردای آن روز صاحب خانه نزد رسول پهلوان که امنیت محل را به عهده داشت عارض گردید. رسول پهلوان از عارض پرسید که چه چیزها برده شده است و صاحب خانه مال و اشیای دزدی شده را نام برد. رسول پهلوان در جواب گفت: «آنان سربازان من نیستند، زیرا من برای سربازان خود دستور داده‌ام که اگر می‌خواهید در منزل کسی به دزدی بروید سعی کنید که حتی جاروب خانه را هم نگذارید. به این سبب ما را مردم گلیم‌جمع لقب داده‌اند. چون مال اندکی را برده‌اند دزدان از جمله افراد من نیستند. برو کاکا سربازان من را متهم به دزدی مال خود نکن.»

● بتاریخ ۲۱ قوس سال ۱۳۸۶ قوماندانان نیرومند جنبش دوستم بنام کمال و حاجی پاینده محمد (فعلا وکیل پارلمان) پنج‌صد جریب زمین زراعتی مردم اسحاق‌زایی ولسوالی سیدآباد ولایت سرپل را غصب نموده و مالکان اصلی آن را که قریب پنجاه فامیل می‌شوند به کوچ اجباری مجبور کردند. نورالله باشنده ولسوالی سیدآباد سرپل که به قول خودش بنابر ظلم قوماندان کمال از خانه و کاشانه‌اش بیجا گردیده و به شهر مزارشریف مسکن گزین شده است می‌گوید: «در ۲۱ قوس سال ۱۳۸۶ اختر محمد برادر و محمد هاشم پسر کاکایم توسط کمال قوماندان در یک کمین مورد هدف کلاشینکوف قرار گرفته زخمی شده و جهت تداوی به پاکستان رفتند. ما با تمام خانواده به زور از سرپل رانده شده و زمین‌های ما هم غصب شده است.»

افرادی را که حاجی پاینده از قوم اسحاق‌زایی به قتل رسانده عبارت اند از نادرخان، امان‌الله خان، عطا محمد خان، میرزا محمد خان، باز محمد خان، نعیم خان، انس خان و جمال خان که با بیچارگی تمام کشته شدند و جنازه‌های شان روزها دفن نشده ماند تا سگ‌ها آن‌ها را خوردند و بعد استخوان‌ها با اجازه حاجی پاینده دفن گردیدند.

از جمله این افراد عطا محمد خان که از افسران سابقه‌دار اردوی سردار محمد داوود خان بود، توسط قوماندان پاینده پس از قتل به عقب موتر با ریسمان بسته شد و در جاده‌های ولسوالی سیدآباد ولایت سرپل جهت عبرت دیگران گردانده شد.

● ترکیه، ازبکستان و قزاقستان به جنبش دوستم کمک سیاسی، تسلیحاتی و پولی می‌نمودند. بطور مثال ۵۰۰ نفر شاگرد در سال ۱۳۷۴ از شهرهای مزار، شبرغان، میمنه و نواحی آن به ترکیه جهت آموزش نظامی و سیاسی فرستاده شدند. در ثور همان سال چهار فروند طیاره جنگی و ده‌ها چهل‌میله و سایر اسلحه را اسلام کریموف در اختیار دوستم قرار داد. همچنان قزاقستان مبالغ هنگفت پول به مقدار ۴۴ بلیارد افغانی را چاپ و در خزانه دوستم سرازیر کرد. از این مبلغ سهم حزب وحدت صرف یک سوم و بقیه آن مربوط دوستم بود. این اسکناس‌های بی‌ارزش بنام پول جنبشی معروف گشت که در ساحات دیگر مملکت چلش نداشت.

● دوستم خانه‌ای در شیرپور کابل بنام پسر ارشدش باتور و نیز چندین خانه در شهر نو کابل دارد. غارت و رهزنی منبع اصلی عایداتی دوستم و «گلیم‌جمع»ها می‌باشد.

تجاوز

● در سگ‌جنگی میان جمعیت و جنبش در ۱۳۷۲ حدود ۵۰ زن مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند، به شمول عضو خانواده قاری نعمان برادر عثمان سالک‌زاده والی ولایت بلخ.

● شریفه دختر موسی خان پیلوت متقاعد، در ۲۹ میزان سال ۱۳۷۱ با دیدن جسد در خون آغشته پدر دانست که یگانه مدافع خود را از دست داده و بزودی قوماندان درنده شراف بیگ، با وجود داشتن سه زن او را هم به عقد خود در خواهد آورد.

گل اندام معلم ادبیات در لیسه نسوان شهر میمنه که همسایه شریفه و شاهد عینی قتل موسی خان بود، خاطره تلخ این حادثه را چنین حکایت کرد: «شریفه با چشمان مملو از اشک و موهای دراز و پریشان بالای جسد پدر زار و حیران گریه می‌کرد و به افرادی که در اطراف جنازه حلقه زده بودند با نگاه‌های مظلومانه التماس می‌نمود که نجاتش دهند و اما دریغ که سرها در گریبان بود و هیچکسی توانمندی نجات او را نداشت. زیرا پدر شصت ساله او یک روز قبل بنابر مخالفت با این ازدواج اجباری به قتل رسیده بود. قبل از موسی خان افراد دیگری چون داکتر حسن، داکتر نظامی فاریاب، ایل بیگی متنفذ ولسوالی خواجه سبزپوش فاریاب و... نیز به امر رسول پهلوان به همین شکل کشته شده بودند.»

شراف بیگ معاون نظامی رسول پهلوان در آن زمان بود و این هر دو از جمله معاونان دوستم بودند. شریفه که قربانی این جنایت است، می‌گوید: «من با دیدن شراف بیگ بر اثر شوک روانی بیهوش گردیدم چون در زندگی هیچگاه فردی با چنان ظاهر هیبتناک ندیده بودم.»

● به تاریخ ۹ قوس ۱۳۷۵ سیدزین‌الدین قوماندان فرقه ۲ سرحدی آقچه و آمر امنیت ولایت بلخ به مکتب نسوان آقچه جهت بازدید از جریان امتحانات می‌رود. او یکی از معلمان مکتب



لطیف پدرام خوشخانه‌ای و دوستم جنایت‌پیشه

آقای اسماعیل خویی وقتش است که با الهام از این زوج پر افتخار هم چیزی مثل «لطیف جان بخوان» بسرایی!

مذکور را زیــر نظر کرده و روز بعد با پول، موتر پجیرو و تفنگ به خواســتگاری وی می‌شــتابد. پدر معلمه جــداً مخالفت می‌نماید ولــی با تهدید پهلوان جانی، مجبور می‌شــود که دخترش را راهی حرامســرای وی نموده و سرنوشــت دخترش را با سرنوشت ده‌ها دختر و زن جوانی که اســیر جنایتکاران خاین دوســتمی اند، یکی سازد.

● در ســال ۱۳۷۴ در شــهر مــزار زنی بنام آمنه توســط زرگی یکی از ســگان شــکاری دوستم اختطاف می‌شــود که بعد از چند شــبانه روز در اثــر تجاوز پیهم زرگی و همدســتانش جان می‌دهد. جنایتکاران جســد زن را داخل بوجی نموده در چاه منطقه ایشان‌نشــین مزار می‌اندازند. بعد از مدتی جسد توسط اهالی کشف و به «قوای امنیتی» محل اطلاع داده می‌شود. جریان کشیدن جسد از داخل چاه مستقیماً توسط تلویزیون بلخ پخش گردید.

● زرگی کثیف در جریان یک ســرقت فامیل پنج نفری را در چهارراهی حاجی ایوب شــهر مزار از دم تیغ کشــیده و اموال شــان را تاراج نمود. چندی بعد وقتــی خدایداد آمر مالی صفحات شــمال بنابر خصومت دیرینه در مسیر راه شبرغان توسط زرگی به قتل می‌رسد، وی دستگیر و در محبس شبرغان زندانی می‌شود. اما لعل پهلوان که نبیلا، عارفه و شــفیقه خواهران زرگی را همیشه در خدمت داشــت، به تاریخ ۵ قوس ۱۳۷۵ هر ســه را جهت شفاعت



ملیشه‌های دوستم در جنگ‌های داخلی کابل در ۱۳۷۲.

برادر نزد دوســتم‌بای می‌فرســتد و بعد از کسب رضایت «رهبر»، زرگی از زندان آزاد و با برپایی خیرات عمومی، مجدداً مسلح و به استخدام در می‌آید.

● عبدالهادی مردی ۳۵ ســاله که در شهر جلال‌آباد گدایی می‌کند. وی در سنگ جنگی‌های کابل در اثر حمله راکتی جهادیان پاهایش را از دست داده است.

فامیلش هشــت نفر می‌باشــند و با گدایی نان بخور و نمیر آنان را پیدا می‌کند. در سال ۱۳۷۳دختر جوانش را دوستمی‌ها در مزار ربودند که تا کنون از وی اطلاعی ندارد.

● بتاریــخ ۱۴ عقرب ۱۳۸۱ عنایت‌الله فرزند رجب علی خســربره رجب‌بای قوماندان (از سرشــناس‌ترین قوماندانان مجید روزی) از داوود قصاب خواست تا دخترش را به وی بدهد. داوود جواب رد داده می‌گوید: «تــو زن و اولاد داری و از طرف دیــگر از لحاظ سن و ســال هم تفــاوت زیاد است.» اما عنایت‌الله قناعت نمی‌کند.

داوود قصاب با پســرش عبدالفتاح نزد رجب‌بای می‌رود و موضــوع را بــه او می‌گویند. رجب‌بای هم به آنان آمرانه دســتور می‌دهد: «فیصله از من اســت. دختر خــود را باید به قوماندان من بدهــی در غیر آن نمی‌توانــی در این قریه زنــده بمانی.» بالاخره پدر و برادر دختر را که تســلیم نمی‌شــوند زیر لت و کوب شدید می‌گیرند تا اندازه‌ای که هر دو بیهوش شــده و بدون رضایت آنان به نام رسم و رواج فیر تفنگ صورت می‌گیرد و توسط ملای محل نکاح دختر با عنایت‌الله بسته می‌شود.

● در ماه عقرب ۱۳۷۴ یکی از دایی‌های خویشاوند دوستم با قوماندان و چند نفر مسلح جلو زن جوانی معلم در مکتب خدیجه جوزجان را گرفته از او می‌خواهند تا ســوار جیپ شود و خواست قوماندان بی‌ناموس را برآورده سازد اما زن بروی آنان تف انداخته و دشنام می‌دهد. قوماندان وحشی فوراً با تفنگچه‌اش معلمه را بقتل می‌رساند. شب هنگام نیز به خانه وی هجوم برده اعضای فامیلش را با خود می‌برد تا راز جهادی‌اش افشأ نشود. تا کنون از زنده و مرده فامیل سیاه‌بخت اطلاعی نیست.

● بتاریخ ۳ عقرب ۱۳۷۴ پسر شانزده ساله‌ای توسط افراد شورای هماهنگی دوســتم ربوده می‌شود. ربایندگان از پدرش که مالک هوتل البرز شهر مزار است مبلغ ۳۰ لک افغانی جهت رهایی وی خواســتار می‌شــوند. اما پسر موفق به فرار شــده و به کمک تکســی‌رانی به خانه برمی‌گردد و دریــور مبلغ دو لک افغانی انعام می‌گیرد. پسرک در مدت زندانی بودنش نزد جهادی‌های شرفباخته مورد تجاوز جنسی و لت و کوب فراوان قرار گرفته بود.

● بتاریخ ۲۴سنبله سال۱۳۸۲ قوماندان محی‌الدین بادیگارد دوستم دختر هشت ساله‌ای را از پرورشگاه اختطاف و در جنگل‌باغ شــبرغان مورد تجاوز قرار می‌دهد. طفلک معصــوم بعد از حادثه حواس خود را کاملاً می‌بازد.

● پســر۱۷ ســاله حاجی پاینده بنام نجیــب بتاریخ ۲۹ دلو ســال۱۳۸۶ با دو دوست دیگر خود بر یک دختر ۱۲ساله که متعلم صنف ششــم مکتب بود به صورت دستجمعی تجاوز نمودند. دولت فاسد کرزی جریان ماجرا را نظاره داشت ولی هیچ اقدامی شایسته



پسر دوستم، پویای راه پرجنایت و خیانت پدر

نکرد تا این کــه نجیب کثیف بعد از مدتی بی‌خیال به خارج رفت. هر چند که این حادثه دردناک وســیعاً توســط رسانه‌ها هم به نشر رسیده بود.

● دوستم جهت عیاشــی و خوشگذرانی خویش قصری را در بندر اندخوی شهر شبرغان در ساحه ده‌ها جریب زمین با داشتن حوض آببازی و چمن به مصرف ملیون‌ها افغانی اعمار نموده است. عیاشــی یکی از امراض علاج‌ناپذیر «رهبر» جنبش ملی و اسلامی می‌باشد. او به وسیله دلالان خود به نام‌های نظام و بچه جمال هزاره، برای خوشــگذرانی و هرزگی زنان را از شــبرغان و مزار به قصر می‌آورد. همچنان روســپی‌های ترکی و ازبکی شب و روز در حال رفت و آمد در قصر افسانوی دوستم می‌باشند.

قتل

● روز اول عیــد قربــان (۹ ثــور ۱۳۷۵) جنگی شــدیدی بین تفنگداران عمر و بدل (قوماندانان دوســتم) و مجید پادشــاه خان (قوماندان حزب اســلامی گلبدین) در ولســوالی خلــم تاشــقرغان در گرفت کــه در اثر آن دکان‌های شــهر به آتش کشیده شــد و اموال آنها توسط رهزنــان جهادی و خادی غارت گردید. در این جنگ ۲۵ نفر به قتل رسیدند و تعداد زیادی نیز زخمی شدند.

● در جــوزای ۱۳۷۴ دگــر جنــرال میر هاشــم قومانــدان کندک محاربوی به همدســتی تــورن جنرال صادق قوماندان عمومی شبرغان یک عراده موتر عسکری را به دو نفر به مبلغ ۷۵۰ لک افغانی بفروش می‌رســانند. بعداً افراد خود آنان موتر را متوقف کرده خواهان اســناد آن می‌شوند. چون سندی وجود نداشت هر دو را به جرم دزدی به دشــت ســلطان کوت برده یکی را بعد از گرفتن پول رها و دومی را که پولی نداشت به قتل می‌رسانند.

● در منطقه هرخ ولســوالی شــولگره ولایــت بلخ مردمی کــه از ظلم و ســتم، جریمه‌های نقــدی، تجاوز و کشــتار یکی از قوماندانان گروپ اکه‌یاسین دوستمی بنام امام‌الدین به ستوه آمده بودند تصمیم گرفتند تا آن جنایتکار را به جزای اعمالش برســانند. بتاریخ ۲۲ ســنبله ۱۳۷۴ چند تن از اهالی بــه اتفاق لطیف یکی از بادیگاردهای امام‌الدین، او را در مسیر بازار هرخ به رگبار ماشیندار بســته و بقتل رســاندند. ولی بعد از این حادثه، دوســتمی‌ها بالای لطیف، فامیل و اقاربش یورش برده ۲۰ نفر را که اکثر شان زنان و حتی اطفال گهواره‌ای بودند، به قتل می‌رسانند.

● پدر صمد (قاتل رســول پهلوان) از مرگ رسول پهلوان اطلاع پیدا نموده نزد زمان پهلوان (برادر رسول پهلوان) می‌رود تا از صمد احوال بگیرد. زمان پیر مرد را به خانه‌ی خود برده شاجوری بــه دهنش ضربه نموده او را از بین می‌برد. بعد زمان پهلوان با یک تعداد از افرادش سراغ باقی اعضای فامیل صمد (مادر، برادر، ماما، کاکا و دوســتان او) رفته همه را گلوله‌باران می کند. همزمان با این قضیه پانزده تن از قوماندانان و افراد مسلح از کوهستان ولسوالی لــولاش میمنه که از نزدیکان صمد بودند، نــزد گلی پهلوان (فعلا وکیل پارلمان) به فاتحه می‌آیند که در نتیجه همه از دم تیغ کشیده می‌شوند.

علاوه بر این، زمانی که جســد رســول را از مزار به میمنه می‌بردنــد، در میــدان هوایی آنجا زمــان پهلوان، تمــام محافظان برادرش را دســتگیر و به جرم اطلاع داشــتن از قتل رسول، اعدام می‌کند. مــردم می‌گویند او (زمان) این کشــتارها را با اشــاره و حمایت دوســتم انجام می‌دهد تا دســت داشتن خود دوستم در قتل رسول علنی نشود.

● بتاریخ ۲۲ حمل ۱۳۷۵ روز میله گل سرخ از چمن روضه هفت زن و دختر ربوده شــده و بعد از تجاوز به قتل رسیدند که از آن جمله ۶ جسد در دشت شادیان مزار یافت شد.

● بعد از شکست ماه عقرب سال ۱۳۷۳ دوستم که طی آن ده‌ها نفر بدست باند ربانی اسیر و صدها نفر خلع سلاح شدند، افراد



دوستم، احمد شاه مسعود، جنرال ظاهر در منزل ایشان کمال.



عبدالهادی مردی که از شدت جنگها به جلال آباد پناه برده مجبور به گدایی شد. وی در سگ جنگی‌های کابل در اثر حمله راکتی جهادیان پاهایش را از دست داده است.

دوستم بتاریخ ۲۲ عقرب سال ۱۳۷۴چشمان رحمت‌الله جمعیتی (از ولسوالی چمتال) را کشیدند تا خشم و قهر شان را تبارز داده باشند.

● در اوایل قوس ۱۳۷۴ و اوج ددمنشی‌های جنبشیان، دوستم بدلیل ترس از خشم مردم و جهت تداوم قدرت خطاب به پهلوانان و قوماندانان خود گفت: «کارد ستم و جنایت را یکباره به استخوان مردم نرسانید. شما در زندگی خود روی موترهای تیز رفتار را ندیده بودید و از خیرات جنبش ملی و اسلامی هر کدام صاحب موترهای شخصی، آپارتمان‌ها و پول شدید.»

نمونه‌ای از سگ‌جنگی تنظیم

دوستم بعد از تصفیه فاریاب از وجود نیروهای ملک و تحکیم خط بادغیس به فکر حاکمیت بر مزار و نواحی اطراف آن شد و پنجاه فیصد مواضع و پوسته‌های قبلی خود را به جز از ساحه کود و برق و شهرک حیرتان از حریفان جهادی بدست آورد ولی جناح محقق وحدتی و ملیشه‌های ملک در کمین نشستند. بی‌اعتمادی روزافزون باعث تشدید تضاد شد تا این که بخشی از نیروهای حزب وحدت مستقر در حیرتان جهت تجلیل سالگرد پدر جنایتکاران علی‌مزاری به مزار آمدند و دوستم با استفاده از این فرصت ستونی از نیروهای مسلح خود را زیر نام اعزام به جبهه‌ی کندز از راه حیرتان حرکت داد که با رسیدن به شهرک حیرتان این کاروان با نیروهای ذخیره‌ی حیرتان یکجا در ۲۰ حوت ۷۶ با «برادران» جنایتکار وحدتی درگیر شده و در ۲۴ ساعت تمام پوسته‌های وحدت تصفیه و نصیر دیوانه قوماندان جانی حزب وحدت با تقریباً یکصد نفر کشته و اجساد آنان به دریای آمو انداخته شد.

در این جریان، چهار نفر از یک فامیل توسط اصابت راکتی جان سپردند و حدود ۶۰ نفر از طرفین و اهالی شهرک حیرتان زخمی گردیدند. دوستمی‌ها تمام اموال ادارات و مؤسسات این منطقه را کاملاً چور نمودند. حتی سه نفر از غنیمت‌گیران مسلح در دفتر قوماندانی آن شهرک به خاطر تصاحب یک چوکی گیت به گیت شدند.

روز بعد تفنگداران حزب وحدت در شهر مزار زد و خورد شدیدی را علیه مواضع ملیشه‌ها آغاز نمودند. ملیشه‌ها قوای سرحدی، شرکت تیل‌کشی، ریاست نفت و گاز، ریاست امنیت دولتی، خانه دوستم، منزل حیدر جوزجانی و آپارتمان دوستم را به نیروهای حرکت اسلامی، حزب اسلامی و حزب وحدت اکبری تسلیم نمودند، چون قبل از تعرض، دوستم با گلو، سید علی جاوید سرپرست حرکت و کاظمی مسئول سیاسی وحدت اکبری در مورد گوش‌مالی محقق وحدتی به تفاهم رسیده بودند. در این زد و خوردها تقریباً ۶۰ نفر از ملیشه‌ها کشته و متباقی فرار کرده و یا اسیر شدند و نیز حدود ده نفر از مردم بی‌دفاع به هلاکت رسیده و حداقل ۳۰ نفر زخمی گردیده و خسارات زیادی به مناطق مسکونی وارد آمد.

نیروهای طرفین در خارج از شهر در دوراهی حیرتان صف‌آرایی نموده بودند که با پرواز طیاره بمب‌افگن دوستم، محقق هیئت صلح را به سرکردگی سیدعلی جاوید، کاظمی، خلیلی، ربانی و سایر لاشخواران جبهه متحدشان نزد قوماندان عمومی صفحات شمال فرستاد تا آتش‌بس برقرار شود و سر انجام موقتاً آتش سگ‌جنگی خاموش شد. ولی مردم با پیدا شدن سر و کله مکروب مشهور جهادی گلبدین روزهای خونین‌تری را



دوستم با جمعی از چوکره‌های بی‌غیرت گلم‌جم‌اش که چهره‌های کریه و پلید شانرا می‌خواهند با پوشیدن دریشی‌های مود روز پنهان سازند.

پیشـــبین بودند. در جریان این ســگ‌جنگی‌ها صدها منزل، دکان، شــرکت و مؤسسه داخلی و خارجی به شــمول دفتر صلیب سرخ، شــفاخانه دو صد بستر، ریاست نفت و گاز شمال، منزل و آپارتمان دوســتم، خانه حیدرجوزجانی، منزل شاروال عمری، منزل کامگار و... بــه غنیمت در آمد. جالب اینســت که رییس نفــت و گاز به زبان خود اقرار داشــت که در ختم جنگ حدود پنجاه نفر مسلح از حرکت و وحدت اکبری داخل تفحصــات گردیده تعدادی موتر برمــه‌کاری را می‌بردند و تعدادی دیگر میــز و چوکی را. رییس مذکور با غرور ادامه می‌دهد که ناچار شــد به محقق و ســیدعلی جاوید معاون صاحب صدارت عظمی دولت اســلامی و ربانی تلفن کند که تمام هستی تفحصات توسط افراد مسلح تان به تاراج رفت. آنان مســئولانی را بنام نوری و رفیعی فرســتادند تا جلو سارقان را بگیرند. غنیمت‌گیران ســپاه دولت اســلامی در اولیــن برخورد به مسئولان شان در حضور رییس صاحب گفتند به جاوید بگویید که بعد از مدت‌ها برای ما یک وند رسیده و این حق ماست. بعداً رییس صاحب به گارنیزیون اطلاع می‌دهد. ولی دزدان و اوباشان دزدبگیر گارنیزیون به سرکردگی علم ســیاه زمانی می‌رسند که وندگیران حق شــان را برده بودند. آنگاه افراد گارنیزیون مســئولیت امنیتی تفحصــات را می‌گیرند. رییــس بیچاره و نام نهاد بــاز هم درد دل می‌کند: «شبها با استفاده از تاریکی افراد امنیتی گارنیزیون داخل تحویل خانه‌های ریاســت مثل سگ شــکاری بو می‌کشند تا اگر از دزدان دست اول چیزی باقی مانده باشد.»

هنوز وضع نورمال نشــده بود که قوای توپ‌خانه دوســتم به ســرکردگی شــیرعرب یکی از قوماندانان خونخوار آن ســاحه رهایشــی کود و برق را محاصره نموده و پوسته‌های امنیتی حزب وحــدت را زیر آتش گرفت. در جریــان درگیری ۳ نفر از حزب وحدت کشــته، یک نفر زخمی و ۸ نفر مسلح آنان فرار نمودند و قوماندان وحدتی بنام مبین نیز از بین رفت. دامنه جنگ به شیخ‌آباد دهدادی و قلعه جنگی کشــیده شد. در شــیخ‌آباد بعد از دو ساعت مقاومت ۳۰ نفر اسیر و ۴ کشته بجا مانده و طیاره‌های دوستم فرقه ۳۰ وحدت واقع قلعه تخته‌پل را بمباران کردند.

فــردای آن روز لعل‌محمد پهلوان معاون دوســتم از منطقه شــیخ‌آباد دیدن می‌کنــد و بعضی از اموال قلعــه جنگی را که در ماه ســنبله ۷۶ با آمدن طالبان توســط افراد حــزب وحدت ربوده شــده بودند دوباره مصادره می‌کنند. همچنان از خانه ســیدکاتب آمر مالی حزب وحدت ۲۷ پایه یخچال بیرون آوردند. لعل پهلوان فرمــان تاراج تمام اموال منازل آن محل را صادر می‌کند. بعد افراد مســلح شیرعرب کلیه ســاکنان آن منطقه را بیرون کشیده و اموال آنان و نیز دروازه، کلکین و ســرطاق‌های منازل را تاراج می‌کنند. جنگ موقتاً خاموش می‌شــود ولی شهر و نیروهای حزب وحدت در محاصره کامل نیروهای دوستم قرار می‌گیرند.

در جریان جنگ مواد غذایی، البســه، مهمات و سلاح ثقیله و خفیفه مستقیماً از ازبکستان به شهر حیرتان برای دوستم می‌رسید. همچنان طیاره‌هــای ایران از طریق میدان هوایــی مزار همه روزه به ســگان وحدتی خود مهمات می‌رســاند. خلاصه دو طرف جهت تحکیــم مواضع خود برای جنگ خانمان‌ســوز دیگــری در تلاش بودند.◊

نیمه ممنوعه‌ی...

حمیرا نکهت دستگیرزاده و از این قبیل تسلیم‌طلبان می‌گذاشتی، آیا استفاده از شعرهای سیاسی حمید مصدق و فروغ فرخزاد را به احمد ظاهر پیشـنهاد می‌کردند؟

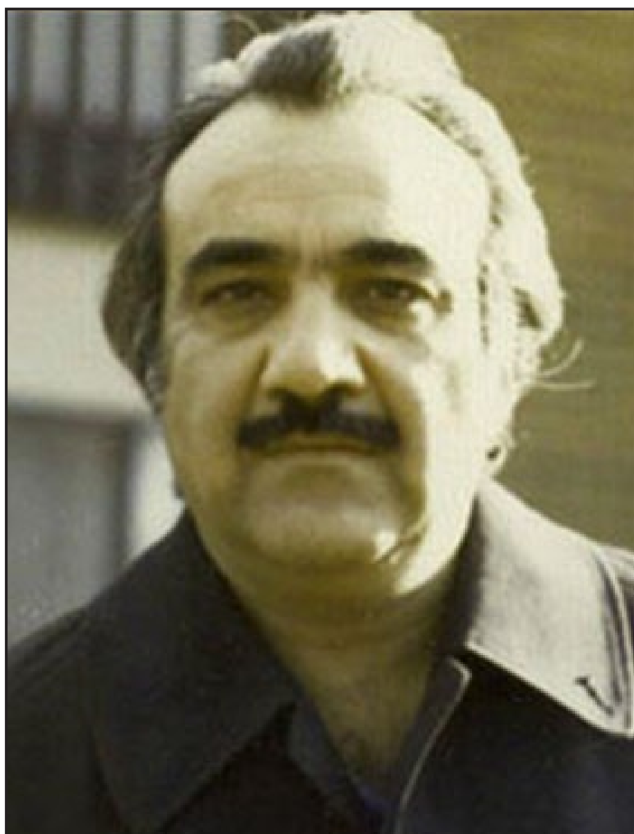
احمدظاهر نه فرصتش را داشـت و نـه ضرورتش را که به «اهـل ادب» ادعایی و ارتجاعی داکتـر جاوید رو بیآورد؛ روحیه انسانی و آزادی‌طلبانه‌ی خودش او را در انتخاب شعر رهنمون بود.

بلـی، **آن جنبـه از هنـر احمد ظاهـر را که نویسـندگان و رسـانه‌های مافیایی کشور کوشیده و می‌کوشـند از دیـده مردم پنهـان دارند، منش آزادیخواهانه‌ی هرچند محدود اوست** که در چندین نمونه ثابت می‌شود:

احمد ظاهر شعر معروف «صبر خدا» از معینی کرمانشاهی را کـه تا به آن زمان از حنجره هیـچ آوازخوانی (حتی در ایران) شـنیده نشـده بود، خواند. جالب اسـت که تا امروزهم هیچ کسی جرئت خواندن «صبر خدا» را نکرده است؛ «زندگی آخر سرآید بندگی در کار نیسـت» ابوالقاسم لاهوتی و «کیست در شهر که از دست غمت داد نداشت» فرخی یزدی را با آهنگ‌های بسیار زیبایی سرایید؛ قسمتی از منظومه «آبی، خاکستری، سیاه» و «باران شیشه پنجره را شست» حمید مصدق و «یاغی» از داکتر هوشنگ شفا را سرود؛ «به داغ نامرادی سوختم» بهترین شعر خلیل‌الله خلیلی شاعر مرتجـع، اخوانی و درباری را خواند؛ از بیـن صدها کار داریوش هنرمند آزادیخواه ایران «زندانی» او را انتخاب کرد؛ و...

اینها همه نمی‌توانسـتند تصادفی باشـند. ایـن واقعیت‌ها مخصوصـاً در ارتبـاط با احمـد ظاهر بسـیار معنادار انـد که در ملوث‌ترین شرایط خانوادگی و اقارب و دوستانش می‌زیست و بعد با تسلط رژیم میهنفروشان پرچمی و خلقی آن شرایط با زنجیرهای خونبار داود ترون و اسدالله امین و دختر حفیظ الله امین گره خورد و او را به تباهی تا مرز قتلش کشانید. علاوتاً احمد ظاهر متاسفانه از داشتن دوستی خوب، آگاه و صادق محروم بود.

آیـا بنیادگرای کثیف و نوکـر برهان الدین ربانـی و داکتر غفور روان فرهادی که از نزدیکان خانـواده‌اش بود می‌توانسـت او را به راهی منزه و مردمی مشـوق باشد؟ آیا ببرک وسـا[۲] که خود شـرم نکرد برای حکومت دست‌نشـانده و اخوانی افغانسـتان «سـرود ملی» بسـازد، می‌توانست یا می‌خواسـت او را به بالندگی جنبه‌های درخشان شخصیت و هنرش توجه دهد؟ آیا مسحور جمال که خود طوق خاد را به گردن داشت، می‌توانست او را به تمرکز روی هنر



نینواز آهنگساز بی همتا که با شرکت در قیام بالاحصار جان باخت. او همانند ویکتور خارا مرگ را به تسلیم شدن به حکومت پوشالیان جنایتکار ترجیح داد

انقلابی فرابخواند؟ چنانچه گفتیم شـاعران و نویسندگان انجمنی و به قول داکتر جاوید «اهل ادب» آن زمان که در بغل رژیم پوشالی غنوده بودند، چطور می‌توانستند ناصح صدیق احمد ظاهر باشند که زندگی متعادلی اختیار کرده و برای ادامه هنر یکسـره رزمنده، او را به خروج سریع از کشور ترغیب کنند؟[۳]

با جواب این سـوال‌ها که مطلقاً منفی اسـت، در می‌یابیم که احمد ظاهر در گردابی از روابط ناپاک دسـت و پا می‌زد و به همین جهت روی آوردن نسـبی او به برخی از شـعرهای عصیانگر و مترقـی، ارج و اهمیت بیشـتری کسـب می‌کنـد. او با صدای روحنوازش تحسـین گرم مردم را با خود داشت و با کشته شدنش توسـط رژیم وطنفروش در قلب مردم جا گرفت. ولی اگر فراخ‌تر و مصمم‌تر در راه فریاد دردهای مردم گام می‌گذاشـت و به تمام آنچه برای سرکردگان رژیم‌های مختلف خوانده بود تف می‌کرد، به افتخار لقب نخستین هنرمند نامدار سیاسی ملتش هم نایل می‌آمد. شـاید جای خالی صدای احمد ظاهر پر شـود و چه بسا صداهایی خوش‌تر از صدای او را بشـنویم. لیکن تعیین‌کننده این اسـت که کـدام آهنگسـاز یا آوازخـوان جنبه ممنـوع و مغضوب او را اسـاس کار دانسته و توسن هنرش را تـا آخـر در همـان شـاهراه خواهـد راند.[۴]

به هرحال، احمد ظاهر اگر چه نه سیاسی بود و نه با مبارزه

سروکار داشت اما با بی‌قراری و احساسات ابتدایی به سوی اشعاری معتـرض می‌گرایید کـه اگر تکامل می‌کرد، تعلقـش با خاندان و رشـته‌های اشـرافی ارتجاعی سسـت‌تر و با مردم عاشـق آوازش گسترش و عمق یافته و چنانچه در یک کامنت برای شکیب مصدق آمده چه بسا داریوش و فرهاد و لیوانلی و ویکتور خارای افغانستان می‌شـد. خیانت و خون پرچم و خلق که نینواز[۵] را به پیوسـتن به قیام بالاحصار تا جان باختنش کشـانید و محشـر سیاه ۳۰ ساله که شـکیب مصدق را آگاهی بخشـیده، چرا ممکن نبود احمدظاهر با دلنشین‌ترین صدا را به مبارزترین هنرمند نیز متحول سازد؟

دور نخواهـد بـود روزی کـه شـاهد ظهـور هنرمندانی اسـتقلال‌طلب، دموکراسـی‌خواه و دشـمن بنیادگرایی جهادی و طالبی باشـیم تا دنیا هم ببیند که هنر و هنرمندان این سرزمین آفت زده فقط به شـاعران و آهنگسـازان و آواز خوانـان انقیاد طلب، خنثی، حکومتی و بزدل خلاصه نمی‌شود.◊

معینی کرمانشاهی

عجب صبری خدا دارد !

اگـر من جای او بودم، همان یـک لحظه اول، که اول ظلم را میدیدم از مخلوق بی وجدان، جهان را با همه زیبائی و زشتی به روی یکدگر ویرانه میکردم.
عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم، که میدیدم یکی عریان و لرزان، دیگری پوشیده از صد جامه رنگین، زمین و آسمان را، واژگون مستانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد!
اگر من جـای او بودم، برای خاطر تنهـا یکی مجنون صحرا گرد بی‌سـامان، هزاران لیلی نازآفرین را کو به کو، آواره و دیوانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم، که در همسایه صدها گرسنه، چند بزمی گرم عیش و نوش میدیدم، نخسـتین نعره مسـتانه را خاموش آندم، بر لب پیمانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
اگـر من جای او بودم، نه طاعـت میپذیرفتم، نه گوش از بهر استغفار این بیدادگرها تیز کرده، پاره پاره از کف زاهدنمایان، تسبیح صد دانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم، بگرد شمع سوزان دل عشاق سرگردان، سراپای وجود بی‌وفا معشوق را، پروانه میکردم.
که می‌دیدم مشـوش عارف و آهی زبرق فتنـه این علم عالم سوز دم کش، بجز اندیشه عشق و وفا معدوم هر فکری در این دریای پر افسانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم، به عرش کبریائی، با همه صبر خدائی، تـا که میدیدم عزیز نا بجائی ناز، برگی ناروا گردیده خواهی می‌فروشد، گردش این چرخ را وارونه بی صبرانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
چرا من جای او باشم.
همین بهتر که او خود جای خود بنشـیند و تاب تماشای تمام زشتکاری‌های این مخلوق را دارد.
وگرنه من به جای او چه بودم.
یک نفس کی عادلانه سازشی با جاهل و فرزانه می‌کردم.
عجب صبری خدا دارد.
عجب صبری خدا دارد.

بندهایی از شعر «یاغی» سروده‌ی داکتر هوشنگ شفا

یاغی

بر لبانم غنچه‌ی لبخند پژمرده‌ست
نغمه‌ام دلگیر و افسرده‌ست
نه سرودی، نه سروری
نه هم آوازی، نه شوری
زندگی گویا زدنیا رخت بربسته‌ست
یا که خاک مرده روی شهر پاشیده‌ست
این چه آیینی؟ چه قانونی؟ چه تدبیریست؟
من از این آرامش سنگین و صامت عاصیم دیگر
من از این آهنگ یکسان و مکرر عاصیم دیگر
من سرودی تازه می‌خواهم
جنبشی، شوری، نشاطی، فریادهایی تازه می‌جویم
من بهر آیین و مسلک، کو کسی را از تلاشش باز می‌دارد-
عاصی‌ام دیگر
من تو را در سینه‌ی امید دیرین سال خواهم کشت
من امید تازه می‌خواهم
افتخاری آسمان‌گیر و بلندآوازه می‌خواهم
کرم خاکی نیستم اینک، تا بمانم در مغاک خویشتن خاموش
نیستم شبکور کز خورشید روشنگر بدوزم چشم
آفتابم من
که یکجا، یک زمان ساکت نمی‌مانم
با پر زرین افق پیمای روح خویش
من تن بکر همه گل‌های وحشی را نوازش می‌کنم هر روز

جویبارم من
که تصویر هزاران پرده در پیشانیم پیداست
موج بی‌تابم
که بر ساحل صدف‌های پُری می‌آورم همراه
کرم خاکی نیستم، من آفتابم
جویبارم، موج بی‌تابم
تا به چند اینگونه در یک دخمه بی‌پرواز ماندن؟
تا به چند اینگونه با صد نغمه بی‌آواز ماندن؟
شهپر ما آسمانی را به زیر چنگ پرواز بلندش داشت آفتابی
را به خواری در حریم ریشخندش داشت
گوش سنگین خدا از نغمه شیرین ما پُر بود
زانوی نصف‌النهار از پایکوب پُر غرور ما
چو بید از باد می‌لرزید
اینک آن آواز و پرواز بلند، این خموشی و زمین‌گیری؟
اینک آن هم‌بستری با دختر خورشید
و این هم‌خوابگی با مادر ظلمت؟
من هرگز سر به تسلیم خدایان هم نخواهم داد
گردن من زیر بار کهکشان هم خم نمی‌گردد
زندگی یعنی تکاپو
زندگی یعنی هیاهو

یادداشت‌ها:

۱- بـا درنظرداشـت نفـوذ متعفـن رژیـم جنایتکار ایـران بر روشـنفکران میهنفروش افغانسـتان، جای تردید است که حتی «پروین بهبهانی» اشتباهی معمولی چاپی باشد. اینان که قلم شان می‌شکند و زبان شان می‌خشکد از فرخی یزدی و لاهوتی مورد علاقه احمدظاهر بگویند، از ذکـر نام سـیمین بهبهانی که شـهامت بر زبان آوردن نام شـاعران و نویسندگان جانباخته را دارد منطقا باید ابا ورزند تا مبادا رژیم خون‌آشام ایـران برنجـد، رژیمی که به شـماری از سلسـله جنبانان روشـنفکران مذکورجیره می‌دهد.

۲- ببرک وسـا در محفل بزرگداشت احمد ظاهر در هامبورگ (۲۰۰۹) می‌فرمایـد: «بـه سیاسـت ریشـخند می‌کردیـم، از سیاسـت دور بودیم. انسـان‌های سیاسـی نبودیم. پای ما را گاهی اگر به سیاسـت می‌کشیدند ما کوشش می‌کردیم خود را کنار بکشیم.»

موسـیقی‌دان مشـهور ما نمی‌داند که این همه ابرازات سیاست سـتیزانه هیچ افتخاری نداشـته و ضمن توجیه مماشـات خودش با رژیم مافیایی، بازماندن راه پای گنجشـکک برای هر هنرمند عامی و بی‌شعور است که به ساز هر رژیم جانی و مزدور برقصد و به این بهانه که «سیاسی» نیسـت با هر جنایت‌سالاری جور بیاید. مگر روزگار به روی آقای ببرک وسـا سیلی سـختی زد و ثابت نمود که او با سـاختن آهنگ سرود ملی مافیای حاکم در افغانستان، نه تنها خود را از «سیاست کنار نکشید» و آن را «ریشخند» نکرد بلکه با خاینانه‌ترین سیاست و خاین‌ترین سیاستمداران درآمیخت و هنرش را به آنان فروخت؛ درسـت مثـل عبدالباری جهانی که با گفتن شـعر سرود به اصطلاح «ملی»، دُر شعرش را در پای خوکان ریخت؛ یـا جناب فرهاد دریا که چهره رژیـم اخوانی کرزی را رنگ و لعاب می‌زند، از سـوی رسـانه‌های مافیایی به نام «هنرمند ملی کشـور» تبلیغ می‌شـود و قانونی جلاد در مقر ولسی جرگه از او تمجید می‌نماید که لکـه‌ی ننگین تازه‌ای بر جبین این هنرمند اسـت که هوای ریاسـت جمهوری را با پشتیبانی امریکا و مافیای جهادی در سر می‌پروراند.

۳- بدبختانه جنبش انقلابی نیز در آن حدی گسترده و فعال نبود که با هنرمند بی‌نظیر تماس گرفته با او به تفاهمی می‌رسید، او را از غرق شدن در مناسبات عجیب و غریب هرزه و هوسناک بر حذر داشته، هنرش را نقد نموده و او را حتی‌الامکان کمک کند.

۴ -شکیب مصدق و مسـعود حسن‌زاده، ظاهرا راه هنر با پیام و محتوای اجتماعی را در پیش گرفته‌اند. شکیب مصدق که برپایه نوشته‌اش در شرایط تسلط جنایتکاران بر کشور، خواندن‌های صرفاً عاشقانه وجدان او را معذب نگه می‌داشـت با یاری شـعر و موزیک حسن‌زاده دنبال هنر فریادگر را گرفت: «همه چیز خوب بود بجز وضعیت امنیتی اقتصادی و غیره در کشـور که روز به روز رو به وخامت می‌رفت (...) آیا این نوع آهنگ نیاز امروزی جامعه ما اسـت؟؟؟ (...) در وضعیت کنونی مردم به موسیقی دیگری هم غیر از جریان جاری نیاز دارند. مردم باید بدانند که حقوق شـان پایمال می‌شـود مردم باید بدانند که همه قربانی یک مشت مافیای اختلاس‌گر و سودجو می‌شوند. مردم باید حق‌شان را فریاد بزنند و برای این هدف چه بهتر از موسیقی که امروز از هر چیز دیگر موسیقی می‌تواند تاثیر گذارتر باشد.»

در شرایط اشـغال و بدمستی‌های اراذل بنیادگرا که داکتر سمیع حامـد و فرهاد دریا مردم سـوگوار ما را با شـعار «با یـک تن اتن کی می‌شـود» به رقص و همدلی با مافیای حاکم بر سـر هفتـاد هزار جنازه در کابـل دعوت می‌کنند و بی‌وجدانی را در حدی می‌رسـانند که زبان جنایت‌سـالاران شده و می‌سـرایند که «گر جهنم سـاختم، فردوس هم می‌سازمت» (آیا دژخیمان بنیادگرا که وطن را جهنم ساختند، حالا در پی فردوس سـاختن آن اند؟) یا «درخت دوستی بنشان» (مردم که غمگسار و دوسـت هم اند، پس دوستی با کی؟ با سیاف و محقق و گلبدین و عمر و ربانی و عبدالله و سایر جنایتکاران؟)، این نویدی مغتنم است. یادآوری دیگری که درمورد حسـن‌زاده می‌سـزد این که او در نوشـته‌ای شکیب را انتقاد می‌کند چرا مطلبش را برای انتشـار به «کابل پرس» فرسـتاده است. در دورانی که بسیاری با انتشار نوشته‌ی‌شان در «کابل پرس» ذوق زده می‌شـوند، این اشاره حسن‌زاده از اسـتغنای او و داغی بودن «کابل پرس» حکایت می‌دارد. ولی به هرحال گمان نمی‌رود برای شـکیب جز پرخواننده بودن آن سـایت، نکته دیگری مطرح بوده باشد. همان طوری که در کار حسـن‌زاده با «صدای امریکا» جز اجبـار «غم نان» ضرورتا چیز دیگری نمی‌تواند دخیل باشد.

با این که شـکیب مصدق به علت تهدید جانی نسـبت به خود و خانواده‌اش اروپا رفته اسـت، اگر وجدان تکان‌خورده‌اش بیدارتر گشته و از راهی که برگزیده برنگردد و در برابر هیچ جنایت‌سـالار سـر فرود نیاورد، می‌توانـد مصدر آفرینش‌های ارزنده و ماندگاری شـود. آینده نشـان خواهد داد که این دو هنرمند از هنر سرکاری و از سمیع حامدها، خالـده فروغ‌ها، قهار عاصی‌ها، شـبگیر پولادیان‌ها و بقیـه «اهل ادب» اخوان و معامله گر، قاطعانه گسسته‌اند یا نه.

۵- فضل‌احمد ذکریا (نینواز) بزرگ‌ترین آهنگسـاز افغانستان، نیز یک جنبه‌ی ممنوع دارد: سهم و شهادتش در قیام بالاحصار به رهبری «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان». کلیه افراد و منابع رسمی و اخوانی، ذکر این جنبه‌ی باشکوه شخصیت نینواز را با وقاحت نوع رادیو بی‌بی‌سی - که در معرفی اشخاص از ذکر سابقه پرچمی یا خلقی و یا اخوانی آنان بدون آن که خمی به ابرو بیاورد غول‌آسـا می‌جهد- زیر می‌زنند تا او را همیشه هنرمندی کاملا غیر سیاسی و پوسیده و ملاخور معرفی دارند.

داکتر میرویس ربیع،...

از نوکران سابقه‌دارش است، مبلغ ۸۰ هزار دالر امریکایی برای ۹ سال اجاره داده است. بطور مثال قیمت یک خوراک سوپ ۱۰۰ افغانی است و اساساً مریضانی که در این شفاخانه بستر می‌شوند توان خرید غذاهای قیمتی کافیتریای خلیل - ربیع را ندارند.

آمریت حفظ‌الصحه محیطی: خلیل محرابی مالک کافیتریا آمر این بخش است. او از تمام شرکت‌های واردکننده مواد خوراکه، حمام‌ها، حوض‌های آبیازی و رستورانت‌های داخل شهر به بهانه‌های مختلف پول می‌گیرد در غیر آن دکان یا شرکت شان تا امر ثانی مهر و لاک است. این در حالیست که با تاسف صحت عامه بلخ هیچ نوع لابراتوار دوایی و غذایی ندارد تا صلاحیت بررسی مواد متذکره را داشته باشد. برعلاوه اکثریت این مراکز و تجارتخانه‌ها قبلا از وزارت بیکاره، دزد و مفسد صحت عامه جواز رسمی گرفته‌اند.



داکتر خلیل الله محرابی



داکتر اسد الله شریفی



داکتر محب الله جاوید

آمریت مراقبت‌های صحی اولیه: تمام کمک به شفاخانه حوزوی و شفاخانه‌های ولسوالی به شمول کلینک‌های آن که سالانه به میلیون‌ها دالر می‌رسد، توسط داکتر اسدالله شریفی آمر PHC یا مراقبت‌های صحی اولیه که از مزدوران رییس است، زیر زده شده و به شخص ربیع سپرده می‌شوند.

آمریت قوانین صحی و بررسی: داکتر محب‌الله جاوید آمر قوانین صحی و بررسی است. او از ۴۰۰ دواخانه و شرکت‌های عمده دوا، کلنیک‌های تشخیصیه و معاینه‌خانه داکتران طور منظم ماهوار به عناوین مختلف مثل اعمار مسجد در داخل شفاخانه باج می‌گیرد. برای دوافروشان اتحادیه‌ای ساخته که مطیع اوامر ربیع باشند و ماهوار باید از ۱۰۰ الی ۴۰۰ افغانی حق‌العضویت بپردازند. ربیع در آریا مارکیت، محل نمایندگی و شرکت‌های بزرگ دوا در مزار سگ زنجیری‌ای دارد بنام رییس نثار که همه برنامه‌های غارتگری او را مو به مو عملی می‌سازد. هر زمانی که «خادمین حرم» گرسنه ماندند، ربیع گرگان پاچه‌گیر خویش را به جان داکتران و دوافروشان می‌فرستد و با تهدید، رعب و بهانه‌گیری‌های مضحک رشوه اخذ می‌دارد، چنانچه ماهانه بین ۳۰ تا ۵۰ هزار دالر از این بابت صرف از مارکیت آریا به خزانه شخصی ربیع واریز می‌شود. در این بخش مدیرک دزدی بنام فضل برادر فریدون، سکرتر ربیع تحت دساتیر داکتر محب و ربیع مانند سگ هار بر همه چنگ و دندان نشان داده و بخاطر جزئی‌ترین کار به صورت علنی پول می‌ستاند. حتی مکتوب قانونی را بدون اخذ ۱۵۰۰افغانی نوشته نمی‌نماید. داکتران و دوافروشان با نام و چهره نحس این حرامزاده کاملا آشنا اند.



فریدون، دلال بچه دیگر ربیع که سکرترش می‌باشد



داکتر محب با سرورش عطا

مدیریت نرسنگ: در رأس آن شاکر نرس یکی از کریه‌ترین‌ها قرار دارد. او بیشتر به جذب کارمندان زن علاقمند بوده و معیار پذیرش فقط سروصورت ظاهری است. بعداً تعدادی از این زنان مظلوم که از تنگدستی می‌خواهند کار کنند، قربانی طعمه‌ی خواست‌های غیر انسانی ربیع و «ناب‌ترین‌ها» مستقیماً به شخص شاهنشاه خونخوار بلخ عطا پارسل می‌گردند. سر نرس‌های هر سرویس از اشخاصی وابسته به حلقه کثیف ربیع-عطا انتخاب می‌گردند. عموما مریضان بیچاره از نبود نرس زن و کار منظم آنان

شاکی اند زیرا شاکر اکثریت آنان را در گنداب خوشگذرانی ربیع مصروف نگهداشته است.

مدیریت اداری: محل عزل، نصب و غارتگری ربیع است. محمد عظیم مسئول این بخش بود و بابه نظر همه کاره امور اداری و مدیر منابع قوای بشری صحت عامه است که همه تعیینات و انفکاکات توسط او و به دستور ربیع صورت می‌گیرد. فعلا عبید نام را که از خویشاوندان نزدیکش است بجای عظیم به صفت مدیر اداری تعیین نموده است. اینان میلیون‌ها افغانی بودجه شفاخانه حوزوی بلخ را که سالانه حدود ۸ میلیون دالر می‌شود، با تهیه اوراق جعلی توسط هیئت اداری به جیب رییس سرازیر می‌کنند. ربیع حتی از افراد خود نیز که در سمت‌های بلند جابجا می‌نماید ماهوار پول می‌ستاند. مثال برجسته آن داکتر سید رحمن هوتک آمر بخش IMCI است که همصنفی و دوست صمیمی‌اش بود. او با معاش ۳۰۰ دالر کار می‌کرد. روزی به همکارش درد دل کرد که ربیع به او گفته «از هر کس و هر جایی که می‌توانی بکن و بگیر مه ماهانه ۷۰۰ دالر از تو می‌خواهم». عین مسئله در سایر آمریت‌ها و شعبات صحت عامه بلخ مروج است.

نکته جالب دیگر در تعمیر شفاخانه تازه تاسیس شده توسط آلمانی‌هاست که ربیع در آنجا دفتر کار برای خود ساخته و تنها در آرایش و دیکور آن به روایت سند دست داشته داکتر غوث‌الدین انوری رییس قبلی شفاخانه -که مدتی با ربیع روی چپاول ثروت مردم شاخ به شاخ جنگید تا این که جمعیتی‌ای با کارت عطا (ربیع) بر جمعیتی پیرو علم سیاه (انوری) غالب گشت- بالغ بر ۵۵۰۰۰۰ دالر امریکایی می‌گردد. این پول هنگفت صرف خرید چهار پایه کوچ فی پایه ۱۰۰۰۰ دالر، میز کار ۳۰۰۰ دالر، میز کوچ‌ها فی پایه ۲۰۰۰ دالر، اشیای زینتی کریستال چندین عدد فی دانه ۱۵۰۰ دالر، چوب کاری مکمل دو اتاق فرش و دیوارهای آن بیشتر از ۵۰۰۰۰ دالر، قندیل‌های قیمتی، چوکی و الماری و... خاص برای جناب. ربیع تمام این مصارف را از بودجه مردم بیچاره در وزارت صحت بواسطه چوچه‌سگان اداری و حواریون دورو برش باد می‌دهد و کسی یا نهادی نیست تا جلو این چپاول‌های عیان را بگیرد زیرا وزیر صحت خود نزد او دهن پر آب است. ربیع در نشستی با شف سرویس‌های مختلف شفاخانه از کمکش در اخذ رای برای رد استیضاح ثریا دلیل سند ارائه نمود که شخص وزیر بعد از کامیابی مجدد برایش چنین پیام فرستاده: «تشکر ربیع صاحب از زحمات زیادت خانه آباد، بنده در خدمت هستم» (وای بر ما عجب دولتی داریم با این دم و دستگاه دولت مزدور و فاسد که وزیر بر پای رییس مادون پست فطرتش سجده می‌زند). انوری لیست حیف و میل ۵۵۰۰۰۰ دالر را به ریاست امنیت ملی، جنایی، سارنوالی و ریاست مبارزه علیه ارتشا و فساد اداری بلخ تحویل داده است اما به گفته خودش تا حال کسی سراغ این دزد کلان نیامده تا حق و عدالت حداقل در یک بخش عمده زندگی که با جان و حیات مردم در رابطه است، تامین گردد.

انستیتوت علوم صحی و مرکز آموزش‌های طبی (طب متوسط): نرس محمد الله فرزند قاضی همنوا باشنده عقب تفحصات ولایت بلخ مدیر این انستیتوت می‌باشد. بنابر اظهارات کارمندان صحت عامه ربیع مرکز آموزش‌های طبی را به کانون هرزگی و رذالت مبدل نموده مردم آنجا را Supply Center می‌گویند. نمونه‌ی یکی از این رویدادهای زشت این است: در ۶ حمل ۱۳۹۲ امتحان طب متوسطه توسط هیئت واصله‌ای از کابل گرفته شد. تعداد مجموعی درخواست کنندگان ۲۰۰۰ تن بودند که از آن جمله صرف ۶۰ نفر از طریق امتحان و ۳۰ تن از طریق کانکور چانس دخول به این نهاد را داشتند. بیشتر مراجعان همه ساله دختران جوان زیر ۲۰ سال هستند. ربیع توسط دو سکرتر بدنام خود بنام ضیا و فریدون به تمام آنان اعلام نموده بود تا در قسمت بالای ورق درخواست تازه‌ترین عکس شان را نصب نمایند و سپس هر روز حدود ۱۵ دختر قبل از امتحان باید با جناب رییس مصاحبه کنند تا خوب‌ترین‌ها با «چشم با بصیرت» وی شناسایی گردند. همین وضع سبب شد تا مردم صحت عامه را فاحشه‌خانه عامه گویند.



نرس محمد الله همنوا در همنوایی با ربیع مرکز آموزش‌های طبی را به کانون هرزگی و رذالت مبدل نموده است



روکی سرخوش نرس، مربی تیم فوتبال صحت عامه و دلال‌بچه‌ی ربیع

غارت و بی‌ناموسی این سفله بی‌رحم بیشمار است که به ذکر چند نمونه آن اکتفا می‌کنیم:

- ربیع در حوت ۱۳۸۹ داکترانی را که در مقابل صحت عامه بلخ معاینه‌خانه شخصی داشتند به زور اسلحه توسط پولیس جنایی از معاینه‌خانه‌های شان بیرون راند و تا فاصله ۳۰۰ متری شفاخانه اجازه فعالیت را به آنها نداد. او این کار را بنابر سه دلیل سودآور انجام داد:

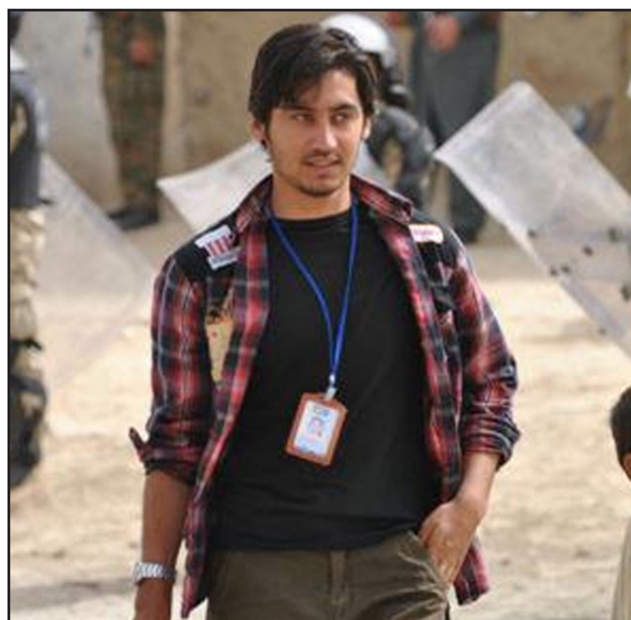
نخست محل تجمع عده‌ی کثیری داکتران را در قلب شهر جایی که برای همه مردم به آسانی قابل دسترسی بود، بهم زد تا مریضان از ساحات دور و ولسوالی‌های اطراف مزار به شفاخانه و کلنیک‌های شخصی مربوط به خودش مراجعه کنند. ثانیا دو سرای مقابل شفاخانه را از نرخ زده ساخت و در ساخت و پاخت با عطا و فشارهای پیهم بر صاحبان شان مخصوصا سرای حاجی

لطیف و حاجی حنیف ســمنگانی را بفروش رســانید. از جانبی هم دواخانه‌ای کانتینری غیر معیاری را در صحن شفاخانه به شکل سیار ایجاد کرد که دیگر نسـخه‌ای به بیرون نرود زیرا دوای داده شده توسط وزارت صحت عامه هرگز به مریض داخل بستر رایگان داده نمی‌شـود. مریض‌داران باید حتی یک دانه مسـکن را هم از بازار خریداری کنند. با این کار بازار عموم دوافروشـان مقابل شفاخانه هم به کساد گرایید.

● در عقــرب ســال ۱۳۹۱ ربیــع حکــم جدیــدی بــرای لابراتوارهای داخل شــهر صــادر کرد مبنی بر ایــن که هیچ یک از مراکز تشـخیصیه تکنالوژی نمی‌توانند از ســاعت ۸ صبح الی ۲ بعد از ظهر در خدمت مریضان باشــند. این قانون خاص و منحصر به مزار نمونه شـاخداری از حکومت مافیایی و پر از فسـاد عطای نور اســت. دلیل این عمل شــرم‌آور کاملا آفتابی اسـت و آن این که مریضان تهیدسـت و بیچاره باید فقط به شــفاخانه‌های الفلاح و مولانای ربیع مراجعه نمایند.

● چهار ســال قبل ماشین دیالیز در شـفاخانه حوزوی بلخ توسط کشور دونر اهدا شــد. داکتر حسین حصین به همین منظور در کشور چین آموزش دید تا مشکل مریضان گرده را رفع کند اما متاسـفانه تا حال هیچ خبری از فعالیت این دستگاه نیست. مریضان عموما برای رفع مشکل شــان به شفاخانه‌های کابل یا به پاکستان و هند مراجعه می‌کنند. معلوم نیسـت که فعلا ماشین دیالیز در گدام صحت عامه مدفون است یا مثل صدها وسیله دیگر به فروش رسیده است.

● شــفاخانه حوزوی بلخ یگانه مرکز تخصصی در شــمال کشور اســت. به همین منظور مغلق‌ترین واقعات از ۸ ولایت شمال و شمال‌شــرق به اینجا راجع می‌شوند. اما بدبختانه همین شفاخانه تا هنوز ســرویس طب عدلی که عملا کاری انجام دهد، نداشته و نیز لابراتوار سم‌شناسی که تعیین نوع زهر در واقعات مشکوک به تسمم را نماید، ندارد. واضح اســت که این عمل آگاهانه است زیرا تمام جنایات وحشــتناک از تجاوزات ناموسی تا قتل‌های مرموز عطا و دارو دسته‌اش با فعال شدن این بخش‌ها فاش می‌شود. نمونه‌ای بارز آن قتل سه ماه قبل فوتو ژورنالیست تلویزیون «آرزو» قیس است کــه بدون دریافت علل مرگ‌اش در ظرف ۳ ســاعت صحبت‌کنان جان داد. او جریان قتل پســر جوانی را توســط یکتن از آدمکشان عطا در میدان بزکشــی مزار تصویربرداری نمــوده بود که از آن زمان تــا مرگش بارها مورد تهدید لچکان جانی عطا قرار گرفت تا اینکه به شکل نهایت مخفی و گنگ به زندگیش خاتمه دادند.


قیس عصیان، خبرنگاری که توسط باند عطا ترور شد

● داکتر میر خالد ربیع برادرزاده میرویس ربیع اســت. او در عین زمانی که رییس شــفاخانه شــخصی الفلاح کاکا جان خود اســت، مسئول کنترول امراض ساری و مقاربتی مخصوصا ایدز در شــمال کشــور اســت که ماهانه از بودجه دولت ۱۸۰۰ دالر معاش می‌گیرد.

● روزانــه تعــداد زیادی از هموطنان ما که راهی ســفر به بیرون از کشــور انــد یا آنانی که کارمند دفاتــر خارجی اند، باید معاینات صحی شــان را در صحت عامه طور رایگان تکمیل نمایند. اما روال را ربیع طوری عیار نموده تا همه به شفاخانه شخصی مولانا با پرداخت پول، معاینات را انجام دهند. در این زمینه با قونسلگری ایران رســماً قرارداد دارد. همچنان توریزم طبی درمانی (*) را که مهد غارتش شفاخانه مولانا است در کمک با ایرانی‌ها تاسیس نمود تا مریضان لاعلاج مظلوم ما را طعمه ســگان دولت کشتار و تباهی ولایت قبیح خامنه‌ای که در خون خوری و جنایت شریک و یار هم اند، کند. در اخیر مهر صحت عامه بلخ که نهاد کاملاً دولتی اســت بر اعتبار ســند همه متقاضیانی که معاینات شــان در شفاخانه مولانا انجام شده، کوبیده می‌شــود. ضیا و فریدون دو سکرتر ربیع ناظم این کار اند.

● دو ســال قبل DAAD کشــور آلمان بخشــی از وسایل اساســی نمونه‌بــرداری (Biopsy) را به شــفاخانه ملکی بلخ رایگان اهدا نمود. ســپس ســه تن از داکتران افغانی هریک داکتر روکی روفی، داکتر ســمیرا اخگر و داکتر عصمت پوپل آموزش دیده و عملا شروع به کار نمودند. داکتران نامبرده فقط سلاید از مریضان آماده می‌کردند و تشــخیص بعد از آمــدن نتیجه از آلمان صورت می‌گرفت. این مشــکل رفتن اکثر مریضان به بیرون از کشــور را که صرف نیاز به تشــخیص مرض داشتند تا جایی حل نمود. لیکن اکنون این دیپارتمنت نه تنها فعال نیست که عمدتا ماشین و وسایل آن در کلنیک شخصی بلخ باستان مقابل مارکیت تجارتی نور انتقال داده شــده اســت. داکتران تربیه شــده افغانی هم با زور در مقابل

(*) ربیع با ایرانی‌ها قرار دادی بســته که طبق آن مریضانی که در مزار تداوی نمی‌شــوند با گرفتن ویــزه رایگان ایران جهت تداوی به آن کشــور فرستاده می‌شوند تا شفاخانه‌های ایرانی جیب‌های شانرا خالی کنند. نام همین چپاول را توریزم طبی درمانی گذاشــته‌اند که مرکز آن شــفاخانه مولانا است. ربیع کاملا آگاه است که عموم مریضان لاعلاج به پاکســتان یا هند می‌روند و ازین دو کشــور چیزی بــه او و باند کثیفش نمی‌چکد.



تصویر حلقه شده جنرال صبور مسوول امنیت عطا، رییس سازمان جوانان جمعیت ولایت بلخ و مالک کلینیک مرمرین.

اجـرت ناچیز فعلاً آنجا وظیفه‌دار هسـتند. کلنیک مذکور مربوط جنرال صبور و علم سیاه جمعیتی با یک سهم عمده از ربیع است.

● دفتر کاری ربیع با سـه کمربند امنیتی و ده‌ها نفر مسلح محصور اسـت و بیشتر شباهت به ساحات نظامی دارد. او فردی را بنام نظر که از قوم ترکمن اسـت و زمانی قوماندان جهادی بوده به صفت مسـؤول امنیت جان خود و فامیلش تعیین نموده است. اگر بخواهی ربیع را ملاقات کنی باید با کسـب اجازه از بندها بگذری بشـرطی که او در تشـناب، سـر نماز و در جلسـه نباشد، جمله‌ای که دایما توسـط سـکرتران ربیع برای فریب مردم گفته می‌شود. کانـتین دروازه ورودی شفاخانه حوزوی بلخ را ربیع جهت تشویق و دلگرم ساختن گروپ امنیتی لاشـخوارش به نظر واگذار نموده است.

● برشـنا ربیع خواهـر میرویس ربیع که قبـلا مدیره مکتب فاطمـه بلخی بـود به کمـک عطا بـه خانه دزدان یعنـی پارلمان راه یافـت. معلـوم نیسـت که چـه زد و بندها و قرارومدارهای میان ایـن دو در مورد وکالـت برشـنا جان صورت گرفته است.



برشنا ربیع خواهر ربیع که با تقلب و زور به طویله ملت راه یافت

همچنان داکتر افضل حدیـد رییس شـورای ولایتـی بلخ توسـط ربیع بـه عطا معرفـی گردیـد و ماه‌هـا قبل از انتخابات شـورای ولایتی، عطا گفتـه بود کـه داکتر افضـل از طـرف من رییس شـورای ولایتی است.



داکتر افضل حدید رییس شورای ولایتی بلخ، یار دیرین ربیع و عار مسلک شریف طب که با بوسیدن دستان خونپر عطا به این سمت تکیه زد.

● ربیع با دادن رشـوه لـک دالری به دامـاد ربانـی معین قبلـی وزارت صحت عامـه پـروژه اصلاح شـفاخانه‌ها را کـه از چنـد سـال به اینسـو عملی شـده بود به تاریخ ۷ دلو ۱۳۹۱ لغو نمود. داکتر میا مسئول پروژه متذکره در سطح کشـور می‌گوید که هدف عمده این کار بهبود وضعیت صحی و تامین معیشـت نسبتا کافی برای کارمندان صحی بود تا بهتر کار کنند اما نتیجه این شـد که معاش یک داکتر از ۱۵۰۰۰ افغانی به ۸۰۰۰ افغانـی کاهش یافت. ربیع این کار پر مصرف را صرف بخاطر دور کردن داکتر غوث‌الدین انوری رییس شفاخانه حوزوی بلخ از سمتش انجام داد تا در نبود او و تیم کاری‌اش فارغبـال و با خاطر آرام هرچه دلش بخواهد، انجام دهد. عده‌ای را بشمول انوری به اتهام غفلت وظیفوی (کم بودن وزن نان شفاخانه، خرابی کیفیت برنج و ده‌هـا بهانـه دیگر) به سارنوالی معرفی نمود. سپس دوسـیه مظنونین به محکمه رفت و بعد از سه ماه جنجال‌آفرینی زیاد سـه تن برائت و سه تن دیگر با جریمه ۵۰۰۰ افغانـی رهایی یافتند. چنـد نمونه از قربانیان این دسیسـه: داکتـر غوث‌الدیـن انوری رییس شفاخانه، داکتـر جبار مشـاور شـفاخانه، داکتر نادر رسا، داکتر بیژن سـحاب، کبیر و نور احمد نرس، جواد و خواجه ایوب کارمندان بخش اداری شفاخانه. انوری و جبار می‌گویند که در هشت سال گذشته برای مریضان اصلا کسی نان نمی‌داد حالا که ما کار می‌کنیم باید همین گونه پاداش دریافت کنیم. آنان هنوز در گند مافیای ربیع میان مرگ و زندگی در محاکم بلخ دسـت و پنجه نرم می کنند.



حاجی لطیف مشهور به لطیف مرده از نوکران کهنه کار ربیع

● داکتر منصور ثابتی ترینی موظف در سرویس گوش و گلوی شفاخانه ملکی بلخ به تاریخ ۱۷ حمل ۱۳۹۱ در یک عمل از قبل طراحی شده به اتهام تجاوز دستگیر و بدون تثبیت جرم و اجرای حکم محکمه توسط تلویزیون محلی بلخ که آله دست اوباشان جمعیتی است، بدنام گردید. بر همه داکتران و کارمندان صحت عامه روشن است که در پشت این ماجرا دستان ناپاک ربیع و باند کثیفش قرار دارد تا افرادی را که مطیع خواست‌های وی نیستند یک یک با بدنامی از صحنه براند.

● جیحون نزهت داکتر ترینی در سرویس جراحی شفاخانه ملکی بلخ را که همیشه منتقد غارتگری و رذالت ربیع بود، به تاریخ ۳ ثور۱۳۹۱ زیر نام پرخاشگر و بی‌تربیه از برنامه‌ی تخصص اخراج و به کابل تبدیل کرد. جیحون محصل سال آخر جوانی با پشتکار و مبتکر است و زمانی که وی با رخصتی رسمی بنا به مشکلی پاکستان رفته بود، توسط داکتر اسدالله شارق و با دیکته ربیع از کار اخراج و بی‌سرنوشت گردید.

● مریضان ارتوپیدی، جراحی و گوش و گلو عموما در شفاخانه مولانا عملیات می‌شوند. آنانی که نهایت نادار اند باید هفته‌ها در شفاخانه‌ی دولتی درد و رنج بکشند تا کسی بداد شان رسد و از کمک ابتدایی و ناچیز بهره‌مند شوند. ربیع داکتر آنان را جبراً به این ننگ کشانیده است در غیر آن لقمه نان شان را که از معاینه‌ی مریض بدست می‌آورند، حرام ساخته و معاینه خانه‌های شان تا مدت نا معلوم مسدود می‌گردد. طور نمونه کلنیک همایون درمانگر داکتر ارتوپیدی که بعد از طی مراحل قانونی دو سال تمام اجازه فعالیت دریافت نکرد تا این که مریضان مصاب به مشکل استخوان را درمانگر طور منظم به مدت ۲ سال در شفاخانه‌ی مولانای ربیع عملیات نمود. همچنان حاجی وحید که خود یک نرس است، مسؤول عمومی عملیات خانه سرویس جراحی شفاخانه حوزوی بلخ مقرر شده که بدون اجازه او داکتر قادر نیست مریضانی را ولو قریب‌الموت باشند عمل کند. او مطیع اوامر یک نفر آن هم شخص ربیع است و به همین منظور حتی واقعات عاجل بدون هیچ کمکی در شفاخانه دولتی، خیلی زود به مولانا ارسال می‌گردد.

این دزدان چنان نفرت بی‌پایان را در سینه هر هموطن ما کاشته‌اند که در روز حساب خنجر زهرآگین و بیرحم انتقام مردم این ثروت‌ها را جبرا از حلقوم گندیده این کرگسان بیرون خواهد آورد. و خود شان را در میان قفس‌ها با صورت ملوث با مدفوع سگ در چهار سمت شهر به نمایش خواهند گذاشت.

هموطنان دردمند!

ما طور نمونه زندگی یک چوچه حرام فرومایه را که تحت حمایه‌ی «جامعه جهانی» و سایه‌ی ۴۶ کشور خارجی و در رأس امریکا و دامن خونچکان عطا پرورش یافت، رییس شد، تاجر گردید، با سیاست چپاول و تجاوز تاج افتخار بر سر زد و سوسمار گشت، جهت آگاهی بیشتر مردم سوگوار به تحریر آوردیم.

در شناساندن این چهره‌های منفور و نامیمون که انگل‌وار از خون و زحمت دیگران تغذیه می‌کنند و بار شان را روی شانه‌های مردم گذاشته، حاکمیت می‌رانند ما را یاری رسانید. روز محاکمه و مجازات این خاینان دور نیست که دستان فشرده ملت ما طناب دار ربیع‌ها و سایر سگان زنجیری دولت مافیا زده و مزدور گردد.

داغ ننگ این بی‌ناموسی‌ها و خیانت‌های عطا و دلالانش بر روی منیژه باختری، پرتو نادری، رهنورد زریاب، سمیع حامد و سایر عوامل عطای جلادپیشه هم حک است که می‌کوشند از این سردسته مافیا فرشته بتراشند.◊



معاینه خانه‌هایی که به زور تفنگ از این ساحه رانده شدند



ربیع کافیتریای داخل شفاخانه دولتی حوزوی بلخ را به یکی از نوکران سابقه‌دارش داکتر خلیل محرابی و کانتین این شفاخانه را به قومندان نظر که مسئولیت آرگاه و بارگاه امنیتی‌اش را به دوش دارد سپرد.











چند نمونه از مراکز درمانی مربوط ربیع که در آنجا هموطنان ما مورد چپاول قرار می‌گیرند

شمه‌ای راجع به...

حکومت کرزی، جانی تازه در کالبد مرده ائتلاف شمال داد. در ابتدای زمامداری کرزی، صلاحیت دوستم باز هم به مراتب بیشتر از محقق و عطا بود. تمامی درآمد ولایت بلخ بشمول بندر حیرتان، گمرک و فابریکه کود و برق بین همین سه تن تقسیم می‌شد که دوستم ۵۰ فیصد سهم در آن داشت. دوستم در آنوقت قوماندان قول‌اردوی شماره هشت و عطا قوماندان قول‌اردوی شماره هفت بود. از آنجایی که برادران شورای نظاری عطا مثل فهیم، قانونی و عبدالله ستون‌های خون و خیانت حکومت کرزی را می‌ساختند، از وی حمایت نمودند و از جانبی دیده می‌شد که خود کرزی هم می‌خواست تدریجا دوستم را از صحنه بیرون کند و میدان بیشتر به عطا دهد. او به تدریج سرمایه اندوخت و پایه‌های قدرتش را محکم ساخت و با راندن دوستم و محقق تمام درآمد ولایت را خود صاحب گردید.

در همین حال فردی بنام خالد امیری مسؤول مالی مسعود در دبی (مالک شهرک رهایشی امیری در ولایت بلخ) بعد از مرگ مسعود توسط ربانی و فهیم مواخذه شد تا پول‌های ذخیره شده در دبی را به آنان تسلیم کند. خالد دید که تمامی سرمایه از کفاش می‌رود چون باشنده‌ی اصلی ولایت بلخ و هم منطقه با عطا است و اجدادش هم از فئودالان مزار می‌باشد فوراً با عطا تماس گرفت و خواهان کمک شد. عطا هم خواست ازین فرصت استفاده اعظمی کند. گفته می‌شود مبلغ ۷۰۰ میلیون دالر که نزد خالد در دبی بود بین هردو مناصفه گردید و به خالد ضمانت حفاظت از جان و جایدادش در مزار داده شد. این سرمایه‌ی هنگفت توانست عطا را به یکه‌تاز بی‌رقیب در مزار بدل کند و به استحکام و گسترش نفوذش بیافزاید و علاوتاً در تجارت قاچاق مواد مخدر با تیم کرزی وارد معامله شود.

انتقال مواد مخدر از میدان هوایی بلخ به کابل توسط فدا محمد برادر سکه‌اش که قوماندان سرحدی میدان هوایی بود، صورت می‌گرفت. حالا دیگر عطا آن چهره ریشوی پکول بر سر نیست او دریشی پوش شده، نکتایی میزند و از «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق زن» با پراندن کلمات انگلیسی حرف میزند، جمعی از روشنفکران خاین نظیر پرتو نادری، سمیع حامد، رهنورد زریاب، منیژه باختری، حسین فخری و غیره را در اطرافش جمع کرده به آنان صله‌بخشی می‌کند و آنان نیز در مدح او حرف می‌زنند که معلوم نیست پول فراوان وی توانسته وجدان این روشنفکران را ملوث کند یا اینکه اینان اصلا وجدان باخته بودند.

خود «استاد» هم درین هشت سال بوسیله «استادان» سازایی مثل زلمی یونسی، موسی خان که زمانی مسؤول مالی رسول پهلوان بود، رحمت‌الله رسا رییس پیشین معارف و ذبیدالله آموزش دید. اما تدریجا پرچمی‌های تاجک مانند انور رزاق‌یار (برادر توریالی رزاقیار رییس اطلاعات و کلتور زمان ببرک و نجیب)، سمیع عدیل (والی بلخ در زمان نجیب و از پرچمی‌های شاخدار که فعلا با فامیلش در فرانسه زندگی می کند ولی بشکل منظم به مزار رفت و آمد دارد)، فیاض مهر آیین رییس دفتر ولایت عطا که در زمان ربانی معین وزارت داخله بود، به صورت چشم و گوش او درآمدند. همچنان عطا با حلقه مافیایی خود چون داکتر میرویس ربیع رییس شفاخانه صحت عامه بلخ که باجه‌اش می‌شود (خاینی که شفاخانه صحت عامه بلخ را به دستور عطا سوزاند تا از یک طرف حساب اعانه‌های بیشمار را یکسره پاک کند و از جانبی مردم نگونبخت ما مجبور شوند در نبود شفاخانه‌ی عامه به شفاخانه‌های شخصی عطا مثل شفاخانه‌های مولانا و الفلاح مراجعه کنند)، دگروال داکتر محمد آصف برومند رییس شفاخانه نظامی اردو، قاضی نجیب رییس شهرک بندری حیرتان و سید محمد لنگ مسؤول اکثر جایدادهای عطا، مشغول چور و چپاول است.

بیشترین ساحات مرکز شهر را عطا خریداری نموده؛ مالک شفاخانه‌ها الفلاح و مولانا، شهرک‌های رهایشی مانند پروژه‌ی خالد بن ولید، مراکز تجارتی نور، تانک تیل طارق نور، مهمانسرای



رهنورد زریاب با عطا محمد

ای نفرین به همه‌ی روشنفکران خودفروخته‌ای که این مفلوک بی‌غیرت را «متفکر» می‌نامند.

مزار، آپارتمان زرگری‌ها، رحمان مارکیت، بازار باختر، انستیتوت علوم صحی مولانا و آپارتمان شبکه مخابراتی MTN واقع در شهر نو کابل می‌باشد و قرار معلوم حدود ۲۵۰ قباله رسمی ثبت شده در محاکم بنام خود و وابستگان نزدیکش دارد. در سایر بلند منزل‌ها، تجارت خانه‌ها، مارکیت‌های لباس فروشی، انجوها، شهرک‌ها، شفاخانه‌ها و کلینک‌های شخصی با فیصدی معین یا شریک است و یا از آنان «حق» می‌ستاند. گندگی باج‌خواهی‌اش به جایی رسیده که در ماه حوت سال گذشته (۱۳۸۸) نزدیک به نوروز سال نو کسی در تاشکند از کمال نبی‌زاده رییس شرکت نبی‌زاده و تلویزیون «آرزو» که دوست نهایت صمیمی کار و بار عطا است می‌پرسد، چرا با وجود «امنیت» در مزار سرمایه‌گذاری نمی‌کنید؟ در جواب می‌گوید «نمی‌خواهم برای زنم شریک بگیرم»! مختصرترین جواب از یک بورژوا کمپرادور و جاسوس کار کشته KGB چی معنی دارد غیر ازینکه در تمامی امور و با همه «استاد» شریک است. اخیراً خریداری کشتی باربری، سرمایه‌گذاری و انتقال پول به خارج کشور مخصوصاً به بانک‌های امارات و اروپا او را به یکی از غول‌های سرمایه در افغانستان بدل کرده است.

آدمکشی‌های عطا محمد بیشمار اند و از آن جمله است کشتن گلخان احمدی، رجب، یوسف خیرخواه مشهور به یوسف پخته، قوماندان لعل قوتر، نصرالدین مشهور به داکتر نصرو، تیرباران هشت تن از هموطنان ما در تظاهرات حمل سال ۱۳۷۶ مقابل دفترش، قوماندان مولان جمعیتی، خاکریزوال که زمانی قوماندان امنیه مزار بود.

مشهور ترین جلادان باند عطا عبارتند از:

- حاجی محمد شفیع مشهور به شفیع دیوانه آمر حوزه دوم امنیتی
- غوث‌الدین قوماندان مشهور به غوثک
- سید کامل آغا
- محمد اسحق رهگذر والی پیشین بلخ، فعلا وکیل در پارلمان
- علم آزادی مشهور به علم سیاه وکیل در پارلمان
- قوماندان عبدلخالق مشهور به رییس خالق فعلا وکیل در شورای ولایتی
- استاد عبدالوکیل فعلا وکیل در شواری ولایتی و مسوول توزیع زمین پروژه باختر
- خان، قوماندان امنیه ولسوالی دهدادی
- قوماندان حسن‌چه از قریه زمبوکان
- زلمی بابه یادگاری
- عزیزالله قوماندان از قریه بابه یادگار
- شاه ولی قوماندان از هوتکی‌های مزار
- قربان شاه
- رحیم شاه
- انور بای از ولسوالی دهدادی.◊



این گردن پتی خاص روشنفکری لئیم پرتو نادری در برابر یک جنایت‌سالار نیست. این نمای خواری و پستی همه شاعران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران سازشکار و شیر خادی ـ جهادی‌خورده از اکرم عثمان و خالده فروغ و واصف گرفته تا سمیع حامد و عسکر موسوی و حمیرا نکهت دستگیرزاده، سپوژمی زریاب، سیاهسنگ و... در برابر دژخیمان پلید جهادی به شمار می‌رود در غیر این صورت، آنان باید پرتو نادری و رهنورد زریاب و منیژه باختری و همراهان را که بر دست خونپر عطامحمد بوسه زدند، تف‌باران می‌کردند.

کمال ریش...

ستمی عرق بوس عطـا و ده‌ها تن دیگر ازین قبیل شـامل اند که شـنیدن اراجیف شـان نهایت تهوع‌آور اسـت. در بعضی مواقع و یا ایـام مذهبی به گفته مدیـران «آرزو» بهترین‌هـا را می‌آوریم مثل شـیخ محمـد طاهر مفید. ایـن بهترین (مفید) از مسـتضعفین دیـروزی با رگه‌هـای پرچمی و شریعتی‌پرسـت یا بـه زبان بهتر



داکتر افضل حدید رییس شورای ولایتی بلخ، از چوچه‌سگان عطا به پاس خدمات کمال به او تقدیرنامه می‌دهد



قاضی سید احمد سامع رییس حقوق بشر مزار که او نیز از سگان نکتایی‌پوش و حقوق بشری عطاست در دفتر کارش به کمال تقدیر نامه می‌دهد.

چتلی‌پرسـت امروز اسـت که بیشـتر جوانـان نـاآگاه و بی‌خرد مـا را در چنـگال خونیـن فاشیسـت‌های مذهبـی نگهمیـدارد.

از وضع چنین معلوم می‌شـود که کمال «آرزو» را با کدام برنامه تدوین شـده به جز رجزخوانی عطا و بنگاه تبلیغات تجارتی خویش راه اندازی نکرده اسـت. قرار اطلاعات بدست آمده حتی کفـاف معاش کارمندان خویش را نمی‌توانـد. از جانب دیگر این تلویزیـون لانـه‌ی مصون پرورش و ارسـال دختـران زیباروی و تهیدسـت و شوقی‌زده به مهمانان روسـی، عربی، ایرانی، تاجکی، ازبکی و ترکمنسـتانی کمال ریش محسوب می‌شود. بیجا نخواهد بود «آرزو» و سـایر شـبکه‌های زهرافگن مبتذل را از زبان و دید سمیع حامد بشناسیم که چون مدتی از گردانندگان «آرزو» بوده از درون با کان و کیف آن آشنایی دارد: «من از دست دختران طلوع، چینل یک و آرزو و... دیوانه خواهم شد. به خدا قسم اکثریت اینها را وقـت نمی‌دهم ورنه از حال خواهـم رفت.» او این حرفها را در مجلس خصوصی‌ای ابراز نموده بود.

کمال یکی از شـرکای عمده اقتصادی عطا، مخصوصا در شهرک خالد بن ولید، اعمار ساختمان بازار باختر و سایر بخش‌های تجارت مثل تیل و گاز، مواد تعمیراتی و خوراکی می‌باشد. کمال، عطـا و برکت شـبکه مافیایی نفـت و گاز را نیز مشـترکاً رهبری می‌کنند که نمایندگی‌های شـان در سراسـر کشور تحت نام «سن پترول» (Sun Petrol) فعال اند.

بلاک‌های رهایشـی آشـیانه در سـیدآباد مزار، بلاک‌های کاشانه مقابل ولسوالی نهر شاهی واقع در غرب شهر، مرکز تجارتی نبی‌زاده مقابل مخابرات، اصغری مارکیت مقابل مسـجد سه دوکان و بلاک‌های رهایشـی در سـیلوی افشـار کابل که توسط شرکت ساختمانی ایسـر نبی‌زاده اعمار می‌گردد از جمله جایدادهای قابل دید وی بشمار می‌روند.

«بنیـاد نبی‌زاده» همانند بنیاد دوسـتم، بیـات و ده‌ها بنیاد غارتگر دیگر کاسـه گدایی و پول اندوزی است و از جانبی چاق ساختن کریه‌ترین، بدنام‌ترین و منفورترین تخم‌های گنده و حرام افغانسـتان به صفت شـخصیت‌های انساندوسـت و ملی می‌باشـد. چنانچه دیدیم با آن یکی امریکا بزرگترین دسـتگاه جاسوسی بنام «افغان بیسیم» و «مرکز رسـانه‌ای» ساخت و در سنا نصبش کرد؛ دیده شـود که با کمال و دوستم چه بلاهای دیگر بر سر مردم نادار ما نازل می‌کند.

اخیراً روابط دوسـتانه عطا با ایران توسـط کمال محکم‌تر شده است و قراردادهای گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را عطا با وسـاطت کمال این نوکر KGB و واواک با جمهوری خون و خیانت بست.

عطا در مـاه ثور ۱۳۹۲ بـه دعوت ایرانی‌ها به «اسـتان» خراسـان رضوی ایران سفر نمود. او از ساحات مختلف دیدن کرد و مسـتقلانه بدون هیئت یـا نماینده از وزارتخانه‌هـای مختلـف دولـت کابل در بخش‌های صحت، اقتصاد و تجارت، تحصیلات عالی و شهرسازی با مقامـات ایرانی قراردادهـــــایی بسـت که خودش همانند یک رییس جمهـور در عقب نمایندگان دولتش



شیخ محمد طاهر مفید تحلیل‌گر شریعتی‌پرست تلویزیون «آرزو»

که عهد قرارداد می‌نمودند، ایستاده بود. جریان این سفر چند روزه طور مفصل از تلویزیون محلی بلخ به نشـر رسـید. تبدیل نام جاده «ابومسلم خراسـانی» یا همان گذر مشهور محمد بیگ سرهنگ به پاس خدمات جواسـیس سپاه پاسـداران ایران بنام «جاده شهدای دیپلومات ایرانی» که در روز ورود طالبان به شـهر مزار با دسیسه «واواک» کشـته شـدند، خوش‌خدمتی بیمانند عطا به عنوان یک مهره سرسـپرده و مطیع رژیـم ددمنش ایران بود کـه با نفرت و خشم مردم مزار با پاشیدن رنگ بر روی تابلوی جنایتکاران ایرانی استقبال شد.

زمانی که عطا به کشـورهای مختلف مثـل امارات متحده عربی، ازبکسـتان، روسـیه، ایران و اروپا به خوشگذرانی می‌رود، کمـال تنظیم‌کننده‌ی برنامه‌های «بچه فلم» اسـت که نقش دلال را برای وی بازی می‌کند. مسـافرانی که از طریـق طیاره با کمال به ایران همسفر بودند از مهم بودن کمال نزد ایرانیان صحبت می‌کنند و حتی مدعی انـد که در میدان هوایی مهرآبـاد تهران موترهای شیشه سیاه سپاه پاسـداران به استقبال کمال می‌آیند و همانند یک دیپلومات سیاسی او را همراهی می‌کنند.

کمال و عطا سـرمایه‌گذاری قابل ملاحظـه‌ای با آخندهای ایرانـی در ایـران و بـا پادرمیانی روسـیه در بعضی کشـورهای آسیای‌میانه نیز نموده‌اند که طور نمونه به بیان فشرده و مکرر چند قرارداد نفتی میلیون دالری شرکت کمال نبی‌زاده اکتفا می‌کنیم:

۱) کمپنی تولیدکننده گازمایع ترکمن گاز از ترکمنستان.

۲) کمپنی تولیدکننده تیل ترکمن باشـی آیل پروسیسنگ کمپلکس از ترکمنستان.

۳) کمپنی نفتی عراقی.

۴) کمپنی نفتی ایران.

۵) ماریوان الکترونیک کمپنی - عربی.

۶) یوپک یولسن گاز از ترکمنستان.

ازیـن میان بیشـترین معاملات تجارتـی میلیونی فی مابین شـرکت نبی‌زاده و کمپنی نفتی ایران اسـت. معمولاً قراردادها و صورت حسـاب (Invoice) و مـدارک گمرکی جنس خریداری شـده بین دو کمپنی بنام کشـورهای دیگر ثبت می‌شـود، آنهم به دو دلیل: نخسـت انتقال پول از بانک‌های افغانستان به ایران به دلیل تحریمـات بین‌المللـی علیه ایران غیر ممکن اسـت و ثانیاً در حین محصول کالای وارد شـده در گمرکات کشـور به مشـکل جدی روبرو نگردد.

حـال وظیفه مردم اسـت تا بـا آگاهی و تشـکل‌یابی که بنیاد مبارزه و رهایی خلق‌هاسـت یقه این دسـت خاینان مزدور و غارتگران هسـتی شانرا پاره پاره کنند و میلیون‌ها دالر دزدی شده را از هر دو سـوراخ شـان بزور بیرون نمایند در غیر آن سـال‌ها و نسـل‌های بیشمار، برده و اسـیر نبی‌زاده‌ها و گرگ‌زاده‌های دیگر خواهد بود.◊

نـوت: «فرزندان فرزانه بلخ» لقب اهدایی نوکران عطا و محقق به این دو اسـت. خصوصـا جمعیتی‌ها عطا را «فرزنـد فرزانه بلخ» جار میزنند.



بلاک‌های رهایشی آشیانه از کمال نبی‌زاده و شرکت برکت در ساحه سیدآباد مزار



مرکز تجارتی کمال نبی‌زاده در مقابل مخابرات مزار



اصغری مارکیت در شمال روضه مقابل مارکیت لباس‌فروشی جوزجانی از جایدادهای کمال

نمونه‌هایی از جنایات...

دوروپیش آنجا جهت اعاشـه و اباته توسـط مردم تقیسم می‌کند. سـپس جلسـه‌ای را با افراد خود که معاون بالتـه، مخدوم کوفی، سـبحان قل و غیره بودند ترتیـب می‌دهد و در آن بـه این نتیجه می‌رسـند که گویا لقمه چرب نصیب شان شده است و وقتش است که با یک تیر چند فاخته بزنند. در این جلسه محدود تصمیم اتخاذ می‌شـود که ۱۲۰ نفر مامور حسـن را که به کمک شان شتافته‌اند همه را می‌کشـیم و اسلحه شان را بدسـت می‌آوریم. هم می‌میرند و هم مقدار قابل توجه اسـلحه بدسـت می‌آید و این باعث خوشی و رضایت ملا نادر گردیده پذیرایی خوبی از ایشـان خواهد کرد. معاون بالته، سـبحان قل و شـخص پیرم‌قل مسـئولیت کشـتار در مهمانخانه هزارسمچ را به عهده می‌گیرند و کشتار دو قسمت دیگر را به سـایر سرگروپان‌شان که در راس آن شخصی بنام جلات بود، محول می‌کند. به مهمانخانه‌ای که مربوط به معاون بالته، سبحان قل و شخص پیرم‌قل بود شـب هنگام چند نفر با کلاشنکوف‌هایی که در دست دارند هجوم برده از دروازه‌های ورودی، بیرون کلکین‌ها و مـوری بخاری بـه روی قومندان محبوب و افـرادش که تعداد شـان بیش از ۶۰ نفر بود فیر نموده همه را به قتل می‌رسانند. افراد دیگری که مسـئولیت کشتن بقیه را به عهده داشتند به خاطر اینکه فرمان پیرم‌قل معقول نبوده و جنایت بشـمارمیامد فرمان ناشـنوی نموده اسـلحه‌های خویش را گذاشـته پا به فرار می‌نهند. نافرمانی جلات هم به این دلیل بود که پدرش چند روز قبل توسـط پیرم‌قل ویا کدام سـرگروپ وفادار پیرم‌قل مورد اذیت قرار گرفته و این باعث شـکررنجی وی گردیده بود. تعداد اجسـاد افراد کشته شده توسـط زنبیل به جر کنار قریه چغیـان انتقال گردیده به داخل جر انداخته می‌شـود و متباقی را به پشت الاغ‌ها بسـته به مامور حسن تقدیم می‌کنند که اکثر شـان از اُزبیک‌های قریه‌های قرلق رستاق بودند.

لسـت تعـداد از افـرادی که در گرداب این توطئه به قتل می‌رسـند، قرار ذیل است:

۱. قومندان ملا ابراهیـم ولد خدیر ۴۱ ساله
۲. تاش علـی و طوره قـل از قریه جوازخانه رستاق
۳. خلیل ولد دانیار ۱۸ ساله
۴. محمد شریف ولد اسماعیل از قریه جوازخانه رستاق
۵. صوفی جلیل ۳۵ ساله از قریه قزل قشلاق رستاق
۶. سـید احمد ولد نمازقـل از قریه جوازخانه رستاق
۷. مینگ محمـد پهلوان ولد گدابای ۴۰ ساله ازقریه قزل قشلاق رستاق
۸. عبدالولی ولد عمر از قریه جوازخانه رستاق
۹. عبدالاول ولد حاجی ایشان ۲۰ ساله از قریه گلوان رستاق
۱۰. سید احمد ولد جمعه خان از قریه جوازخانه رستاق
۱۱. محمد نادر ولد یوسف علی ۱۹ ساله ازقریه گلوان
۱۲. سید احمد ولد خال محمد از قریه جوازخانه رستاق
۱۳. سبحان قل ولد سنگی محمد ۲۰ ساله از قریه نارستان رستاق
۱۴. حنضیر ولد امام محمد ازقریه قدق رستاق
۱۵. قومندان قربان ولد حاجی غلام ۳۶ سـاله از قریه کوکتابه رستاق
۱۶. یارمحمـد ولد عمربای از قریه قزل قشـلاق رسـتاق• ملا محبوب‌الله ولد سبحان‌قل ۳۸ ساله از قریه قدق رستاق
۱۷. قومندان محمد یوسف ۲۰ ساله
۱۸. تاشعلی ۳۰ ساله
۱۹. محمدی ۱۸ ساله
۲۰. غلام ۲۰ ساله
۲۱. سید احمد ولد نماز قل ۱۹ ساله از قریه قلعه گرداب رستاق
۲۲. قومندان محبوب

با قتل افراد مذکور توسـط پیرم‌قل افرادی که با او بودند و قبلاً در وضعیت بد تسـلیحاتی قرار داشتند، تجهیز می‌شوند و با اسلحه غنیمتی افراد بیشتری را مسلح نموده به تعرضات مجدد علیه جبهات مخالف می‌پردازد. ازین به بعد او تحت فرماندهی احمد شاه مسعود کار می‌کند و مسعود هم ازینکه شخص مطرح دیگری را در مربوطات ولسوالی رستاق علیه جبهات مجهز حزب اسلامی نداشت به او اتکا می‌کند و می‌کوشـد تا او را حفظ، مطرح و مجهز نماید تا بتواند در مقابل جبهات حزب اسـلامی شـش ولسوالی ماورای کوکچه ایسـتادگی و همه را مهار نماید. همین بود که کندک‌های مجهـز قومی صمد پاچـا، میرزا عبدالرحیم، جلیل اته‌بای، سـخی، اسـدالله ولوالجی وغیره که هر کدام با چندین هزار اسلحه خفیف و ثقیـل مجهز بود یکی پی دیگری به نفع او سـقوط کرد. معجزه



پیرم قل (چپ) که در سفری به فرانسه کثیرالابعاد را همراهی کرد
فرد دیگر در وسط جنایتکار حسین انوری است

شکســت کندک‌های مجهز نظامی بدست گروپ کوچکی از افراد تا دندان جنایتکار که کســانی احمقانه آنرا با دست نامریی آسمان پیوند می‌زنند در همین نقطه نهفته اســت. کی‌جی‌بی سخت مخالف پیروزی و تحکیم جبهات حزب اسلامی در سرحداتش بوده و هرگز نمی‌خواست که بعد از سقوط حکومت دست‌نشانده‌اش انبار اسلحه بجا مانده به دســت اینان برســد. بنا کوشــید تغییرات بعدی به نفع جمعیت و شــورای نظار که متحد پنهانی‌شان در جنگ علیه حزب اسلامی بود به اجرا در آید. تدارک این سقوط را از درون خودش زمینه‌چینــی کرد که بالاخره با وجودی کــه پیرم‌قل یک گروپ کوچک بود اما مجهزترین قطعات نظامی مربوط حکومت نجیب به نفع این قوماندان مسعود سقوط کرد و وی را به قدرت مطرح تبدیل نمود. مســعود با به قدرت رسانیدن پیرم‌قل بزرگترین جنایت را به این مردم روا داشــت. او در تمامی جنایات، ستم‌ها و وحشیگری‌ها که پیرم‌قل طی ۳۰ ســال بر باشندگان رســتاق اعمال داشت نه تنها شــریک است بلکه عامل عمده بشمار می‌رود. به همین لحاظ نفرت علیه پیرم‌قل بدون نفرت علیه تنظیم‌های جهادی بخصوص مسعود و عوامل بیرونی شان یک نفرت خشک و بی‌ارزش است که به سطح نفرت زبانی و قومی رسوب میکند.

پیرم‌قل در قتل عام گرگان بخاطر کیک پوستین را سوزاند

به تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۶۶ پیرم‌قل به کمک ضابط حیدر، بهادر کشــمی و یک کندک ملا نادر صبور یار که قوماندانان چون عطا فایز سر رســتاقی و ملا ابراهیم ایلکاشی را شامل می‌شد حمله تلافی‌جویانــه‌ای را بالای قریه گرگان رســتاق کــه مربوط جلال گرگانی قوماندان وابســته به حکومت نجیب بود انجام دادند. افراد مربوط جلال گرگانی که تعداد شان دقیقاً معلوم نبود بعد از گشت و گذارهای امنیتی در قریه‌های دشــتگ، قدق و... رستاق در حالی که دو نفر شــان حدود ۲۰۰ متر پیشتر از دیگران راه می‌رفتند در ســاحه پایان گرگان که مشهور به منزل ایشانها است به کمین افراد پیرم‌قل روبرو می‌شــوند. درین جریان بعــد از زد و خورد اندک هشــت نفر اینان که اســم دو تن شان دین محمد ولد باوای جمعه و ابراهیم حاجی بهادر می‌باشــد به قتل می‌رسند. متباقی افراد بشمول جلال گرگانی پا به فرار می‌نهند و شمار اندک شان به قریه گرگان پنهان میشوند. افرادی که از طرف پیرم‌قل در کمین متذکره نشسته بودند نظر محمد، ودود، جمشید و تعدادی از باشندگان قریه ایشانها بودند.

تمامــی گروپ‌ها و جبهات متذکــره که به کمک پیرم‌قل درین جنگ اشــتراک نموده بودند و تعداد شان به بیش از دو هزار نفر می‌رسید قریه گرگان را محاصره میکنند تا افراد جلال گرگانی را که به زعم شان به آنجا عقب‌نشینی نموده بودند نابود سازند.

ســیمای را که یک تــن از افراد پیرم‌قل ازیــن قتل عام به تصویر می‌کشــد جالب است. او حکایت می‌کند که وقتی گروپ ما داخل قریه شــد، هر تیم پشــت هر حویلی کمین گرفته بودند. اگر چه حکم قتل‌عام اهالی رسماً صادر نشده بود ولی تمامی مردم قریه دشــمن بود و هر که بیرون می‌شــد به قتل می‌رسید. وحشت ایجــاد شــده در قریه ما را هــم به حیرت انداخته بود و دلیل شــد تــا من برخــلاف وظیفه‌ام قدری نفس راحت کشــیده با آرامش به صداهایی که از هر طرف بالا می‌شود گوش فرا دهم. صدای چیغ و فریــاد زنان و کودکان آرامش قریه را بــه هم می‌ریخت، گمان می‌کردیم قیامت برپا شده است. با هر فیر کلاشنکوف چیغ و فریاد خانواده‌ها بخصوص کودکان و زنان بالا می‌شــد. از آن می‌دانستم که هم قطاران ما بدون تشــخیص هر که را می‌یابند می‌کشند. این جنایات باعث شــد تا مردم بخصوص جوانان ازخانه‌ها بیرون شده بدون اینکه بدانند بــه کجا می‌روند هر طرف فرار نمایند و متعاقباً توســط افراد پیرم‌قــل که در هر کنج و کنــار کوچه‌ها و دیوارها ســنگر گرفته بودند نشانی شده به قتل می‌رسیدند. وحشت مرگ و گریز از آن باعث می‌شد تا مردم دسته دسته با وارخطایی هر طرف فرار نمایند. در یک کوچه بیش از چهل نفر از مردمان عادی هنگام گریز توقف داده می‌شــوند و به امر پیرم‌قل توسط بم دستی کشته می‌شــوند که خون شــان مثل آب جوی جاری می‌شود. این حالت در گوشــه دیگری از قریه نیز تکرار می‌شود. وقتی پیرم‌قل جاری شدن خون انســان به امر خودش را می‌بیند خویش را مریض نشان داده حالش خراب می‌شــود. هفت ـ هشــت نفر می‌دوند و او را با کمپل می‌پوشانند. پادوها و چاپلوس‌ها حالت پیش‌آمده به پیرم‌قل را توضیح می‌دهند که گویا چشــم آمر صاحب شانرا خون گرفته است و باعث شده که ضعفیت بالایش بیاید.

چگونگی این محاصره و متعاقباً حمله وحشیانه و ضد بشری افــراد پیرم‌قل به مردم بی‌گناه قریه گرگان حکایت غم‌انگیز و بس دردناکی است که شرح آن از توان قلم بیرون است.

ازجملــه افرادی که به خانه‌ها یورش می‌بردند و آدم‌هایش را می‌کشند، یک تیم به خانه ملا احمد داخل می‌شود. درین هنگام ملا احمد در خانه نیســت. برادران ملا احمد بنابر روابط دوســتانه کــه از قبل با افراد پیرم‌قل و شــخص پیرم‌قل داشــته‌اند، آمادگی دارنــد که پیرم‌قل و افرادش به خانه شــان می‌آیــد و نان و نمک می‌خــورد. به همیــن منظور زنان خانواده قبلاً غــذا آماده کرده و مردها هم در اطراف خانه‌های جمع و جاروب شــده عقب دروازه عمومی حویلی به نیت پذیرایی از پیرم‌قل و افرادش لحظه شماری می‌کنند. درین لحظه اســت که اوباشان پیرم‌قل داخل می‌شوند. به مجرد داخل شدن در حویلی یکی از برادران ملا احمد را که دست به سینه به پذیرایی مهمانان ایســتاده است، فوراً به قتل می‌رسانند. وقتی برادر دیگرش که دورتر ایســتاده است این حالت را می‌بیند وارخطــا می‌شــود و بخاطر نجــات از مرگ از پشــت خانه بطرف کــوه فرار می‌کند. تعــدادی از افراد پیرم‌قــل او را تعقیب نموده وی را در دامنه کوه به قتل می‌رســانند. مادرش که چند لحظه قبل مرگ صرف یک پســرش را به چشــمانش دیده است فکر می‌کند که پســر دیگرش که بســوی کوه فرار کرد موفق شــده است که خــود را نجات دهد. به همین منظور وقتی افراد پیرم‌قل به کشــتن برادر ســومی ملا احمد که در بســتر مریضی خوابیده است اصرار می‌کنند، مادرش خود را به روی پســر مریضش می‌اندازد و فریاد

می‌کشـد وعذر می‌کند که حداقل دسـت از این یکی که ماه‌ها را درمریضی گذشتانده بردارند و برادر دیگرش را بکشند. ولی عذر و زاری پیر زن بیچاره ره به جایی نمی‌برد و در مقابل چشمانش پسر بی‌گناهش را تیرباران می‌کنند.

اسمای یک تعداد افرادی که درین قتل عام کشته شدند:

۱) گرس علـی ـ بابا جان- ملا –ایل بـای فرزندان دولت محمد متخلص به حاجی چال و اسم مادرشان کمپیررجب بی.

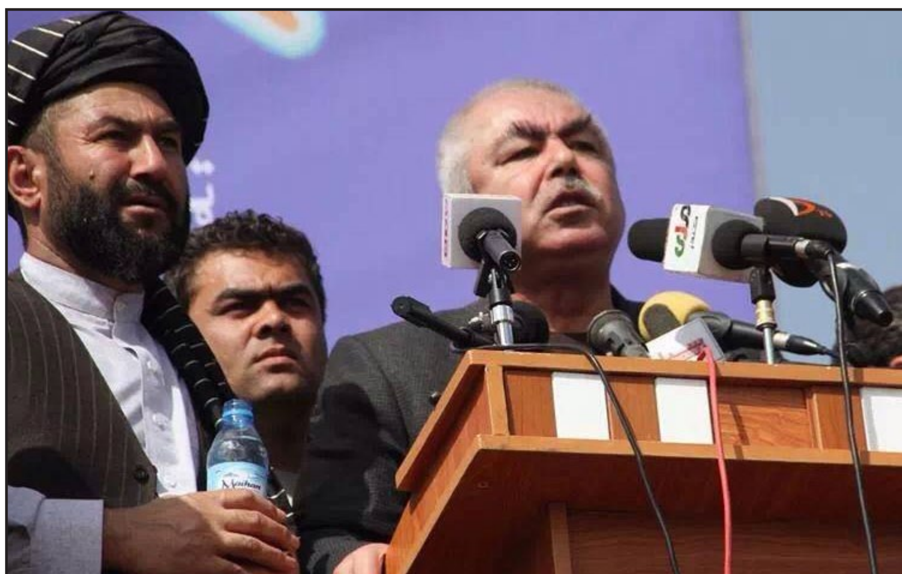
۲) خدیر- جلیل –قاسم- جبار- فرزندان حکیم بای ازقریه گـرگان. ده تن دیگر نیز در خانه حکیم بای حضور داشـته‌اند که متعاقباً به قتل می‌رسند. اسمای تعداد شان قرار ذیل است: خان ولد نورالله ، امیرالله ولد کامل، حسام‌الدین ولد قربان محمد، ارباب ولد ارباب امک، فیض ولد علی ، پهلوان جمعه خان لنگری، حمید ولد جمعه خان از قریه ده پس، سخی از قریه قدق.

بعـد از قتل صدها نفـر از مردمان بیگناه این قریه قسـمی کـه ماجـرای آنرا ذکر کردم، بیشـتر از چهل نفر دیگر را اسـیر می‌گیرنـد. حاجـی ظاهر همراه با سـی و پنج نفـر دیگر از جمله افرادی اسـت که درین جنگ اسیر می‌شـوند. پیرم‌قل اینان را به کشتارگاهی که بنام آوپرغنج یاد می‌شود و در قریه غنج ولسوالی رسـتاق موقعیت دارد می‌فرسـتد. درآغاز دره‌ای است فراخ ولی وقتی پیش می‌روی و فاصله‌های معین را در امتداد آن طی می‌کنی باریک می‌شـود و در نهایت به سخره‌ای مثل دیوار مقابل می‌شوی که دیگر راهی جزبازگشت وجود ندارد. بیشتر از چهل نفر مردان عادی که زیرنام اسیر جنگ گرگان دست‌های شان با فوته (دستمال کمر) بسـته شـده اسـت، بعد ازین که راه‌های دور و درازی را با پاهای برهنه طی می‌کنند، در نهایت به این قسـمت دره می‌رسـند. درین نقطه افرادی از قبل منتظر آمدن اسیران توظیف اند. همینکه تمامی اسـیران به موقعیت متذکره می‌رسـند امر می‌شود که فیر کنید. از چهار سو برای چند دقیقه متوالی بطرف شان فیر می‌شود.

حاجی ظاهر از جمله اسـیرانی اسـت که زخم اندک برداشته است ولی خویش را درمیان کسـانی که کشته شده‌اند پنهان کرده است. قسـمی که او حکایت می‌کند افرادی که بالای شـان فیر کرده‌اند نزدیک آمده و افراد کشـته شـده را مثـل کاه کوت می‌کنند، و مدت سـه ساعت بالای اسیرانی که کشته شـده‌اند انتظار می‌مانند. بعـد از آن به یکدیگر به زبان ازبیکی می‌گویند که خلاص شـدند برویم. ساعات چند از رفتن قاتلان می‌گذرد و حاجی ظاهر از میان اجسـاد خود را بالا کشیده و آهسـته آهسته بطرفی که نمی‌داند به کجا می‌انجامد بحرکت می‌شـود. او که سراپایش را ترس برداشته است حتی با لغزیدن سنگ ریزه‌های اطرافش گمان میکند که هنوز آدم کشـان منطقه را ترک نکرده‌اند و شـاید درهمین نزدیکی‌ها درکمین هسـتند. به همین دلیل با هر قدمی که بر می‌داشـت گمان می‌کرد که بالایش فیر می‌کنند. اینگونه ترسـیده و لرزیده به راه رفتن ادامه می‌دهد تا اینکه هوا آهسـته آهسته روشن می‌شود. این در حالیست که صبح شده است و اشیای دور و برش را از ده متری تشـخیص داده می‌تواند. بازهم به راه افتیده و به چشمه‌ای می‌رسد که با وجود تشـنگی سخت از آن آب نمی‌نوشـد. در مسیر راه با فردی مقابل می‌گردد که لباسـهایش با خون آغشته بوده و بیهوش افتاده است. می‌بیند که او هم زخمی است و با خود می‌اندیشد که این هم یک نفر دیگر است که زنده مانده است ولی وقتی از چشمه مسیر راه آب نوشیده توان راه رفتن را ازدست داده و به این شکل نتوانسـته به فرارش ادامه دهد. بعد از قدم‌هایی که حاجی ظاهر تا اینجا برداشـته است، ازینکه در جایی امن رسـیده احساس امنیت می‌کنـد و دریـن اثنا چوپانی از کنارش می‌گـذرد. از او خواهش میکند که چون وضع دوسـتش که زخمی شده خراب است و شاید بمیرد پس لطف نموده به قرارگاه دولتی که درآن نزدیکی‌ها است خبر دهد. چوپان هم طبق درخواسـت اینان عمل می‌کند و این دو تن از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کنند.

افراد دستگیر شـده را که بعد از تصفیـه با خود به غارغنج انتقال داده و به قتل می‌رسانند، قرار ذیل اند:

۱. ملا ولد حاجی چال
۲. قیام حاجی خالق
۳. عبدالعلی حاجی ملاحکیم
۴. جوره ولد حاجی ملا حکیم
۵. عبدالحد ولد حاجی یوسف
۶. چیطور ولد عیسی
۷. صفت ولد عبدالله
۸. عبدالقیام ولد قطغنی
۹. قربان علی ولد سرور
۱۰. نذیر ولد گدا محمد
۱۱. عبدالصمد ولد ملا محمدی
۱۲. شیر ولد حاجی حسن
۱۳. غلام ولد حاجی حسن
۱۴. حیات الله ولد حاجی حسین
۱۵. نیاز ولد حاجی وکیل



پیرم‌قل یکی از سگان شکاری دوستم جلاد در تخار در کمپاین‌های انتخاباتی برای اشرف غنی.

۱۶. عبدالاحمد ولد ولی
۱۷. کریم الله ولد عبدالحمید
۱۸. محمد ولد اکبر
۱۹. دین محمد ولد گدا

ازین جمله حاجی عبدالاحد و رمی‌الله زنده می‌مانند.

قبــل از قتل چهل نفر که داســتانش را بازگو کردم، ســه گــروپ دیگر که تعداد هر یک بیش از بیســت نفر بودند هم بقتل می‌رســند که شامل استاد حنیف، طلا ولد تیمور، وکیل فراموزز و فردی دیگری که مامای پیرم‌قل می‌شد که به دلیل عدم پشتیبانی از جنایات پیرم‌قل در جریان قتل عام متذکره به قتل می‌رسند.

اســمای تعدادی از پانزده نفر افراد جــلال گرگانی که از شــبخون پیرم‌قل زنــده ماندند: زیدالله ولد بابه جــان، حاجی خال، محمدلطیف، خیرمحمد، نوروز، حاجــی عظیم کوچ بای، بیان ولد دولت محمد، گلاب ولد شراب، عباس ولد نورالله، حسن ولد میرزا مراد.

قتل محمد عبدالله همراه با بیست تن از همراهانش

درســال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۴ محمد عبدالله همراه بابیست تن دیگر که از اثر ظلم و جنایــت پیرم‌قل آواره بودند و در پلخمری زندگــی می‌کردنــد تصمیم می‌گیرند تا به تخــار آمده در یکی از شهرهای این ولایت مقیم گردند. اینان ولسوالی خواجه غار و هزار بــاغ ولایت تخــار را جهت ادامه حیات خود انتخــاب می‌کنند. از آنجایی که خواجه غار زیــر فرماندهی امیر هزار باغی بود نزد او می‌آینــد تا بــا اجازه و در جریان قــرار دادن او به زندگی نورمال خود ادامه دهند. وقتی پیرم‌قل از موضوع آگاه می‌شــود همراه با شــماری از جهادی‌های به اصطلاح صاحب رسوخ ماواری کوکچه ولایــت تخارمثل حاجی جمشــید وغیره نزد قــاری امیرهزارباغی رفتــه با ایــن ناراضی‌ها نشســت می‌کنند. پیرم‌قل همــراه با هیات همراهش از ناراضیان تقاضا می‌کند که اگر ایشــان به محل زندگی شــان برگردند، هیچ نوع خطر از طرف او و افرادش متوجه شــان نخواهد بود. ناراضیان اولاً به ســخنان اینــان اعتماد نمی‌کنند ولی وقتی پیرم‌قل در حضور هیأت و جمع کثیری از مجاهدین دســت روی قرآن گذاشته سوگند یاد می‌کند، به ناراضیان ساده‌لوح جای شــک باقی نمانده و تصمیم می‌گیرند تا به خانه‌های‌شان برگردند. همینکه اینان به مناطق شــان در قریه‌های کوکتابه می‌رسند پیرم‌قل بــه قومندان محل اینــان که پهلوان ابراهیم بود دســتور می‌دهد تا همه را نابود ســازد. پهلوان ابراهیــم دریک کمین حدود ۱۴ تن را زمانی که از قریه خود به قریه دیگری عبور می‌کردند مورد حمله قرار داده و همه را به قتل می‌رســاند. ازیــن مجموعه برادر محمد عبدالله که مجید نام داشــت بشــدت زخمی می‌شود. او زخم‌هایش را با دســتمالی بســته و خود را زیر یک سنگ می‌کشد. ولی افراد پهلوان ابراهیــم با تعقیب خونی که از بــدن او می‌ریزد او را پیدا نموده به رگبار می‌بندند.

فرد دیگری که شــامل این جمع می‌شــود یکی هم مولوی عبدالوهاب مشــهور به مولوی کوســه فرزند خــال محمد از قریه قزل قشلاق است که ازخانه‌اش بیرون کشیده شده و مقابل چشمان خانواده‌اش تیرباران می‌گردد.

رحیم الله از قریه تابه تاش رستاق که جزء این تیم می‌باشد، بدســت خود پهلوان ابراهیم در دم اسب بسته شده و تا زمانی کش می‌شود که اعضای بدنش متلاشی شده و می‌میرد.

عبــدالله ولد نور محمد از قریه مرغک نیز جزء این تیم بود و بعد از دســتگیری زیر لت و کوب و اشــکال دیگرشــکنجه‌های غیرانسانی افراد پهلوان ابراهیم جان می‌دهد.

اسمای تعدادی از کشته شدگان این ماجرا:

۱. دو برادر هریک محمد عبدالله و عبدالمجید ولد محمد ضیا از قریه قلعه گرداب رستاق
۲. قربان ولد حاجی غلام از قریه کوکتابه رستاق
۳. هیات‌الله ولد آدینه محمد از قریه چاکر رستاق
۴. ملاگل حبیب ولد آدینه محمد از قریه چاکر رستاق
۵. اسلام ولد حاجی عبدالجبار از قریه کوکتابه رستاق
۶. رحیم الله از قریه تابه‌تاش رستاق

وقتی رحیم‌الله به اســب بســته شــده این چنیــن بی‌رحمانه توســط پهلوان ابراهیم به قتل می‌رسد، برادرش به ایران می‌گریزد و مدتی طولانی را سپری می‌کند. مقدار پول از بابت دستمزدهایش جمع‌آوری نموده به افغانستان بر می‌گردد. یک میل تفنگچه می‌خرد و به قریه تابه‌تاش مــی‌رود. روز جمعه هنگامی که پهلوان ابراهیم در نماز ایستاده است تفنگچه را بر فرق پهلوان ابراهیم گذاشته فیر می‌کند که تصادفاً تفنگچه مرمــی بند نموده فیر نمی‌کند. پهلوان ابراهیم که دیگر آفتاب باداری‌اش غروب کرده است مثل گذشته مقابل اینان ایســتادگی نتوانســته و ناچار از دســت برادر رحیم الله عریضه می‌کند که گویا او تروریســت اســت و قصد کشتنش را کرده ولی موفق نگردیده است. پولیس برادر رحیم الله را دستگیر و به زندان می‌انــدازد. مردم قریه‌های تابه‌تاش ازین عمل دولت به خشــم آمده علیه این اقدام دولت دست به تظاهرات وسیع می‌زنند. مظاهره‌چیان اولاً با پهلوان ابراهیم تصفیه حساب نموده دست پلید او را از سرنوشت شان دور می‌سازند. افرادش را خلع سلاح می‌کنند، زمین‌هایــی را که در طول دوران جبهــه و جهاد به زور گرفته بود از نــزدش می‌گیرند. بعداً صدها تن به شــهر تالقــان هجوم آورده طی چندین گردهمایی با شــکوهی خواستار رهایی برادر رحیم الله می‌گردند. پیرم‌قل که ازین خیزش مردمی به وحشــت افتاده است به خاطر حفظ پایگاه سیاســی‌اش درین مناطق از رســتاق در صدد رهایی ســگ‌هایش بخصوص پهلوان ابراهــم می‌براید. به قومندان همســلکش چون پیر محمد خاکسار و خیر محمد چریک قومندان امنیه ولایت تخار رجوع می‌کند تا با صلاح قومی میانجیگری نماید و پهلوان ابراهیم را با مردم آشــتی دهند و ازین طریق خشم مردم را فروکش نماید. اینان ســبحان‌قل را به عنــوان «آدم نیت بخیر» منحیث میانجی بین مردم و پهلوان ابراهیم می‌فرســتند. مردم محل که به دسایس این گرگان آشنا اند نظرات شانرا پشیزی ارزش قایل نشــده همچنان نفرت شان را علیه او ابراز داشته به مبارزه شان علیه

پهلوان ابراهیم و ســایر عوامل پلید پیرم‌قل ادامه می‌دهند تا اینکه فرد زندانی را رها می‌سازند.

وقتی پیرم‌قل پنج تن از نزدیکانش را کشت

پیرم‌قــل بعد از شکســت دولــت نجیب و حاکم شــدن در بزرگترین ولسوالی ولایت تخار دست به کشتار حتی نزدیک‌ترین همــکاران جهادش زد که تعداد شــان از اعضــای خانواده خودش بودند. وقتی ولســوالی رســتاق به نفع پیرم‌قل ســقوط می‌کند و وی شــخص اول و آمر جهادی عام و تام رســتاق می‌شــود، از آن به بعد آتش علاقه به قدرت و پول در وجودش بیشــتر از هر وقت دیگرمشــتعل می‌گردد. به ایــن فکر می‌افتاد تا بــه تنهایی قدرت و دارایی‌های بدســت آمــده را نصیب خویش نموده و بناءً ســایر افــرادی را که در آینــده مزاحم یکتازی خود تشــخیص می‌دهد از بین می‌برد. اینجاســت بــا توطئه در صدد از بیــن بردن افرادی می‌براید که ایشــان از جمله یاران و سنگرداران دوران به اصطلاح جهادش بشــمار می‌رفتند. با این هدف پیرم‌قل توطئه‌ای را مخفیانه ســازمان می‌دهد. وی پیشــبینی کرده بود که وقتــی این افواهات پخش شــوند افراد متذکره حتماً دســت به عکس‌العمل زده و این مشــروعیت کشتن و دستگیری آنان را توسط پیرم‌قل زیر نام یاغی مساعد می‌سازد. چون ایشــان از جمله همسنگرانش بودند و سال‌ها شــانه به شــانه جنگیده بودند و هیچ اتهامی رایج دیگر مانند کافر، حزبی اسلامی، ستمی، کمونیســت و... نمی‌توانست کارایی داشته باشــد. نیرنگ پیرم‌قل کار می‌کند و افــراد ذیل غرق این گرداب تباه‌کن می‌گردند:

۱. میرزاشاه مراد شخص رابط بین پیرمقل واحمد شاه مسعود
۲. علی مرادیکی ازقومندانان قابل اعتماد پیرم‌قل پسر بایمراد
۳. بیک مراد هرکدام پسر بایمراد
۴. نمازبای ازنزدیکان پیرمقل
۵. فیض الله فرزند نماز بای بادیگارد پیشقدم پیرم‌قل
۶. غلام حیدراز قومندانان پیرم‌قل.

افراد نامبــرده اطلاع حاصل می‌نمایند کــه پیرم‌قل در پی کشــتن آنان اســت. اینان هم بخاطر دفاع از خود مقداری اسلحه را از ذخیره‌های سلاح پیرم‌قل که درخانه سبحان‌قل جاسازی گردیده بود بیرون میکنند. پیرم‌قل این را بهانه قرار داده ایشــان را زندانی می‌کنــد. قبل از کشــتن هر یک را پنجصد لــک افغانی، دو رأس اســب بزی جریمه و دو دربند حویلی اینان را که در شهرنو رستاق موقعیــت دارد غصب می‌کنــد. وارثان این زندانیــان تمام جایداد هســت و بود خویش را بفروش رســانده جریمه نقــدی را تکمیل می‌کنند وهمراه با دو راس اســب بزی به پیرم‌قل تســلیم می‌دارند تا طبق وعده جریمه‌ها اخذ و «مجرمان» رها گردند. ولی بدبختانه مثل ســایر وعده‌خلافی‌هایی که از سرشــت جنایتــکاران اخوانی ناشی می‌شود اینبارهم جریمه‌ها اخذ ولی زندانیان راهی کشتارگاه می‌گردند. مولوی غفور که ولســوال رستاق بود حکم مرگ اینان را به تقاضای پیرم‌قل صادر و توســط موتر خلیفه وکیل چشــمان بســته راهی قریه هزارســمچ میگردند که در دهنه قرقسای که بنام لنگرآبی مشــهور است در سنبله ۱۳۷۲ توسط هر یک پیرم‌قل ولد آدینه قل، سبحان قل ولد محمد ابراهیم، قومندان سلیم ولد یولداش و جمعه خان ولد بوری‌بای با کلاشــنکوف‌های که به دســت شــان داشتند به شــکل فجیعانه بقتل رسیده جنازه‌هایشان را بالای مرکب انداخته به قریه هزارسمچ می‌فرستند.

اماغــلام حیــدر نام که شــامل این مجموعه بــود به خاطر وابستگی‌های فامیلی که با سبحان‌قل معاون پیرم‌قل داشت تیرباران نشده مجبور به فرار می‌گردد. نامبرده ازبیست سال به اینسو تا زمانی که حکومت این خون‌آشــامان ختم نگردید به رستاق برنگشت. او این مدت را در کندز در خانه حاجی شــیخ کمال نام سپری می‌کند و نسبت دوری و آوارگی به تکلیف روانی دچار می‌گردد که هنوز هم در حالت غیر عادی قرار دارد. بر اســاس گزارش‌های شــفاهی تعداد قربانیان این کشتار پنج نفر نه بلکه نه نفر اند.

قتل پنج تن (نجم‌الدین، امین، یادگار، مرحم، محمد عاقل، کریم دراز)

ملامحمد امین ولد توره خان، نجم‌الدین ولد منصور مردان نان‌دار و قوشــخانه‌دار از قریه بیخا بودند که سال‌ها اعاشه مجاهدین پیرم‌قــل را به عهده داشــتند. ازمیان این دو تن نجم‌الدین شــهرت خاص درین کار داشت که قوشــخانه‌هایش همیشه پر از صدها تن از مربوطیــن پیرم‌قل بود. اکثراً اتفاق مــی‌ا فتاد که تعداد مهمانان وی که افراد پیرم‌قل بحســاب می‌امدند به پنجصد و حتی هزار نفر برســد. نجم‌الدین هم بدون کمی و کاســتی و بدون به زبان آوردن رنجش خاطر، نان و آب این همه مجاهد را تهیه می‌کرد و قســمی که قصه می‌کنند هیچگاهی هم شکایت نداشته است.

دلیلــی که باعث شــد نجم‌الدیــن را پیرم‌قل بقتل برســاند ایــن بود کــه در قریه باغیصار رســتاق ولایت تخار پوســته‌ای از ستمی‌های مربوط صمد و میرزا عبدالرحیم ایجاد گردید. افراد این پوسته که مربوط احمد شــیخانی بودند، از موجودیت سلاح ثقیل بخصوص‌هــاوان نزد نجم‌الدین با خبر می‌شــوند. همین که به قریه مســلط می‌شوند نجم‌الدین را مجبور به مرگ می‌کنند تا سلاح‌هایی را که از پیرم‌قل در اختیار دارد تســلیم دهد. نجم‌الدین هم در نتیجه فشــارهای وحشــیانه اینان وقتی مســئله مرگ و زندگیش درمیان می‌آید دومیل هاوان را تسلیم می‌کند.

این خبر به گوش پیرم‌قل می‌رسد و وی صرفنظر ازین که بداند تحت چه شرایط هاوان را به ستمی‌ها تسلیم نموده و علی‌الرغم کمک‌هــای همه جانبه‌ای که نجم‌الدین مدت‌هــا به افرادش نموده تصمیم می‌گیرد تا او را بکشد. با وجودی که می‌دانست که مصرف یک شبه نجم‌الدین به افراد او به دهها هاوان زنگ زده جبهه پیرم‌قل برابری میکند، ولی بازهم وی را اعدام صحرایی می‌نماید.

داستان قتل نجم‌الدین را شخصی که در صحنه حضور داشته

چنین حکایت می کند:

از کنار قریه بیخای رستاق هنوز نگذشته بودم که دیدم پیرم‌قل در گوشه‌ای نشسته است و با چوبکی که در دست دارد زمین را می کاود، درین هنگام بود که چشمش به من خورد. او که مرا می‌شناخت با خنده و تبسمی که ذره‌ای از اضطراب آدمکشی در چهره‌اش دیده نمی‌شد پرسید: «کبک‌ها چه حال دارند؟ مست شده‌اند؟ می‌خوانند یا نه؟» دقیقاً در لحظه‌ای که او مصروف پرسیدن این سوالات بود و من هم صاحب صاحب کنان برایش جواب ارائه می کردم، از دامنه کوهی که در چند ده متری ما موقعیت داشت چند نفر سلاح بدست از طرف قریه بیخا یک نفر را پیش‌انداز نموده به سمت ما می آوردند که بالاخره پایین دره رسیدند. یکی از آنان نزد پیرم‌قل آمد و گفت که صاحب نجم‌الدین را آوردیم. نجم‌الدین که لباس‌هایش از خون تر بود و سر و صورتش در اثر لت‌وکوب شدیداً صدمه دیده بود و خون از پیشانی و چهره‌اش می‌چکید، بی سروصدا آن طرف‌تر صحنه مرگ خویش را نظاره می کرد.

پیرم‌قل که بحث کبک‌بازی‌اش با من جریان داشت و چنانکه وضعیت نشان می‌داد نمی‌خواست قصه‌اش را قطع کند، دستش را به جیبش برده مصروف کشیدن چیزی از آن شد. ناگهان تفنگچه‌ای از نوع تی‌تی را بیرون کرده رخش را سوی نجم‌الدین نمود که بعد از مکث کوتاه چندین مرمی پیهم به پیکر نجم‌الدین فیر کرد.

با اصابت مرمی‌ها به بدن نجم‌الدین، وی از جایش پریده و دوباره به زمین خورد. در حالی که جسد وی هنوز روی زمین چرخ ولول می‌خورد و در حال جان دادن بود، پیرم‌قل خونسرد و بدون کوچک‌ترین تغییری درچهره‌اش، رخش را سوی من دور داد و با بی‌تفاوتی که در رفتارش دیده می‌شد چنان وانمود می کرد که گویا اتفاق خاصی رخ نداده وهنوز هم می‌خواهد که بحث کبک‌بازی را دوباره ادامه دهد.

من که در تمام عمرم کشتن انسان را آنهم بشکل نهایت فجیعانه‌اش ندیده بودم، سروپایم را ترس و وحشت برداشته و شدیداً ترسیده بودم ولی ظاهراً ترس خویش را نمایان نمی‌کردم. درحالی که در هر ثانیه این ماجرا را مورد ملامتی قرار می‌دادم، همچنان در فکر پیدا کردن راه گریز نیز بودم که بالاخره توانستم با بهانه گیری‌های مختلف محل را به قصد قریه‌ی دیگری که بنام دشتک یاد می‌شود ترک گویم.



۱۵ میزان ۱۳۸۱: تظاهرات متعلمان و معلمان ولسوالی خواجه غار تخار علیه جنگسالاران منطقه



۸ سرطان ۱۳۸۴: تظاهرات باشکوه مردم تخار علیه ستمکاری‌های جنایت‌سالاران و تجاوز قومندان محمود به یک دختر جوان روستایی

شب را در قریه‌ای زان پایان سپری کردم و فردایش راهی قریه دشتک شدم .هنوز به چند متری خانه‌های قریه دشتک نرسیدم بودم که صدای چیغ و فریاد و صدای هلهه‌های حسرت انگیز زنان وکودکان به گوشم رسید، یکباره وارخطا شده حواسم برهم خورد. این همه درحالیست که من هنوز توقف نکرده‌ام و پیش میروم تا ببینم که اصل سخن از چه قرار است.

زمانی که از راست دروازه ملا جمعه دشتکی می گذشتم، به فاصله پنجاه متری دورتر از من در یک قسمت عمیق‌تر زمین که به کنده شباهت داشت، یک گلیم هموار معلوم می‌شد که در اطراف آن دو سه نفر نشسته‌اند. وقتی نزدیک شدم، دانستم که زانی‌ها (افرادی از قریه زان رستاق) اند و پرسیدم که چه

خبراست. ایشان گفتند که مرحم و یادگار را امشب تیرباران کرده‌اند. کشته‌اند اما نمی‌گذارند که مرده‌های شان را زان برده گورکنیم. به چرت افتادم و خواستم چاره‌ای برین کار پیدا نمایم که ناگهان معاون بالته مقابلم ظاهر شد. نامبرده برخورد خیلی گرم با من کرد و پرسید که چه می‌خواهم و منتظر چه هستم. من هم درخواستم را در موردِ گرفتن اجازه پیرم‌قل بخاطر بردن کشته شده‌ها پیش کردم. اولاً پیشنهاد مرا مبنی برین که پیرم‌قل حالا بسیارعصبانی است، مبادا از موضوع آگاه شود رد کرده گفت: «خودت هم خوب می‌دانی که درین صورت بدون کوچک‌ترین تغافلی و معطلی هر دوی مان را ریزه ریزه می‌کند.» لحظاتی بعد نزدم آمده اظهار نمود که «چه کنم تو دوستم هستی و نمی‌توانم درخواستت را رد نمایم. برایم دستور داد که فوراً زمانی که من آمر صاحب و دیگران را به گپ می‌گیرم جنازه‌ها را از قریه دور نمایید. با شنیدن این کلام معاون بالته خون به رگ‌های اهالی قریه زان دوید و فوراً مرده‌ها را داخل جوال بالای مرکب‌ها نموده راهی قریه زان شدند.

جرم مرحم و یادگار این بود که وقتی جبهات ستمی‌ها درقریه شان مستقر می‌شود، تقاضای اعاشه را از ساکنان این محل می‌کنند. مرحم و یادگار از ترس اینکه مبادا کشته و یا زیرلت‌وکوب افراد جبهه قرار گیرند مقداری از نان و آب برایشان می‌برند و این قصه به گوش مخالفین جبهه ستمی‌ها که افراد پیرم‌قل است می‌رسد. پیرم‌قل هم این آدم را احضار می‌دارد و به اصطلاح عدالت اسلامی را بالایشان گردان می‌کند که چرا به دشمن غذا داده‌اند.

• محمد امین ساعت ۱۰ شب در حالی که مصروف خواندن کتاب بود به ضرب گلوله از بین برده می‌شود.

• محمد عاقل ولد ارباب محمد صدیق از قریه بیخواه رستاق دستگیر و به قریه‌ی دشتک رستاق انتقال داده شده و بعداً در نیمه‌های شب دوباره به قریه بیخواه آورده در سر چشمه مزارجان با لنگی خودش به درخت سپیدار به دارآویخته می‌شود.



ملانادر قوماندان خونخوار حزب اسلامی در تخار که پیرم‌قل یکتن از تربیت‌یافتگان او بشمار می‌رود. او بالاخره بدست این دست‌پرورده‌اش به قتل رسید.

• کریم دراز ساکن تولکی رستاق از ملیت بلوچ بود و روزی به شوخی به افراد پیرم‌قل در حالی که نزدیک قرارگاه شان ایستاده بود می‌گوید که دوستم آمده شما را از بین می‌برد. این سخن به پیرم‌قل میرسد و چند روز بعد پیش چشم مردم در سرچوک رستاق شخص پیرم‌قل به دست‌های کثیفش کریم را بقتل می‌رساند.



فریدون پسر نجیب‌الله کودک ۷ ساله‌ای که قربانی قساوت جنگ‌سالارن شده جسدش از دریای کوکچه بدست آمد. فریدون به تاریخ ۴ ثور ۱۳۸۵ توسط تفنگ‌بدستان قوماندان عین‌الدین ولد حاجی عالم بای (خسر پیرم قل) اختطاف گردیده بود. به تاریخ ۱۷ ثور جسدش در منطقه دشت قلعه از دریای کوکچه بدست آمد.

داستان قتل افراد بیگناه که توسط جناح‌های درگیرِ مجاهدین و افراد از حکومت نجیب صورت می‌گرفت اکثراً درناک است. همین که یکی از جبهات متذکره بر منطقه حریف تسلط می‌یافت به مردم امر می‌کردند که برایشان نان وآذوقه بیاورند و پول مصارف جمع‌آوری کنند. اولادهایشان را درخدمت شان قرار دهند، حیوانات شانرا به جبهات بسپارند، خبرهایی را از جبهات مخالف به دسترسِ شان قرار دهند و....

مردم که اکثراً دهقان بودند و به علت بی‌امنی و جنگ اقتصاد شان متضرر گردیده بود، محصولات حداقل خویش را جمع‌آوری کرده نمی‌توانستند.همین بود که در اثر طولانی شدن جنگ از انجام این گونه خدمات جبری به جبهات متخاصم خسته شده، به پیشنهادات جبهات پاسخ مثبت گفته نمی‌توانستد. این امر باعث می‌شد که سستی و کندی در امر جمع‌آوری خرج به جبهات از خود نشان دهند.

این سستی نشان دادن درمقابل امر جبهات متخاصم که متشکل از لاوبالی‌ترین افراد بودند، سرپیچی تفسیر شده، به سادگی زیر نام عوامل دشمن مورد بدترین شکنجه قرار گرفته و یا اکثر به جزای مرگ محکوم می‌شدند. جنایات فروان چون قتل،

کنده و زولانه، سـیاه چاه، جریمه و غیره را مـردم بیاد دارند که تحت این شرایط صورت می‌گرفت.

همچنان در جریان ایـن زدخوردها زیاد اتفاق می‌افتاد که یک جبهه، قوای جبهه مخالف را سـقوط می‌داد و به منطقه تسلط میافت، بخاطر ایجاد رعب و وحشت و تحت تاثیر درآوردن اهالی قریه در سـاحه مفتوحه با مردمان و ساکنان آنجا مثل افراد دشمن برخورد نموده، هر مسئله‌ای را بهانه قرار داده قصداً آدم‌هایی را به قتل می‌رساندند، تا با این حرکت ضد انسانی شان نشان دهند که مردم با چه نوع موجودات جاهل و وحشی روبرو اند.

هرگاه دقت به خرج داده شـود و این دسـته کشته‌شدگان را حسـاب نماییم، آمـار آن به بالاتر از صدها نفر می‌رسـد که به ابتدایی‌ترین سـرپیچی توسـط اوباشـان جناح‌های درگیر به قتل رسـیده‌اند و به دلیل اینکه یک دهقان عادی و یا باشنده غریب این قریه‌جات بوده‌اند، مرگ شان هم زیاد سروصدا خلق نکرده است.

قتل انجنیر بشیر با تعدادی از افرادش

پیرم‌قل وقتی اطلاع حاصل می‌نماید که شاه حبیب‌الله مشهور به انجنیر بشیرچاه‌آبی دیریست که از مسیر رستاق به بدخشان عبور و مرورهایی دارد، تصمیم می‌گیرد تا این فرصت را مناسب دانسته کار وی را یکطرفـه نماید. این جاسـت که به یکـی از قومندانان خویش دین محمد مشـهور به دیدک از قریه دشت امانی ولسوالی رسـتاق، فرمان میدهد تا هنگام عبور بشیرچاه‌آبی از منطقه‌اش وی را به قتل برسـاند. این در حالیست که بشـیر چندین رفت‌وآمد را طی این ماه‌ها به بدخشـان داشته اسـت و در یکی ازسفرهایش که ازبدخشـان برگشت می‌نماید همراه با افرادش که تعداد شان بیشتر از پنج نفر می‌باشـد در قریه دشت آمانی رستاق که در کنار دریای کوکچـه موقعیت دارد در یک دره‌ای که بنام اخته دره و قزل دره



خلیل‌الرحمن یکی از پسران پیرم‌قل توسط دولت ترکیه در آن کشور تربیت نظامی می‌بینند تا در آینده از او منحیث مهره‌اش در افغانستان استفاده نماید.

یاد میشـود طی یک کمین از قبل تدارک شده به قتل می‌رسند. به روایت دیگر بشـیر در منطقه دهگـه یفتل پایان در یک مهمانی‌ای که بخاطر بحث و مصلحت میان همدیگر دعوت گردیده بود بقتل رسیده جسدش را به اخته دره و یا قزل دره رستاق می‌آورند.

قتل خان سیابی توسط سبحان‌قل

هنـگام حکمروایی تـازه پا گرفته پیرم‌قل در رسـتاق که پایه‌های استبدادی‌اش را قرار بود محکم‌تر بکوبند. خان سیابی ساکن قریه سیاب ولسوالی رسـتاق از جمله افراد صاحب رسوخی است که با نابود شدنش روح حاکمیت خون و خیانت پیرم‌قل در رستاق به آرامش می‌رسد. چون او تنها کسی در قریه سیاب است که مورد احترام اهالی این قریه می‌باشـد و درعین‌حال صاحب خوشخانه و رفت آمده‌های مردم نیز اسـت. قسمی که در بالا متذکر شدم این گونه جنایات در شـرایطی صـورت می‌پذیرد که پیرم‌قل درصدد تحکیم پایه‌های قدرت پا لچ کرده است و بخاطر ایجاد فضای ترس و رعب میان مردم و همچنان به اطاعت کشـیدن روحیه سرکشـی مردم رستاق به کشتن افرادی معین مبادرت میورزید. برای اجرای این اهدافش افراد مثل خان سیابی را انتخاب می‌کرد، که با کشتنش هم یک صاحب رسـوخ منطقه را ازبین برده و همچنان منطقه را از نفوذ افرادی که نسـبت به او بدگمان بود پاک‌سازی نموده باشد و از سوی هم به اهدافی که قبلاً یادآور گردیدم رسیده باشد. پیرم‌قل اینگونه حرکاتش را نه بصورت مستقیم بلکه با توطئه انجام می‌داد. مسـایل مختلف را بهانه قرار داده به جنایتش جنبه قانونی میبخشید. مثلاً خان سیابی را مدت‌ها زیر تهدید روحی قرار داده بود تا ظاهرا اسلحه‌ای را که از میرزا عبدالرحیم در نزدش است تسلیم وی نماید. خان همیشه پاسخ می‌داد که چیزی بنام اسلحه درنزدش نبوده با این مسایل بیگانه است. ولی پیرم‌قل که نیت کشتن وی را در سرداشت، دسـت از درخواست اسـلحه برنم‌یدارد تا جایی که سبحان‌قل را به اجرای این وظیفه می‌گمارد. در یک روز سرد که لحاف نقره‌گین برف سراسر رسـتاق را سـفید و یکرنگ نموده بود، سبحان‌قل و افرادش درملاءعام خان سیابی را احضار می‌دارند و زیر شکنجه و چوب کاری می‌گیرند تا بگوید که اسلحه کجاست. خان که چیزی در این رابطه نمی‌داند مسلماً که مقابل هر پرسشی اظهار بی‌اطلاعی میکند و با هر چوب که به پشـتش اصابت می‌کند همراه با چیغ و فریادهایی که بر دور خانه سـیاب می‌پیچد یک یک دشنام شدید به سبحان‌قل و تمام سگ‌های پیرم‌قل نثار می‌کند. لت وکوب خان و متعاقباً دو و دشـنام وی بـه پیرم‌قل و سـبحان‌قل دقیقه‌ها دوام می‌آورد، تا اینکه درجریان شـکنجه خـان به روی برف می‌افتد و تقاضای آب نوشـیدنی می‌کند. درین هنگام سـبحان‌قل به او آب جوش می‌خوراند که در نتیجه جان می‌دهد.

پیرم‌قل قاتل خسربره‌اش

خسربره هزارسمچی پیرم‌قل که آدم کم پول و بی‌بضاعت اسـت شـبی نزد خواهرش که زن پیرم‌قل میباشـد مهمان میشود.

تصادفاً افرادی از اهالی قریه هزارسمج رستاق که سکه طلایی را که به اثر کاوش‌های غیرقانونی ساحه تاریخی به امر پیرم‌قل، یافته‌اند و از سر چاپلوسی میخواهند به پیرم‌قل تسلیم نمایند نیز حضور دارند. ایشان سکه طلایی را به پیرم‌قل تسلیم میدارند و وی هم آنرا در جیبش میگذارد. پیرم‌قل عادت دارد که کسی او را قبل از خواب باید چاپی نماید و درین شب خسربره‌اش که مهمان هم هست این وظیفه را به عهده میگیرد. خسربره در جریان چاپی کردن با مهارت خاصی سکه را از جیب پیرم‌قل میدزدد و به خواهرش تحویل میدهد. پیرم‌قل از موضوع آگاه میشود و روز بعد جسد خسربره‌اش از منطقه کورحاتم رستاق پیدا میشود.

قتل ۲۵ نفر چاه‌آبی

روزی کبک بته رفته بودم که ناگهان صدای فیر وفیرکان کوه ودره را درهم پیچید. من هم خود را در موقعیتی که بنظرم امن بود رسانده بخاطر تسلی خویش مقداری از خس وخاشاک را بالای خود پوشاندم. چند ساعت بعد صداها خاموش شدند و من هم از زیر خس و خاشاک بیرون آمده خواستم راهی خانه گردم. هنوز از چند ده متری این ساحه نگذشته بودم که اجساد مرمی خورده را در اطراف مشاهده کردم. تعداد این اجساد بیست و پنج نفر بود. اینان افراد بشیرچاه‌آبی بودند که افراد پیرم‌قل برایشان کمین گرفته وهمه‌ی شان را درین زدوخورد قلع وقمع نمودند. چنانچه یکی از شاهدان عینی قصه می‌کند اگر این گونه کشتارها را که پیرم‌قل و افرادش علیه سایر جبهات انجام داده‌اند بشماریم به یقین که افراد کشته شده توسط پیرم‌قل به بیش از هزاران تن خواهد رسید.

قتل طهور، نادرخان، خال‌بای

• طهور کسی است که در جنگ با نیروهای صمد پاچا کشته می‌شود و برادرش بنام قومندان خال محمد جانشین وی می‌گردد. قومندان خال محمد که قریه‌های بندیل، کزر و سررستاق را در دست داشت بالاخره مخفیانه به امر پیرم‌قل توسط شاروال عطافایض به قتل می‌رسد و بخاطرپنهان کردن موضوع حاجی برکت را متهم به قتل او می‌کنند.

• نادرخان را با بادیگاردهایش که مجموعاً ۱۵ نفر بودند در قریه گرگان ولسوالی رستاق بقتل رساند.

• خال بای پسر کاکای مولوی غفور (قاضی پیرم‌قل که حکم قتل افراد را صادر می‌کرد) توسط پیرم‌قل به قتل رسید.

زنانی که توسط پیرم‌قل به قتل رسیدند

اسامی زنانی که در زیر می‌خوانید و توسط پیرم‌قل به قتل رسیده‌اند اکثراً بخاطر ایجاد ترس و ارعاب در منطقه صورت می‌گرفت. گروپ پیرم‌قل طی سالیان خون و خیانت هر از گاهی که موقع را مناسب می‌دانست به خانه‌های آنانی که مردمان عادی محل بودند داخل شده حتی از کشتن کودکان و زنان این خانواده‌ها هم دست نمی‌کشید و آنان را به قتل می‌رساند. وقتی مرگ بعضی شان عکس‌العمل‌هایی را باعث می‌شد بعداً افواهاتی را پخش می‌کردند که گویا اعضای این خانواده در جبهه مخالف است و مجاهدین وقتی اطلاع حاصل می‌نمایند که او به خانه آمده است داخل خانه شده و هر که را که مقاومت کرده است به قتل رسانیده‌اند.

۱. بی‌بی عایشه کمپیر
۲. بی‌بی گل دختر حاجی باتور که طفل هشت ماهه در بغل داشت.
۳. خالصه کمپیر
۴. هر سه زن فوق در یک روز سال ۱۳۶۳ توسط پیرم‌قل به قتل رسیدند.
۵. خواهر ضابط عبدالبصیر از قریه زهان پایین ساعت ۱۰ بجه روز توسط پیرم‌قل تیرباران گردید.
۶. قیمت کمپیر خانم بابا قل از قریه توت در سال ۱۳۶۹ توسط پیرم‌قل به قتل رسید.
۷. دختر گل محمد از قریه توت توسط پیرم‌قل درسال ۱۳۶۷ به قتل رسید.
۸. بی‌بی غم خانم دیوانه قل در سال ۱۳۶۳ توسط پیرم‌قل به قتل رسید.
۹. دختر خدای‌قل در سال ۱۳۷۰ توسط پیرم‌قل تیرباران گردید.
۱۰. رابعه دختر حیدر بای در سال ۱۳۷۰ توسط پیرم‌قل به قتل رسید.
۱۱. پیر زن هفتاد ساله که مادر عبدالخالق از قریه توت ولسوالی رستاق بود به جرم نداشتن چادری در روز رمضان به قتل رسید.
۱۲. ۱۰جوزای۱۳۶۶ دو خواهر ابراهیم ولد بهادر به جرم اینکه برادرشان در جبهه مخالف اسلحه بدست گرفته است تیرباران و همراه با آنها پنج زن دیگر که تصادفاً مهمان آمده بودند و درین حویلی حضور داشتند نیز کشته می‌شوند.◊

جنایت‌های پیرم‌قل قبل از همه روی احمدشاه مسعود و کلیه شرکای مرده و زنده‌اش را سیاه می‌سازد!

«انتخابات» جنایتکاران...

پاکســتانی تهدید می‌کند اشــرف غنی هم با قهقهه بدمعاشانه فلمی جوابش را می‌دهد. همچنین عطا محمد مدعی شد که اشرف غنی از دین بی‌خبر اســت و زن و فرزندش افغان نیستند! اما مردم ما دیگر مدتهاست نتیجه گرفته‌اند که اگر مسلمانی، آدمکشی و بی‌ناموسی و غارتگری زیر نام جهاد و اســلام باشد، این مسلمانی ارزانی تو و عبدالله و ســیاف و همــه قاتلان ۷۰ هزار کابلی و برادران ســکه‌ی داعش و ابوبکرالبغدادی باد که توســط موساد و سیا آموزش‌های اســلامی‌اش را دیده‌اند. دیگر زمان پوشــاندن جنایتــکاری به نام دین به ســر رســیده اســت؛ که هر دو به اندرزهای همدستان خود اعتنایــی ننمودند اما به مجرد دیدن وزیر خارجه امریکا میمون‌وار خنده بر لب آورده و آمادگی شــان را برای توافق اعلام داشــتند؛ کــه هر دو مجری بدون چون و چرای سیاســت‌های امپریالیســتی و صهیونیســتی انــد و به همین علت حتی بــه تظاهر هم در دفاع از مردم غرق در آتش و خون فلســطین و محکومیت دولت فاشیستی اســرائیل لب شور ندادند و برعکس با یکدیگر در مسابقه اند تا دل دولت عربستان و قطر را بدست آرند که با تأیید امریکا و اسرائیل داعش را از زهدان خود بیرون داده‌اند؛ که هر دو کاندید با داشتن آدمکشان حرفه‌ای گلبدینی و واواکی در «تیم»های شان در واقع بــرادری و یکی بودن خود را با جانیان گلبدینی اعلام نمودند؛ که چنانچه عبدالله ســاطور خونآلودش را نمی‌تواند زیر کرتی و پتلون و نکتایی آخرین مودل پنهان ســازد، اشــرف غنی هم با اســتخدام خاینان جانی و مگس‌های باقیمانده از چتلی کرزی، لوای مسخره‌ی یکــی از صد «متفکر» دنیا بودنش را که توســط دولت امریکا بالا شده بود پاره پاره کرده در تشناب انداخت. گویا «متفکر» کاذب غیــر از این چیزی یاد نگرفته بود که برای به قدرت رســیدن باید به هر بیشــرافتی و دروغگویی و ســاخت و پاخت با آدمکشان و جاسوسان تن دهد؛ که نمایش «عذرخواهی» رشید دوستم درباره‌ی جنایاتش بیشــتر خودفریبی بود تا عوامفریبی. اگر او به راســتی صاحب نیمه وجدان شده بود باید می‌گفت او و همدستانش آنقدر به خونریزی و فســاد و بی‌ناموسی آلوده اند که دیگر اولین بار در عمرش احســاس شــرم نموده و به جای معاون شدن می‌خواهد در چمن حضوری زیــر حلقه‌ی دار در کنار ســیاف، عبدالله، خلیلی، حســین انوری، قانونــی، محمد خان، برادران مســعود، قطب‌الدین هلال، ســرور دانش، اشــرف غنی، عبدالحق علومــی، صلاح‌الدین ربانــی و کلیه آنانی که در حاکمیت بوده‌انــد، اول بیلیون‌ها دالر باید از حلقوم ما و خاندان‌ها و بســتگان ما مصادره گردد و بعد از تف‌باران توســط مردم و حلق‌آویز شدن، اجساد ما با فضله‌ی سگ و پشک سوزانده شوند تا مکروب ما هیچگاه و از هیچ گوشه‌ی این مرز و بوم شیوع نیابد؛ و...

خلاصــه بنابر صداهای مردم که این روزها حتی از «رادیو آزادی» وابسته به امریکا و اسرائیل هم پخش می‌شود روی هر دو کاندید ســیاه بوده (۳۱ اسد)؛ از هم اکنون که از ناموس شان تیر اند و از رییس جمهور شــدن نی، وقتی روی کار بیایند چه خواهند کرد؛ اصرار اغلب شــنوندگان در تعیین یک نفر ســومی می‌رساند که هیچیک از دو کاندید برای مردم از محبوبیت و اهمیت خاصی برخوردارنیســتند؛ و آنقدر مــرداری در انتخابات دیدند که دیگر هرگز پای صندوق رای نخواهند رفت. (۱۴ سنبله)

باندهای عبدالله و اشــرف غنــی اولا «دولت وحدت ملی» ایجاد نخواهند توانست و اگر احیانا با فشار پدران امریکایی که در اکراین و عراق مصروف اند، چیزی مشــترک به میدان آرند، چند هفتــه‌ای دوام نخواهد کرد که مثل میهنفروشــان پرچمی و خلقی به روی هم تفنگچه کشــیده و وضعی شبیه سال‌های خون و خیانت جهــادی یا طالبی پدید آرند. این جانیــان تنها زمانی توطئه‌چینی و جنگ درونی را متوقف می‌ســازند که با خیزش مردمی یا دســتور قاطع از سوی ولی‌نعمتان خارجی مواجه گردند.

به هرحال روزی هم رسیدنیســت که اکثریت مردم به جای اعتنا بــه انتخابات دروغین، با قیام سرنگون‌ســاز خود به حاکمیت مافیا پایان بخشــیده، افغانستان مستقل و آزاد و دموکراتیک را بنا نهند. بر روشــنفکران و مردان و زنان آگاه و شــرافتمند ماست که خاینــان جانی را «کاندیدان محترم»، «کلان‌های ما»، «دولتمردان ما»، «مســئولان محتــرم» و از این قبیل خطاب نکــرده بلکه این آگاهی را بین توده‌ها ببرند که بدون نابودی دولت فاســدان خاین هیچ مســئله‌ای حل نشده و هیچ زجر از زندگی شان رخت بر نبسته و پنجال کثیف و ویرانگر ایران و پاکستان و هر دولت دیگری در افغانستان ما عمیقتر فرو خواهد رفت. باید به توده‌ها رسانید که در وطن زیر ســتم دژخیمان جهادی و غیر جهادی، انتخابات جز بازی رذیلانه‌ای به نفع و به گردانندگی ســتمگران نیســت چون به قول مارک تواین اصلا «آنجا که آزادی نیست، اگر رای دادن چیزی را تغییر می‌داد، اجازه نمی‌دادند که رای بدهید.»

چه شاه شجاع غنی به ریاست جمهوری برسد چه شاه شجاع عبــدالله، نه تنها هیچ زخمی از زخم‌های مردم ما مرهم نخواهد شــد بلکه با آغاز شکمبه دریدن دو تیم تشنه‌ی قدرت، مصایب سیاه‌تری در انتظــار ما خواهد بود مگــر اینکه ملت با قیامــی عمومی تمام جنایتــکاران را از اریکه‌ی حاکمیت به چتل‌دانی تاریخ پرتاب کند و دولتی مستقل و دموکراتیک استقرار یابد. ◊

۱۴ سنبله ۱۳۹۳



جان کری به فرزند متفکر «سیا» پرورده‌اش: «بازی را بیشتر ازین ادامه ندهید که تنبان و پتلون شاریده‌ی تان بکلی پاره پاره خواهد شد.»

کاظم کاظمی،...

دار شعر خود» «آونگ» کرد. تبریک و درود به خرسندی! به نظر من اگر کاظمی ذره‌ای شرف می‌داشت بعد از آنهمه نوشته‌های «پیام زن» و سروده‌ی خرسندی باید در صدد پالودن داغ سیاه واواک از پیشانی خود بر آمده و حاضر نمی‌شد که باز هم ننگ حضور در شب شعر خامنه‌ای جلاد را بپذیرد. اما پیوندهای این خودفروخته با رژیم آنقدر سست و آبکی نیست که به این سادگی قطع شود. البته پوزه‌مالی کاظمی به قول هادی خرسندی این «دسته زرین جلاد» بی اجر نماند. در ۱۷ جدی ۱۳۹۲ «فرهنگستان زبان ادب فارسی» (نهاد فرهنگی که مستقیم زیر نظر خامنه‌ای و رییس‌جمهور کار می‌کند) لوحی را به «پاس خدمات علمی و فرهنگی» به کاظم کاظمی اهدا کرد.

با آن که «پیام زن» و بعضی از شبکه‌های اجتماعی بارها کاظم کاظمی و برادرش عبدالله کاظمی را به مثابه مهره‌های استخباراتی رژیم منفور ایران افشا نموده‌اند، «قدردانی» اخیر رژیم ایران واضح می‌سازد که کاظمی بالاتر از استادش رهنورد زریاب برای رژیم جنایتکار مطرح است؛ رژیم اگر از زریاب در سفارت ایران مقیم کابل «بزرگداشت» به عمل می‌آورد، کاظمی مستقیم توسط حداد عادل رییس «فرهنگستان زبان ادب فارسی» این گونه «قدردانی» می‌شود:

«امروز خوشحالیم که شاعر بزرگی از افغانستان، ایران را به عنوان وطن دوم خود انتخاب کرده و حلقهٔ وصلی میان ادب فارسی ایران و افغانستان شده است. کاظمی فقط شاعر نیست، زبان‌شناس و پژوهشگر نیز هست، به سرنوشت و سرشت زبان فارسی، به ویژه در افغانستان توجهی عالمانه دارد و تحولات زبان دری را به خوبی تجزیه و تحلیل کرده است.» (سایت رسمی فرهنگستان زبان ادب فارسی)

سوالی که در ذهن هر هموطن ما و بخصوص آنانی که شلاق استبداد و افغان‌ستیزی مقامات نامحترم جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند خطور می کند اینست که رژیم فاشیست که بدترین و غیرانسانی‌ترین برخوردها را نسبت به مهاجرین بی‌پناه و رنجدیده افغان دارد، چرا یک افغان میهنفروش را این قدر می ستاید و «خوشحال» است که «ایران را به عنوان وطن دوم خود انتخاب کرده» است؟ چرا جمهوری اسلامی آدمخوار از هموطنان تیره‌بخت ما با شلاق و شکنجه در «تل سیاه» و «سنگ سفید» و سایر کشتارگاه‌هایش استقبال کرده و عده‌ای از آنان را بدون هیچ محاکمه‌ای زیر نام «قاچاقچی» اعدام کرده یا به جنگ در سوریه می‌فرستد، اما کاظم کاظمی را بر سرانگشتانش می‌نشاند؟

کاظمی‌ها و هم‌رکابان، از آن قماش چاکران پلید اند که نه جاری شدن سیل خون روشنفکران و آزادیخواهان ایران بدست ولایت فقیه قلب شان را می‌لرزاند و نه دیدن جنازه‌های هموطنان بیگناه ما توسط این رژیم که قبل از اعدام گرده، چشم و دیگر اعضای سالم بدن شان را می گیرند. مسلما واواک اسلامی یکچنین اراذل پست را استخدام می کند.

بی‌پرده ساختن کاظمی ها وظیفه‌ایست بر دوش روشنفکران متعهد و پاک افغانی و ایرانی. خوشبختانه آقای خرسندی در این زمینه پیشگام شد. بر دیگر هنرمندان و سیاسیون مبارز ایران هم است که اهمیت عظیم افشاگری «دسته‌های زرین تیغ جلاد» را دریافته و در برابر خیانت‌های «فرهنگی و هنری» آنان فعالانه بایستند.◊



**کاظمی خاین در سوگ خمینی، جلاد هزاران هزار آزادیخواه ایران نوحه می‌خواند.
آیا او و اسدالله حبیب و رهنورد زریاب و منیژه باختری و
دیگر شاعران و نویسندگان شیر واواک خورده می‌دانند که اگر از دنیا
یک روز هم بماند، آنان در کنار محقق و عطا محمد و خلیلی و...
به مثابه جاسوسان کثیف ولایت فقیه خون‌آشام تف‌باران و محاکمه خواهند شد؟**

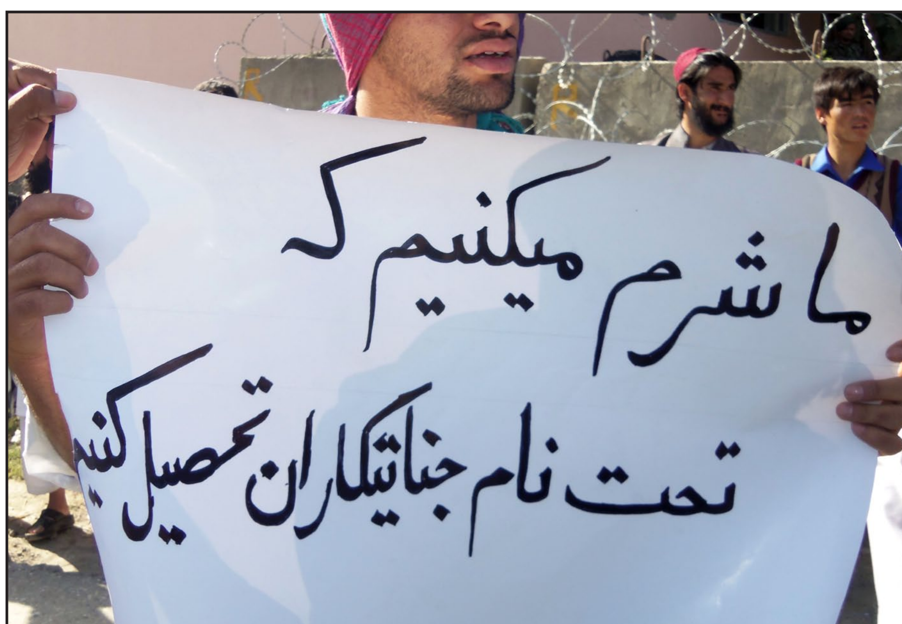
نگذاریم موسسات تعلیمی را با نامگذاری‌های خاینانه، آلوده سازند

جوانان وطندوست و مدافع مردم نگونبخت ما باید بدانند که این حرکت ولو کوچک، میتواند تمرینی برای مبارزات دشوار و بزرگتر فردا علیه وطنفروشان و خاینان ملی به شمار رود.

دولت فاسد و حامی جنایتکاران و خاینان ملی کرزی به ادامه ستایش و بزرگداشت از قاتلان ملت، بازهم نام برهان‌الدین ربانی یکی از بربادد‌هندگان افغانستان را بر یک موسسه تعلیمی و جاده‌ای در پایتخت گذاشت. اما خوشبختانه این بار جوانان آگاه و به جان رسیده، در برابر این عمل بیشرمانه، برخاستند و بیش از سه هفته می‌گذرد که با اعتراضات گسترده شان دولت خاین، پارلمان اراذل و دستگاه ستمکاران را درمانده ساخته‌اند.

اگر مردم ما در گذشته وقتی دولت‌های مستبد و میهنفروش اماکنی را در کابل و ولایات به نام‌های کریه جلادانی چون مزاری، مسعود، طره باز خان، عطامحمد، عبدالحق، عبدالصبور فرید و غیره نامگذاری کردند، به اعتراض شدید و خیزش متوسل می‌شدند، دیگر هیچ خاینی جرئت نمی‌کرد با توهین بر ملتی، جسورانه قاتلان را به این صورت مورد عنایت قرار دهد.





تظاهرات محصلان پوهنتون تعلیم و تربیه

خوشبختانه اکثریت جوانان ما در پوهنتون تعلیم و تربیه یک صدا می‌گویند درس خواندن در جایی که نام یک جنایتکار پلید را برخود دارد برای شان ننگ تلقی می‌گردد، هرگز اجازه نمی‌دهند دولت آدمکشان به این هدف خاینانه‌اش برسد و تا آخر مقابل این تصمیم ایستادگی خواهند کرد. نیروهای امنیتی که عمدتا به وسیله جلادان جمعیتی و شورای نظاری قومانده می‌شوند، بر جوانانی که یک خواست انسانی را بصورت مسالمت آمیز مطرح می‌کردند یورش برده تعدادی را زخمی و عده‌ای را هم دستگیر کردند. این حرکت فاشیستی موج بیشتری از خشم و کینه جوانان را برانگیخت.

جوانان وطندوست و مدافع مردم

نگونبخت ما باید بدانند که این حرکت ولو کوچک، می‌تواند تمرینی برای مبارزات دشوار و بزرگتر فردا علیه وطنفروشان و خاینان ملی به شمار رود. اینان نباید مرعوب زورگویان شده و تا آخر به مقاومت ادامه دهند. محصلان باید از جوانان رشید و مبارز ایران و عرب و سایر کشورها بیاموزند که در برابر مستبدترین رژیم‌ها می‌ایستند وبا قبول شکنجه و بند و زندان و تا سرحد نثار خون پاک شان پیش می‌روند چنانچه مجید توکلی، قهرمان جنبش محصلی ایران با سخنرانی پرشور و شجاعانه‌اش در صحن پوهنتون رژیم ددمنش آخندی را به لرزه انداخت و اینک سه سال است که کشتارگاه رژیم را نیز به میدان مبارزه و مقاومت مبدل نموده است. و یا از یوسف رشیدی بیاموزند که در جریان سخنرانی احمدی نژاد جلاد برای محصلین، با بلند کردن پلاکارتی که رویش نوشته بود «رییس جمهور فاشیست پلی‌تکنیک جای تو نیست!» برای او رسوایی به بار آورد و از چند سال است که تسلیم‌ناپذیر در دخمه‌های رژیم قرون وسطایی احمدی نژاد – خامنه‌ای بسر می‌برد. محصلین آگاه و آزادیخواهی چون ندا آغا سلطان، محمد مختاری و صانع ژاله در جریان خیزش‌های روشنفکری جان‌های خود را فدا نمودند.

موسسات تعلیمی افغانستان همیشه خاستگاه افکار مترقی و وطندوستانه بوده است. جنبش پرافتخار مشروطه افغانستان که صفحه درخشانی از تاریخ وطن ما را به خود اختصاص داده، یکی از نمونه‌های این حرکت‌ها می‌باشد. باید جوانان وطندوست ما در برابر این همه وطنفروشی، خیانت، مزدوری، چپاولگری و زورگویی حاکمان نوکر بیگانه آرام ننشینند و بازی‌های نفرت انگیز شان را درادارات تعلیمی با ناکامی مواجه سازند. باید مراکز آموزشی را از گند ارتجاع و بنیادگرایی منزه نگهداشت. این در صورتی ممکن است که محصلین از این آگاهی برخوردار گردند که در دام اسارتبار و خاینانه دولت پوشالی و گروه‌های آدمکش، سیاه‌اندیش بنیادگرا اسیر نگردند که می‌خواهند با راه انداختن نفاق ملیتی، زبانی، قومی، مذهبی و... ملت را به جان هم انداخته خود از آن سود برند.

دولت فاسد و جنگسالار کرزی پوهنتونی را به یاد یک جنایتکار خاین نام می‌گذارد اما در پاکستانی که رژیم مستبدش استاد و بانی مرتجعان و خاینان وطن ماست، با آنهم پوهنتونی را بنام دختر شریف ملالی یوسفزی مسما می‌کنند. با این مقایسه می‌شود درک کرد که دولت جهادی- مافیایی کرزی بسیار بنیادگرزده‌تر و کثیف‌تر از دولت پاکستان و امثالش نیز است.

خاینان ملی که امروز زیر پرچم باداران امریکایی و ناتوی شان بر ملت حاکم اند، می‌توانند هرجایی را خواسته باشند به نام قهرمانان بربادی و جهالت و مزدوری مسمی سازند و به ملت توهین روا دارند، اما دور نخواهد بود روزی که اینان با قهرمانان کاذب شان به زباله دان تاریخ سپرده شوند. آن وقت این نوع اهانت‌ها همانند نامگذاری‌های دوران میهنفروشان خلقی و پرچمی فراموش خواهد شد.

اگر مردم و بخصوص جوانان ما نقش وطنپرستانه شان را شجاعانه ادا نموده مثل محصلان پوهنتون تعلیم و تربیه بر خواست بر حق شان تا به آخر پافشاری نمایند، پولیس و اردوی دولت مزدور هم تاب مقاومت در برابر اینان را نداشته، مجبور به عقب‌نشینی خواهند شد.

جوانان گرامی، به اعتراضات تان ادامه دهید، اکثریت قاطع مردم دردیده تمامی ملیت‌های کشور که داغ جنایت این جلادان را به سینه دارند با شما اند.

درود بر جوانان بیدار و ضد ارتجاع پوهنتون تعلیم و تربیه!

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

۱عقرب ۱۳۹۱ – ۲۲اکتوبر ۲۰۱۲



حدود ۹۰ درصد شهر کابل در جریان سگ جنگی‌های تنظیمی ویران گردید.

د غويي اتمې او اوومې ننګونې به د دې د لاملينو د منځه وړلو سره له کليزې ليرې کړو!

د آزادۍ، دموکراسۍ او عدالت ته د رسيدنې لومړنی شرط د خپلواکۍ ترلاسه کول دي!

د ۱۳۵۷ کال د غويـي اوومه او د ۱۳۷۱ کال د غويي اتمه زموږ د هيواد په معاصر تاريخ کې تورې، د وينې تويونې او د ډار او ويـرې ورځـې دي. خلقي او پرچمـي هيوادپلورو چې ناورين راوړونکې کودتا يې په سـپين سـترګتوب سـره، انقـلاب او د روسـانو لخوا د خپل هيواد نيـواک يې د هغې د «بشـپړتيا دوره» ګڼلـه، څوارلس کاله پرله پسـې يې د دې خـاورې زړه ور اولادونـه زندانونـو ته واچول او پـه دار يې وځړول او پـه پوليګونو کې يې ژوندي د خاورو لاندې کړل. پـه افغانسـتان باندې د روسـانو يرغل که څه هـم له يو اړخه يـې افغانان د نابرابره مقاومت سـره مخ کړل، له بل اړخه يې امريـکا ته زمينه چمتو کړه، څو لومړی دا چې په ويتنام کې د خپلـې ناوړې ماتې غچ واخلي او په دوهم پړاو کې ښـه بهانه ورته وګرځيدله، څو په هغه سـيمه کې چې د دوهمې نړيوالې جګړې څخه وروسته با ارزښته موخه ګڼل کيدله، خپل نظامي شـتون ولري. نو امريکا او غرب د خپلو سياسي او اقتصادي موخو پر مخ وړلو لپاره له بنسـټپالو څخه پرته نور څوک يې ډېر جاهله، هيوادپلـوري، خاين او چوپړ ونه موندل. امريکا د پاکستان د آی. اس. آی، د عرب مرتجعينو او په ايران کې د واکدارو مذهبي فاشيستانو په مرسته د تيزاب شيندلو لنډه غر لکه ګلبدين او ويجاړونکي لکه سـياف، رباني او... يې تر پوزې په ميلياردونو ډالرو او پرمختللو وسلو سمبال کړل او له دغو ناوړو او سـپکو عناصرو څخه يې «قيادي رهبران» جوړ کړل. په خپله ريګان د مولوي خالص په ګډون د دوی ډله يې په سـپينه ماڼۍ کې ومنله او هغوی يـې د «آزادۍ جنګيالي» ونومـول او د خبرياالنو تر مخـې يې وويل: «دوی د امريکا د بنسټ ايښودونکو پلرونو په څير دي».

ليکن د «راوا» شـهيدې رهبرې مينـا، هماغه مهال د يـوې مرکـې په لړ کې په سـمه توګه وړاندوينه کـړې وه: «که چيرې اخوان الشـياطين واک ته ورسيږي، نو افغانستان به د روس له دورې څخه ډيرې تورې ورځې وازمايي. »

د روسي ځواکونو له وتلو او د نجيب دولت له پرځيدو وروسـته د ۱۳۷۱ کال د غويـي پـه اتـمـه د امريـکا «آزادي غوښـتونکي جنګيالي» پر کابل ورمات شول، څلورو کلونو کې د امريکا او پاکسـتان د نقشـې او غوښـتنې سره سم او د بنسټپالو د پلار اختر عبدالرحمن له هيلې څخه ډېر، کابل يې وسوځو او ويجاړ کړ او له اوياوو زرو څخه ډېر ځوانان، زاړه او ماشومان يې ووژل. امريکا چې په سيمه کې د خپلو واکمنو اخواني بچو له لارې وروسـتيو برنامو لپاره چمتووالی نيوه، د اوضاع څارونکی پاتې شـو، څو هغه پيسـې او وسـلې چې وينې څښـونکو باندونو ته يې ورکړې وې، په تنظيمي جګړو کې له منځه ولاړې شـي. وروسـته له دې چې د اووه‌ګونو او اته‌ګونو لاشخورانو د جنايت او بې ناموسۍ بوی نړۍ په سر واخيستله، امريکا د پاکستان د آی. اس. آی په مرستې سره د پوليـها خوا د طالبانو په نوم د جهل او جنايت لښـکر د خپل طالب توليدونکي ماشـين څخه راويسـتل، په پيسو او وسلو يې سمبال او د جهادي جلادانو پرځای يې په کابل کې وټاکل چـې د انسـانيت او پرمختګ ټولو ارزښـتونو په مخالفت او ځناورۍ سـره، زموږ هيواد يـې د خپلو تنظيمي ورونو څخه ډېر د ويجاړتوب او د منځه وړلو په لور ويوړو.

له ملنډو ډکه دعوه چې د امريکا او غرب د مطبوعاتي کړيـو لخوا مطرح کيږي، دا چې افغانسـتان چې خوار او زار شو، لامل يې دا و چې امريکا هغه يوازې پريښود.

امريکا هيڅکله افغانسـتان له ياده ونه ويستو او نه يې يوازې پريښـود، بلکې جهادي، طالبي، القاعده، ګلبديني او نور بنسټپالان چې په ميلينونو ډالرو او وسلو يې پرسولي وو، زموږ د دردېدونکو خلکو په سرونو کينول او په افغانستان کې د «آزادۍ غوښتونکو جنګياليو» د واکمنۍ پرمهال د انساني ناورينونو پروړاندې پټه خوله پاتې شـول. امريکا او غرب او د دوی دروغجنـو مطبوعاتـو تـر ۲۰۰۱ کاله پـورې د خپلو روزل شويو حرامي ځامنو د زړه بوږنوونکو جنايتونو او ظلم بانـدې پرده وغورځوله او نه يې غوښـتل د دوی د هيوادونو او نـړۍ خلک پوهه شـي چې دغو ځناورو پـر اويا کلنې مور او اووه کلنې ماشـومې تيری وکړ؛ ښـځې يې اړيستلې چې د دوی ترمخې اولاد وزيږوي، له خلکو يې سـترګې ويسـتلې،

په سرونو کې بې میخونه ټکوهل، انسانان یې په کانټینرو کې وسوځول، د مړو له نخا څخه یې خوند واخیست او په زرګونه نور جرمونه او جنایتونه چې نه د منځنیو پیړیو د واکمنۍ سره د پرتله کولو وړ دي، نه د هیټلري فاشیزم سره او دغه راز نه په نورو هیوادونو کې اسلامي بنسټپالۍ سره.

څرګنده ده چې په پیل کې امریکا د ټولو ځواکونو ترمنځ پر اخوانیانو ولې ډېره ووهله؟ ځکه چې د امریکا تاریخ جوته وي، چې د دغه هیواد دولت د تل لپاره د خپل لاس لاندې هیوادونو کې د سیاسي — ټولنیزو اړو په ځیر په وینې څښونکو افرادو او هغو ځواکونو بانده‌ي چې د وطندوستۍ حس ونلري ډېره وهي او دوی د خپلو موخو د ترلاسه کولو لپاره مناسبه وسیله ګڼي. په ځانګړي توګه د افغانستان بنسټپاله بانډونه د «غرب ضد» د دروغو شعارونو با وجود د سپینې مانۍ کاسه پاک دي او د زړه د اخلاصه د امریکا ستراتژیکو او سیمه ییزو موخو لپاره د سپو په څیر منهږي وهي. ترڅنګ یې امریکا او غرب په دې توانیدلي چې د همدغو خاینو هیوادپلورو په مټ د افغانستان آزادي غوښتونکي او مترقي ځواکونه وځپي.

د هغو حقایقو په پام سره چې یادونه ترې وشوه، دا تمه درلودل چې امریکا به ملي خاینان لکه سیاف، ګلبدین، قانوني، دوستم، خلیلي، فهیم، محقق، عبدالله، بسم الله، عطا او د جرم نورو ګډونوالو هر یو ته واک ورنه کړي او محکمه به یې کړي، بې ځایه غوښتنه به وي.

ترڅو چې زموږ خلک په خپله دغه خاینان د پینوشې، فوجي موري او سوهارتو په څیر په نورو هیوادونو کې محکمې ته کش نه کړي، هیڅوک او هیڅ هیواد به د دوی غوښتنو ته ونه رسیږي او دغه حرامیان به د امریکا د لاس لاندې زموږ د خلکو او هیواد ویجاړتوب او لوټ ته ادامه ورکړي. له ډېر وخت راهیسې د کرزي ګوډاګي دولت د خاینانو ترمنځ د «سولې» لپاره غوغا راوچته کړې او حرفوي انسانوژونکو څخه رامنځته شوې تروشه شورا یې له هر اړخه سمبال کړې ده، لیکن زموږ خلک چې د امریکا له ډرامو سره نور آشنا شوي دي، پوهیږي چې همدا اوس ګلبدینیان په مرکز او ولایتونو کې د دولت مهمې څوکۍ لري او طالبي «ورونه» هم دلته او هلته په ډلو کې شتون لري. ښایي د خاینانو او هیوادپلورو لپاره دغه مغازلې، دفتر جوړونه او خبرې او اترې جدي اوسي، ځکه چې په بنسټیزه توګه په څوکیو او مقام کې د «برخې» خبري دي. لیکن له دولت سره د ګلبدین او ملاعمر یوځای کیدل د خلکو لپاره د واکمن ځواک د شیطانۍ کړۍ بشپړتیا ده او بس. دغه هڅې به هیڅکله سوله رانه ولي، ځکه چې تاریخ څرګنده کړې چې له عدالت څخه سرغړونه او د وینې څښونکو یووالی یوازې او یوازې د جګړې ډېر والی او اله ګوله رامنځته کوي.

په دې وروستیو کې کرزی چې پرته له ګمان څخه د دې هیواد په تاریخ کې بې شرمه لاسپوڅی او چوپړی دی، خوله یې بیرته کړې او د طالبي رهبرانو سره د امریکایي چارواکو د پټو او څرګندو اړیکو په اړه خبرې کوي. نوموړی په کابل، خوست، او فراه کې د وروستیو ځانمرګو بریدونو څخه راپدیخوا طالبان او امریکا خپل ترمنځ پخلا ګڼي او ویلي یې دي چې طالبان د «بهرنیو د لاس وسیله» او په «افغانستان کې د جګړې د ادامې مسئول» دي، "هغوی د خپلو ځانمرګو بریدونو او عملیاتو له لارې غواړي، چې په افغانستان کې د امریکا غوښتنو او د ناټو اوږدمهاله شتون ته چوپړي وکړي."

آفرین ښاغلی کرزی! که چیرې له تیرمهال څخه خبرې اوسي، تاسې هغه څوک یاست چې د ۹۲ — ۹۶ کلونو ترمنځ د دې ملت د تورو ورځو په دوران کې د بهرنیو چارو د وزارت مرستیال یعنې د نظار شورا سرټیټی خدمت کوونکی وی او د جمعیتي جلادانو پروړاندې هیڅ مخالفت آن تردې چې په دپلماتیکه کچه مو هم له ځان څخه ښکاره نه کړ، لیکن که چیرې د وروستیو یولسو کلونو په اړه خبرې وي، نو خلکو به هغه وخت په دې خبرو باور کړی وی، چې تاسې د طالب او ګلبدین دروغجن دوه ورونه، رباني او سیاف په استاد استاد ویلو غره کړی نه وایي او د رباني میکروب له مړینې وروسته د دې هیواد د پوهنتون په څیر سپیڅلي او پاکه مرجع به دې د هغه په نوم نه چټلولی؛ دوه ابلیس شیطانان فهیم او خلیلي به دې خپل ښي او کیڼ لاس نه ټاکلی؛ د خلکو په وینا تش په نوم د «ملت کور» به دې د حاجي الماس، علم سیاه، ملاراکټي، قانوني، سیاف، محقق او نورو خاینینو په شتون سره غوجل نه جوړولی؛ ناوړه شیطانان او غله لکه عطا، اسماعیل، وحیدالله شهراني، جمعه خان همدرد، انور الحق احدی، ارسلا جمال، انور جکدلک، شیرزوی، حلیم فدایي، عالم ساعي، دلبرجان، هادي ارغندیوال، عبدالحق شفق، عمر زاخیلوال، بصیر سالنګي، کرام الدین او د دې جنس ډیر نور خاینین به دې والي او وزیر نه ټاکلی؛ خپل قاچاق وړونکي او غله ورونه به دې کنټرول کړی وی چې تر دې بریده فساد او لوټماري ونه کړي او .... اوس ستاسې په دې خبرو ماشومان هم خاندي او په دې هم وپوهیږۍ، که چیرې ستاسې د هر یو دولتي چارواکو په سر د بې ۵۲ سیوری نه اوسي، د افغانستان پیشوګان به هم درته هیڅ ارزښت درنه کړي.

د ایران او پاکستان مرتجع دولتونه هیڅکله هم نه غواړي چې ترڅنګ یې یو پرمختللی او سوکاله افغانستان

اوسـي، دا لامـل و چـې له دریو لسـیزو څخه ډېر، د انسـان وژونکو بسـپنه ورکوونکي وو او زموږ د هیواد په پېښـو کې تـر ښځګلو په وینو ککړ لاسـونه لري. په ځانګـړې توګه آی. اس. آی په خپـل هیواد کې دننه له دفتر او محکمې نیولې تر زندانونـو، وژنځاینو او ربړونځایونو پورې د ګلبدین او نورو تروریسـتي — مافیایي ډلو لپاره چمتو کړل، څو د افغانستان روڼ اندي او د بنسـټپالو ضد انقلابیون او آزادي غوښتونکي لـه منځه یوسـي. د پاکسـتان اووه ګوني او د ایـران اته ګوني تنظیمونـه زمـوږ د ملـت د بد مرغیـو اصلي لاملیـن دي او پرتـه له ګومـان څخه د دغو د ملي یووالـي او خپلواکۍ ضد او خاینـو ډلـو د رهبرانو د منځه وړلـو او محکمې ته له کش کولو پرته هیڅ امکان نشـته چې زموږ خلک د بریالیتوب او سوکالۍ مخ ووینې.

خویندو او ورونو،

«راوا» له پیل څخه تراوسـه د آزادي غوښـتونکو او د هغـو خلکو ترڅنګ چې د بهرنیو مخالف وي، په ټینګه ولاړ دی او لـه اوسـني وضعیـت څخه د خلاصـون لار یوازې او یـوازې د امریکایي او ناټو، جهادي — طالبي خاینانو او دوی پورې تړلـو روڼ انـدو پروړاندې کلکه او نـه پخلاکیدونکې مبـارزې کې ویني او بـس. هیڅ ځواک نه غواړي او نه شـي کـولای چې افغانسـتان د بدمرغۍ لـه زنځیر څخـه آزاد او دموکراسـي او عدالت ته ورسوي. له خطر څخه د دغې ډکې دندې ترسره کول هیواد دوستي او سربښیندنو ته اړتیا لري او دغه راز پیسو، مقام، ډالر او د خوشحالۍ ژوند... ته شا اړول غواړي. د افغانسـتان مظلومو خلکو چې د دریو لسیزو په لړ کې یې د روسـیې، امریکا، خلق او پرچم او مذهبي بنسټپالو د خیانـت چاړه په خپل ځان کې حس کړې، باید په دې پوهه شـي چې د بهرنیـو دښـمنانو او خپلو وطني چټلـو چوپړانو پروړانـدې له سرتاسـري مبارزې پرته بله لار شـتون نه لري. که چیرې د افغانسـتان عدالت غوښـتونکي او پرمختلونکي ځواکونه د خطر منلو او سربښـیندنو سـره د عمل په ډګر کې د دې مبـارزې بیرغ وچت نه کړي، زموږ ټپي هیواد به له دې څخه سپکې او ناوړې ورځې وازمایي.

«راوا» به د هغو ټولو ځواکونو ترڅنګ ودریږي، چې دغه لار وټاکي. نو سبا به ځند وي، نن باید پاڅیږو!

د غویـي اتمـې او اوومـې ننګونـې به د دې د لاملینـو د منځه وړلو سـره له کلیزې لیرې کړو!

د آزادی، دموکراسـۍ او عدالـت تـه د رسـیدنې لومړنی شـرط د خپلواکۍ ترلاسـه کول دي!

د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت

د ۱۳۹۲ کال د غویي اتمه — د ۲۰۱۳ کال د اپریل ۱۸مه

اهریـمن زشـتخو همان است هنـوز　و زهر نفسش مرگ، وزان است هنوز
سرخابهٔ صبح و شـام در پلک افـق　خونابهٔ چـشم مـادران است هنوز
م. آزرم

April 28 1992

۸ ثور　سیاهتر از ۷ ثور!

RAWA.org





کمک عاجل «راوا» به مصیبت‌زدگان خشکسالی در قریه شرشر

در دوم جدی سال ۱۳۹۰ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) برای مصیبت‌زدگان خشکسالی در قریه شرشر ولسوالی چاه‌آب در شمال ولایت تخار، مواد اولیه تقسیم نمود. بیشتر از صد خانواده از این کمک‌ها مستفید شدند.

شرشر قریه دورافتاده‌ای در نزدیکی مرز با تاجکستان می‌باشد. به علت نبود راه مواصلاتی به قریه باید برای بیشتر از بیست دقیقه کوچه‌های باریک و گل‌آلود را پیاده پیمود تا به قریه متذکره در بالای کوه رسید. این قریه یکی از متاثرترین مناطق خشکسالی‌زده در شمال کشور می‌باشد. مردم قریه در سال گذشته هیچ محصولی از زمین‌های شان برنداشتند و تعداد زیادی از حیوانات شان را به علت نبود آب و علف از دست دادند. دستیابی به آب آشامیدنی در منطقه ناممکن است، نزدیک‌ترین دریا به قریه سه ساعت پیاده را در برمی‌گیرد. یگانه وسیله حمل و نقل در قریه مرکب می‌باشد. در موسم تابستان یک تانکر دولتی هفته یکبار به قریه آب می‌آورد که برای تکافوی مردم بسیار ناچیز است. خانواده‌هایی که قدرت بیرون شدن از قریه را داشتند به مناطق دیگر نقل مکان نمودند اما اکثریت باشندگان قریه فقیر اند و چاره‌ای ندارند.

هیچ موتری به دلیل راه‌های صعب‌العبور به قریه رفت و آمد نمی‌کند فقط شش لاری کوچک در دو روز برای شش بار به کوهی در نزدیکی قریه، مواد غذایی و سایر اجناس را انتقال می‌دهند. منطقه متذکره برفباری شدید دارد و برنامه توزیع مواد که قبلا روی دست بود به علت مشکل رفت و آمد وسایط نقلیه، به تعویق افتاد. مواد کمکی اولا به ولسوالی ینگی‌قلعه که یک ساعت با قریه فاصله دارد انتقال یافت و انبار گردید.

روز دوشنبه ساعت ده صبح از هر خانواده نماینده‌ای به ینگی‌قلعه با مرکب‌های شان آمدند و اجناس کمک شده را بدست آوردند. خوشبختانه روز توزیع مواد هوا آفتابی بود، اما به زودی ابری شد و روز بعد برف به باریدن شروع کرد. فهرست نمایندگان هر خانواده قبلاً تنظیم گردیده بود و بعد از گرفتن اثر انگشت، مواد برای شان داده شد. مردم قریه با بزرگان شان در ترتیب برنامه توزیع مواد با اعضای «راوا» همکاری نموده و کار توزیع تا چند ساعت پایان یافت.

باشندگان قریه با سپاس از اعضای «راوا» به سخنان آنان با دقت گوش دادند. سپس آنان را به خانه‌های خود دعوت نموده و مزارع بی‌حاصل و جوی‌های خشکیده را نشان دادند، فقط یک دریاچه کوچک مقداری آب داشت که حیوانات از آن می‌نوشیدند. معلمان یگانه مکتب دولتی قریه همانند سرتاسر افغانستان هیچ چیزی به شاگردان درس نداده و قرطاسیه کمک شده به مکتب را به فروش رسانیده‌اند. حتی یک کلینک، مرکز صحی و یا داکتری در قریه و نزدیکی‌های آن نیست، مردم با مریضان خود روزها سفر می‌کنند تا به شفاخانه‌های شهر برسند.

این اولین باری بود که مردم کمک بدست آوردند. کمک‌های مربوط به قریه توسط مقامات بالایی دولت که قومندانان محلی اند، در ولسوالی چاه‌آب دزدی و بلعیده می‌شود و به نیازمندان چیزی نمی‌رسد و کمک‌های خارجی فقط به چند ولسوالی که در نزدیکی مرکز تالقان قرار دارد می‌رسد.

این قریه نمونه‌ای از هزاران قریه در گوشه و کنار کشور است که از بلیون‌ها دالر کمک شده به افغانستان کوچک‌ترین چیزی بدست نمی‌آورد. به اساس آمار سازمان ملل متحد ۹.۴ ملیون افغان از گرسنگی رنج می‌برند و در معرض خطر مرگ قرار دارند در حالی که پول‌های کمک شده به جیب مقامات فاسد دولتی رفته و جنایت‌سالاران کماکان به دزدی و چپاول ادامه می‌دهند.

زمین را عشق باید کاشت!

زمین را شخم خواهم زد
سراسر هرزگی را
هر وجب ویران خواهم کرد.
زمین را شخم خواهم زد
درون درز دل‌هایش
فغان زندگی
آزادگی را کشت خواهم کرد
تمام کشتمندان را
بجای تخم‌های زرد
که بار آورد عقامت را
نهال عشق خواهم داد.

زمین را از رگ ریشم*
و از جویبارِ خونین رفیقانم
و اشک ریختهٔ صدها هزار مادر
سراسر شاد و
هم سیراب خواهم کرد
که در فردا
به جای هر زمستانی
بهاران را
بجای هر خسی و خاری
سرود ناب یاران را
تبار بی‌حصار لاله‌زاران را
فشارد در بغل
آوارگانِ غزه و کابل
زمین بهر همه
آباد و
از یوغ ستم آزاد
دوباره باز
وطن گردد.
زمین را از حقارت
از جنایت پاک باید کرد
زمین را عشق باید کاشت!

م . آژن . کابل
۲۱/۷/۲۰۱۴

---

* ریش: زخم وجراحت

مسئــله مــلــی و خــایـنــان مــلــی

«تجزیه افغانستان» خیانتی در ذات قومپرستان پشتون و غیر پشتون



برخوردی قوم‌گرایانه و نه از منظر دموکراسی و مردم دوستی به مسئله ملی و مقدم دانستن آن نسبت به استقرار دموکراسی در افغانستان مستقل، فرد یا جمع را به قعر سهمگین‌ترین خیانت پرتاب می‌کند.... حل درست و پایدار مسئله ملی صرفاً در چهارچوب دولتی واقعا مستقل و دموکراتیک تحقق‌پذیر است زیرا وقتی دولت مافیایی باشد، در راس نواحی فدرال، نه هرگز نمایندگان مردم بلکه رهزنان جنایتکار قرار خواهند گرفت.

از متن جزوه «مسئله ملی وخاینان ملی»

درحالیکه امریکا و مزدوران بنیادگرا و نکتایی‌پوش آن نفاق ملی را دامن زده عملا افغانستان را بسوی تجزیه و بربادی سوق می‌دهند، «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) دست به انتشار این نشریه زده است تا مردم افغانستان از چگونگی مسئله ملی در کشور آگاهی یابند و عناصر خاین و ضدملی را که هیزم‌آوران تنازعات ملی در کشور اند به مثابه دشمنان وحدت و یکپارچگی افغانستان بهتر بشناسند. این جزوه به اهمیت مسئله ملی می‌پردازد و اهداف پس پرده خاینانی را که به خاطر برآورده ساختن برنامه‌های باداران امریکایی، پاکستانی، ایرانی و ... شان ملیت‌های برادر وطن ما را به جان هم می‌اندازند بی‌نقاب می‌سازد.

برای دریافت آن از طریق ایمیل معلومات حاصل نمایید.

این ضمیمه را به صورت فایل پی.دی.ایف از
http://pz.rawa.org/70/national_question_afghanistan_rawa.htm دونلود کنید.

ISSN 1563-8464



Payam-e-Zan *(Women's Message)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.70 August 2014

کوبانی،
تو حماسه و امید و الهامی!





زنان سلحشور کوبانی (شهر کردنشین در سوریه) به نماد آزادیخواهی و شرافتمندی بدل شده، لگد سختی بر «داعش» این سگان هار دولتهای امریکا، ترکیه، قطر و اسرائیل کوبیده و برای هزارمین بار ثابت گردید که بدون شرکت زنان هیچ پیکاری آزادی‌بخش نمی‌تواند به پیروزی برسد.